

سپهرین

۴۸

فصلنامه
دوره جدید | شماره
بهار ۱۴۰۱



صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۳..... **سرسخن**
- ۴..... **برای ایده‌ای که نیست!** (محمدجواد اکبرین)
- ۶..... **اتحاد برای کدام هدف و براساس کدام اصول؟** (فیروزه بنی صدر)
- **جنبش «زن، زندگی، آزادی» و بحران‌های بزرگی که موجودیت نظام را تهدید می‌کنند** (شاهرخ بهزادی)
- ۸.....
- ۱۳..... **در ضرورت ایجاد جبهه نجات ملی** (بهروز بیات)
- ۱۷..... **ایران در آستانه انقلاب «زن، زندگی، آزادی»** (فرهنگ جهانپور)
- ۱۹..... **توصیفی از امروز؛ توصیه‌ای برای فردا** (مهرداد خوانساری)
- ۲۱..... **رفراندوم و جبهه نجات ملی ایران** (حسن شریعتمداری)
- ۲۴..... **آسیب شناسی دوره گذار و دو قدرت محافظ** (کاظم علمداری)
- **نسبت سه بلوک سیاسی بزرگ در ایران؛ همسویی عملی در سیاست و انسجام و استقلال در تشکیلات** (رضا علیجانی)
- ۲۶.....
- ۲۸..... **نه فقط نجات از این نظام، که چگونگی آن!** (بهزاد کریمی)
- ۳۱..... **راه نجات ملی و گذار به دموکراسی!** (علی کشتگر)
- ۳۲..... **کمیو‌دها و دستاوردهای جنبش «زن، زندگی، آزادی»** (علیرضا منافزاده)
- ۳۵..... **چرا جنبش انقلابی در چندین ماه گذشته در زاهدان ادامه داشته است؟** (مهدی نخل احمدی)
- ۳۷..... **گذشته، حال، آینده** (محسن یلفانی)

مسخن

جنبش «زن، زندگی، آزادی» گسترده ترین جنبش مدرن و مدنی و سراسری در ایران پس از انقلاب بوده است. علیرغم همه فداکاری‌ها و جانفشانی‌ها و دستاوردهای بسیار اجتماعی و تاریخی که این جنبش در پی داشته (و در شماره پیشین میهن مورد بررسی قرار گرفت)، به علت تصلب، قساوت و سرکوب نظام ولایی تاکنون نتوانسته به اهداف خویش برسد. زندگی مردم ایران تحت فشارهای مختلف به خصوص تنگنای طاقت‌فرسای معیشتی است و سرزمین ایران نیز تحت حکومت نالایقان یغماگر اقلیت ولایی در ابعاد گوناگون در حال نابودی است. این وضعیت بغرنج بسیاری از دلسوزان مردم و میهن را به فکر ضرورت یک «جبهه نجات ملی» برای هماندیشی نظری و هم‌افزایی عملی برای غلبه بر بزرگترین مانع‌رهایی و توسعه ایران یعنی استبداد سهمگین دینی انداخته است.

در این ماه‌ها منشورهای مختلفی در داخل و خارج از کشور منتشر و جلسات و سمینارهای مختلفی برپا شد که مورد بحث و نقد و نظر جدی قرار گرفت. همچنین جمع‌هایی نیز تشکیل شد و برخی داعیه رهبری جنبش را مطرح کردند که مورد بحث و نقد همگانی قرار گرفت. جلسات و سمینارها و هم‌اندیشی‌های گوناگونی نیز برای بررسی مسئله گذار و عمدتاً معطوف به بعد از گذار تشکیل شده و می‌شود. اما مسئله اصلی که وضعیت پیشا گذار و معضل گذار و واقعیت‌های ملموس آن است، تا حد زیادی مورد غفلت واقع شده است.

مباحث این روزهای فضای سیاسی و نخبگانی ایران و مهمتر از آن وضعیت تیره و تباهی که استبداد دینی برای میهن و مردم ما ایجاد کرده است، شورای تحریریه میهن را واداشت که شماره بعدی میهن را به موضوع

«جبهه نجات ملی»

اختصاص دهیم.

در این شماره می‌خواهیم با همکاران و صاحب‌نظران عزیز این محورها را به بحث بگذاریم:

بحران‌های عظیم و مبرمی که مردم و مملکت ما بدان دچارند کدام‌اند؟

نواقص و موانع اصلی جنبش زن، زندگی، آزادی و به طور کلی جنبش تغییرخواهی برای گذار از ج.ا. کدام‌اند؟

آیا حل مسئله رهبری جنبش جزء اولویت‌های نخست است؟ حل این نقیصه تا چه میزان می‌تواند جنبش را در رسیدن به هدفش یاری برساند؟

مسئله تغییر تناسب قوای سیاسی و مسئله جذب به اصطلاح قشر خاکستری چه میزان دارای اهمیت است و چه راه‌حلهایی برای آن پیشنهاد می‌شود؟

مسئله تشکلیابی جنبش در داخل چه اهمیتی دارد و چه راه‌حلهایی برای آن متصور است؟ (اعم از اعتراضات، اعتصابات و ...).

اگر به رهبری و راهبری جمعی باور داشته باشیم، مسئله همگرایی نیروهای سیاسی و مدنی باید در برگیرنده چه نیروها و طیف‌هایی باشد و چگونه شکل بگیرد؟

در این روند، منشورنویسی چه نقش و اهمیتی دارد و چگونه باید صورت بگیرد؟

آیا رهبری و راهبری جنبش باید در داخل شکل بگیرد و یا آن که چون در داخل امکان پذیر نیست، باید در خارج تحقق یابد؟ نسبت داخل و خارج در مسئله راهبری

جنبش چگونه است؟

نسبت رهبری جنبش با افکار عمومی جهانی و نیز دولت‌های خارجی چیست؟

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

برای ایده‌های که نیست!

محمدجواد اکبرین



جنگ اول به از صلح آخر؛ همین ابتدا بگویم این «چهارگانه» نامیدکننده است. بنابر این نقد کسانی را که در جستجوی ایده‌های یا عقیده‌های برای «نجات ملی» این را می‌خوانند و چیزی نمی‌یابند پیشاپیش می‌پذیرم. نوشته‌های مایوس اما تباری در تاریخ و ادبیات ما دارد. هفت قرن پیش، خواجه شیراز وقتی رسید به روزگاری که سرود: «صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی!» دریافت که در این زمین چیزی به ثمر نمی‌رسد و گفت: «عالمی از نو نباید ساخت و زنو آدمی» و ترجیح داد تا اطلاع ثانوی، «خاطر به آن تُرک سمرقندی» بسپارد «کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی!»

نخست:

حوادث و طوفان‌های تاریخی، سیاسی و روانی معاصر، دست‌کم سه گونه «من» را برای روزگار ما به ارث گذاشته است.

- ۱: من معتاد به قدرت در پیش از انقلاب ۵۷
 - ۲: من معتاد به قدرت پس از انقلاب ۵۷
 - ۳: من محروم از قدرت، پیش و پس از انقلاب ۵۷.
- این سه «من» به مثابه‌ی سه پادشاهند در یک اقلیم نمی‌گنجند. تعبیر معتاد را برای دو گروه اول و دوم بنابر تجربه به کار برده‌ام. رفتار از موضع بالا و حق به جانب و همه چیزدانی پیران سلطنت و اصلاحات و لشکری که این دوطائفه در اطراف خود تنیده و تفرعن خود را نیز در آنان دمیده‌اند شاید مانعی برای میهمانی و گپ و گفت نباشد اما برای معماری یک بنای سیاسی، گفتگو را دشوار بلکه ممتنع می‌کند. آغوش باز این دو طیف، عموماً برای الفت و همبستگی نیست بلکه برای پذیرش توبه یا آغاز مصادره است! مصادره‌ی هر خشتی که برای ساختن بنایی تازه نهاده می‌شود.
- اما مواجهه با گونه سوم نیز به همین اندازه دشوار

موکول شده است. خطبه‌ها و خطابه‌های سیاسی شاید شناسنامه‌ها را به رخ بکشد اما کارنامه‌ای در میان نیست و راهی برای خلاصی از رژیم حاکم باز نمی‌کند. جریان‌ها و تشکل‌های معتاد به قدرت یا محروم از قدرت، هر بار که دور هم، یا دور از هم نشستند به کلیاتی پرداخته‌اند که حتی یک قدم مؤثر و منسجم از دل آن بیرون نیامده است.

علت این ناکامی اما نادانی و ناتوانی آنها نیست. ریشه وضعیت این «من»ها را نخست باید در ایده‌های روانشناسانه و سپس در پایان یافتن یک دوران و تغییر یک پارادایم جستجو کرد. جامعه‌ای که سیطره استبداد و تروماهای هولناک ناشی از قربانی شدن را تجربه می‌کند ناخواسته وارد جنگی در درون خود می‌شود که هیژمش را همان استبداد برافروخته است. «جنگ قربانیان» جنگ کسانی است که هر یک چیزی را، کسی را و جایی را از دست داده‌اند و هر یک با دیگری در سوگ همان چیز از دست رفته می‌جنگد و برنده‌اش البته حکومتی است که همه آنها را سوگوار کرده است.

دوم:

آن «من»ها که در بخش اول گذشت، خود وابسته و پیوسته با یک «من» بزرگ‌ترند. در میراث تاریخی و سیاسی جامعه‌ی ایرانی حرکت‌ها و تشکل‌های «شخص‌محور» بخت بقاء و تاثیر توأمان داشته‌اند به

بزرگ‌شان را حذف کرده و فاجعه‌ای مانند نسل‌کشی و پاکسازی (دهه ۶۰) را رقم زده است. آنها خود را به سبب رنج عظیمی که برده‌اند «محق» می‌دانند اما محق بودن را چنان با حق بودن در آمیخته‌اند که بر سر هر میزی که می‌نشینند طلبکاری‌شان از همکاری‌شان پررنگ‌تر است. چنین وضعیتی گفتگوی برابر با آنان را نیز دچار اختلال و در نهایت، امتناع می‌کند.

امتناع گفتگو میان این سه «من»، شاید تعبیری رادیکال و مبالغه‌آمیز به نظر برسد اما تجربه‌ی گفتگوها و منش‌های این سه «من» طی چند دهه نشان از ناکامی سرمایه‌گذاری در این گفتگوها دارد. تلاش‌های سیاسی پس از خیزش اخیر، معدلی از کوشش‌های چهار دهه‌ی گذشته است. میزان توجه این نشست‌ها به محتوا و ملزومات شعار «زن، زندگی، آزادی» را ببینید. این شعار دقیقاً برآمده از نداشته‌های نسل جدید ذهنی و سنی ایرانیان بود و معدل مطالبات آنها را نمایندگی می‌کرد. بگردید ببینید کدام ساز و کار برای طرح (و نه حتی برنامه) ارائه شد تا قدمی عملی، واقعی و روی زمین برداشته شود برای حقوق زنان و رفع تبعیض و نابرابری، تأمین نان و معیشت و تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی؟ عملاً همه چیز به فردای براندازی

مدل‌های جمهوریخواهی نتوانسته فقدان نماد وحدت ملی و فردباوری تاریخی ایرانیان را جبران کند. نوشتن نسخه فرانسه حتی برای بریتانیای

قذافی از نامگذاری حکومت لیبی به «الجماهیریة العربیة» در ۱۹۷۷ ایده‌ای فراتر از این کشور بود اما توصیفی دقیق از خود لیبی بود. «دموکراسی شورایی

این معنا که هر حرکتی بر گرد کسی شکل گرفته که تا او هست آن تشکل معنا دارد و وقتی او برود تشکل نیز فرومی‌پاشد و دامنه و تاثیر خود را از دست می‌دهد حتی اگر به ظاهر، زیر همان نام و تا سالها وجود خارجی داشته باشد. البته ممکن است یاد و نام آن شخص، نقطه‌ی عزیمت یا تقویت جریان‌هایی دیگر در امتداد تاریخ قرار بگیرد اما اینجا سخن از کار تشکیلاتی مبتنی بر او و سرنوشت آن تشکیلات پس از اوست.

این سخن نه تنها درباره حرکت‌ها که درباره حکومت‌ها نیز صادق است. به عنوان نمونه (و بدون ورود به شواهد تفصیلی) حکومت شاه با رفتن او فروپاشید و تحلیل‌ها و شواهد بسیاری وجود دارد که می‌گوید اگر شاه نمی‌رفت انقلاب ۵۷ پیروز نمی‌شد. نه تنها سلطنت با رفتن شاه فرو پاشید بلکه جریان و دامنه‌ی او هم طی چهار دهه، علیرغم وجود وارث رسمی تاج و تخت و تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری‌های پادشاهی‌خواهان نتوانست حتی یک تشکل پایدار و سازمان منسجم ایجاد کند.

در نمونه‌ای دیگر حتی جریان خمینی نیز پس از مرگ او ادامه نیافت! آنچه پس از او شکل گرفت جریان دیگری بود که با تکیه زدن بر قدرت مستقر به جا مانده از خمینی و نشان دادن مشترکاتی با او، مدلی دیگر از جمهوری اسلامی را تعریف و تاسیس کرد.

یا مثلا جریان ملی مذهبی که علیرغم تبار و تجربه‌اش با مرگ عزت‌الله سجادی فرو پاشید و دیگر «بخ تسبیح» نداشت تا بتواند دانه‌های مختلف و متنوعش را منسجم و سازماندهی کند، یا مثلا جنبش سبز که با حصر رهبران در محاق رفت و با پایان حیات میرحسین موسوی (که عمرش دراز باد) اتفاق دیگری خواهد افتاد.

سوم:

درباره تشدید بحران سیاسی اجتماعی لیبی پس از سقوط معمر قذافی (که از ۱۹۶۹ تا ۲۰۱۱ قدرت بلامنازع آن سرزمین بود) یکی از تحلیل‌هایی که وجود دارد این است که لیبی یک جمهور نبود، «جماهیری» بود. یک ملت واحد نبود، مجموعه ملت‌هایی بود که حاکم واحد لیبی مایه انسجام آن چند ملت شده بود، چنانکه پیش از او «پادشاه محمد ادریس سنوسی» که قذافی و همراهانش علیه او انقلاب کرده بودند چنین نقشی داشت. البته مراد

توصیف‌های این نوشته، وصف اشخاص نیست. وصف کلیت جریان‌هاست و اینکه تک تک ما به اندازه توان شخصی‌مان هر کاری می‌کنیم در جای خود لازم و مغتنم است اما در فقدان تشکیلات و چهره، تغییر این وضعیت به بخت و اقبال سپرده شده است. شاه مرده است. فرزندش در چهار دهه حتی در ساماندهی یک تشکل هم ناکام بوده است. ولی فقیه و حکومت دینی‌اش، خشت خشت ویران‌تر و هر روز منفورتر و خرفت‌تر و ناتوان‌تر می‌شود. دست و زبان جمهوری‌خواهان برای گفتن و نوشتن بیانیه‌ها، قوی‌تر از پاهای‌شان برای حرکت است. «فرد» و چهره‌ای در وسعت دید عمومی باقی نمانده است. جمهوری اسلامی سرها را زده و سرمایه‌ها را سوزانده است. اپوزیسیون از هژمونی طلبی و چهره‌سازی در میان خود هراس دارد. جبهه‌ای برای «نجات ملی» وجود ندارد.

دموکراتیکی که این روزها پادشاهی جدیدش را جشن می‌گیرد نیز پاسخ نداده است چه رسد به تجویز این نسخه برای ایرانی که در میانه‌ی مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی سرگردان است. ناتوانی اپوزیسیون در غلبه بر رژیم اشغالگر ایران، از قدرت جمهوری اسلامی نیست، بلکه از فقدان یک ایده واقع‌بینانه است. رژیم حاکم، بنای کنونی را بر بستر خلأ «ثغوری گذار» در اپوزیسیون ساخته نه بر بستر قوت ایدئولوژی مندرس خویش!

بسیار می‌گویند که «اصلاح رژیم» شکست خورده و درست می‌گویند؛ اما در نقطه مقابل رژیم، اصلاح اپوزیسیون آن هم شکست خورده است.

خبر خوش این است که جنبش‌های پیاپی و خیزش اخیر نشان از پایان جمهوری اسلامی دارد که طی چهار دهه معدلی جز فساد و تباهی و ویرانی کشور و جامعه ندارد. اما خبر بد این است که تا دوردست‌ها فرد و جمع و طرح و برنامه‌ای برای فردای براندازی دیده نمی‌شود.

توصیف‌های این نوشته، وصف اشخاص نیست. وصف کلیت جریان‌هاست و اینکه تک تک ما به اندازه توان شخصی‌مان هر کاری می‌کنیم در جای خود لازم و مغتنم است اما در فقدان تشکیلات و چهره، تغییر این وضعیت به بخت و اقبال سپرده شده است. شاه مرده است. فرزندش در چهار دهه حتی در ساماندهی یک تشکل هم ناکام بوده است. ولی فقیه و حکومت دینی‌اش، خشت خشت ویران‌تر و هر روز منفورتر و خرفت‌تر و ناتوان‌تر می‌شود. دست و زبان جمهوری‌خواهان برای گفتن و نوشتن بیانیه‌ها، قوی‌تر از پاهای‌شان برای حرکت است. «فرد» و چهره‌ای در وسعت دید عمومی باقی نمانده است. جمهوری اسلامی سرها را زده و سرمایه‌ها را سوزانده است. اپوزیسیون از هژمونی طلبی و چهره‌سازی در میان خود هراس دارد. جبهه‌ای برای «نجات ملی» وجود ندارد.

ایده‌ای نیست و چشم‌انداز روشنی... جز زنان و جوانان بی‌قدرت که سربرآورده‌اند اما در تراکم گرد و غبار اسب‌های رژیم و اپوزیسیون دیده نمی‌شوند. گرد و غبار که بخوابد شاید دیده شوند و افق تازه‌ی ناگفته و ناشنیده‌ای گشوده شود.

قبائلی» به سرعت تبدیل به ولایت مطلقه شد و یکی از دیکتاتورهای خشن روزگار را رقم زد. با سقوط قذافی انسجام سیستم قبائل و جماهیر از هم پاشید و هیچ ایده‌ای تا این لحظه نتوانست این کشور را نجات دهد. لیبی نماد و محوری برای وحدت ملی و یکپارچگی سرزمینی می‌خواست. این را قذافی به تدریج بعد از انقلاب علیه شاه پیشین فهمید و ۱۰ سال بعد در ۱۹۷۷ اعلام کرد که از مدیریت کشور کناره‌گیری می‌کند تا به عنوان «رهبر همه» نماد وحدت ملی بماند. اما جز در شکل، هرگز چنین نکرد و تا سرآشوبی سقوط، دیکتاتور مطلق لیبی بود.

ایران، لیبی نیست اما تاریخش «فردمحور» است و نمونه‌ای برای آنکه چگونه «نماد وحدت ملی» می‌تواند به دیکتاتوری تبدیل شود. در ایران، هم پادشاهی و هم ولایت فقیه به دیکتاتوری غلطیده‌اند. هم نماد وحدت ملی را ویران کرده‌اند و هم بر تفرقه‌ها و چندپارگی‌ها افزوده‌اند. سرکوب جماهیر شاید در نگاه اول جلوی تجزیه و تفرقه را بگیرد اما تجزیه و تفرقه را درونی می‌کند تا در نخستین «روز مبدا» منفجر شود.

چهارم:

امتناع گفتگو میان این سه «من»، شاید تعبیری رادیکال و مبالغه‌آمیز به نظر برسد اما تجربه‌ی گفتگوها و منش‌های این سه «من» طی چند دهه نشان از ناکامی سرمایه‌گذاری در این گفتگوها دارد. تلاش‌های سیاسی پس از خیزش اخیر، معدلی از کوشش‌های چهار دهه‌ی گذشته است. میزان توجه این نشست‌ها به محتوا و ملزومات شعار «زن، زندگی، آزادی» را ببینید. این شعار دقیقاً برآمده از نداشته‌های نسل جدید ذهنی و سنی ایرانیان بود و معدل مطالبات آنها را نمایندگی می‌کرد. بگردید ببینید کدام ساز و کار برای طرح (و نه حتی برنامه) ارائه شد تا قدمی عملی، واقعی و روی زمین برداشته شود برای حقوق زنان و رفع تبعیض و نابرابری، تأمین نان و معیشت و تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی؟

اتحاد برای کدام هدف و براساس کدام اصول؟

فیروزه بنی صدر



نواقص و موانع اصلی جنبش زن، زندگی، آزادی و به طور کلی جنبش تغییرخواهی برای گذار از ج.ا. کدامند؟

جنبش عمومی نیازمند مشخص کردن سه امر می باشد: هدف جنبش، فکر راهنما و هویت جنبش و روش عمل جنبش. بعنوان مثال در باره انقلاب ۵۷، بیان و فکر راهنمای آن، اصول استقلال، آزادی و رشد بر میزان عدالت، بود و خود را حاصل تاریخ مبارزات مردم ایران در خط استقلال و آزادی از جنبش تنباکو تا انقلاب مشروطه و از نهضت ملی کردن صنعت نفت تا ۱۵ خرداد ۴۲ می دانست. روش انقلاب ۵۷، جنبش عمومی و بکار بردن رویه خشونت زدایی با نیروی سرکوب- ارتش- و دعوت به پیوستن به مردم، بود. هدف انقلاب ۵۷ نیز برقراری نظام جمهوری براساس اصول استقلال و آزادی بود.

یکی از نواقص جنبش ۱۴۰۱، محدود کردن خویش در شعارهای سلبی است. بعد از تجربه انقلاب ۵۷ و کشورهای منطقه، خصوصاً بعد از بهار عربی، بر مردم ایران و جهان مشخص شده است که اطمینان به آینده ای بهتر را نمی توان تنها از رهگذر سرنگونی رژیم استبدادی بدست آورد. چشم انداز روشن و اعتماد به بدیل پس از سرنگونی، اهمیت بسیار بالایی برای مردمی که بازسازی استبداد پس از انقلاب را تجربه کرده اند، دارد.

برخی از نیروهای مخالف رژیم ولایت فقیه با کمک گسترده وسائل ارتباط جمعی خارج از کشور با تمام تلاش سعی می کنند سرنگونی رژیم ولایت فقیه که وسیله ای برای گذر به دولت حقوقمدار است را بعنوان هدف جنبش جایگزین کنند.

بدینسان، تلاش می شود اتحادی از نیروهایی سیاسی با هویتها و اهداف متضاد بعنوان بدیل به جامعه معرفی شود. اما هدف از این ترفند چیست و چرا محکوم به شکست است؟

در چنین «اتحادی»، نیروهایی حضور دارند که نه به استقلال و نه به آزادی - بعنوان دو پایه بنیادی دموکراسی - پایبند هستند. برای مثال، دفاع از استبداد و فساد زمان پهلوی و مورد استفاده قرار

دادن جنبش مردم برای چانه زنی با قدرتهای خارجی برای دریافت «امکانات از جمله امکانات مالی بیشتر»، با این دو اصل در تضاد است. اتحادی با عواملی که به اصول استقلال و آزادی پایبند نیستند، هویت بدیل را بلافاصله مخدوش می سازد، زیرا میزان باور به دو اصل استقلال و آزادی نیروهایی که خود را مدافع استقلال و آزادی می دانند و در چنین اتحادی وارد می شوند را

بلافاصله برای جامعه زیر علامت سؤال قرار می دهد. حضور عناصر استبداد پیشین در این «اتحاد» ایجاب می کند که جنبش زن، زندگی، آزادی، بعنوان سرآغاز مبارزات مردم ایران برای آزادی معرفی و القا گردد و برای بقا «اتحاد»، با گذشته، فراموشی گزینشی صورت بگیرد و بخشی از آن سانسور گردد. اما هیچ جنبشی نقطه آغاز مبارزه ای نیست بلکه حاصل تجربیات مبارزات ملی و حتی بین المللی می باشد. از این رو، هیچ جنبشی کاملاً بریده از گذشته و بی ریشه نیست، لذا می باید در شفافیت کامل، اشتراکات و تفاوتهای خود را با جنبشهای پیشین روشن و تعریف نماید و خود را با گذشته تعریف کند.

هویت جنبش، در ضدیت با رژیم عنوان و تعریف می شود و الزاماً اعتراضات به شعارها و عملهایی با ضدیت و دیگر ستیزها، نظیر عمامه پراکنی، مرگ بر بسیجی و پاسدار، ننگ بر تیم ملی فوتبال... محدود و تبلیغ می شود. و بجای تعریف خواسته های جامعه ایران، نظیر دفاع از حقوق و کرامت انسان بعنوان انسان و بعنوان شهروند، دفاع از حقوق و کرامت زن، حذف حکم اعدام و آزادی زندانیان سیاسی و مطرح کردن حقوق ملی و طبیعت، و روشن سازی در باره نوع دولت و قانون اساسی جانشین، سعی می شود تا مطالبات جنبش به مطالباتی از قدرتهای خارجی برای

دخالت در امور داخلی ایران مطرح گردد نظیر، افزایش تحریمها، تروریست خواندن سپاه، بستن سفارتخانه ها...

آرمان گرایی، خصیصه نسلی است که در انقلابها و جنبشها شرکت می کنند زیرا باور به آرمان است که به روی فرد و جامعه فضای لاکراهی را باز می کند که شجاعت و توانایی ایستادن تا مرگ در مقابل خشونت کور رژیمی خالی شده از ارزشهای انسانی، را می دهد. زمانی که آرمان و باور به اصول و یک عمر مبارزه را بنام «ضرورتهای مقطعی که التزام اتحاد ایجاد می نماید» بکناری گذاشته و فراموش می شوند، نقش آرمان و باور در سطح جامعه نزول پیدا می کند و انگیزه برای مبارزه را بسیار سست می نماید.

وقتی باور به استقلال و آزادی ابزاری می گردد و میزان سنجش عمل نیستند، جامعه در فضاهای بسته بد و بدتر زندانی می ماند. پیش از ۳۰ سال، جامعه گرفتار فضای بسته اصولگرا و اصلاح طلب زندانی بود و حال سعی می شود چنین فضایی را با عوامل پهلوی ایجاد شود. رژیم، بیشترین سود را از مشغول شدن بخشی از جامعه به مقایسه دو استبداد، را می برد زیرا بخوبی می داند که جامعه ای که گرفتار چنین مقایسه هایی است، در تلاش برای ایفای دولتی حقوقمدار نیست.

تجربه انقلاب ۵۷ و تجربیات دیگر انقلابها نشان



داده است که برقراری دولت حقوقمدار نیازمند داشتن رهبری متناسب با خواسته‌های جنبش است. از اینرو، نبود افرادی در سطح رهبری با باورهای راسخ و محکم به اصول استقلال و آزادی، با خطر بسیار بزرگ بازسازی استبداد همراه است.

پس تقویت جنبش نیازمند آنست که
۱- هویتش در ادامه مبارزات مردم ایران تعریف گردد و

۲- شعارهای ایجابی بر اساس اصول استقلال و آزادی و دموکراسی و حقوق انسانی و شهروندی و جدایی بنیاد دین از دولت- بعنوان حاصل درس تجربه ۵۷- مطرح گردند و بیانی شفاف براساس این اصول در جامعه بحث و تبادل نظر شوند طوری که ایرانیان بتوانند بر آنها بدیل مناسب را ببینند و در یابند.

آیا حل مسئله رهبری جنبش جزء اولویت های نخست است؟ حل این نقیصه تا چه میزان می تواند جنبش را در رسیدن به هدفش یاری برساند؟

جامعه زمانی قادر می شود رهبری مناسب جنبش خویش را انتخاب کند که از شعار سلبی عبور کرده و شعار ایجابی را مشخص و دقیق کرده باشد. یقیناً اگر مردم خواستار سرنگونی رژیم ولایت فقیه توسط قدرتهای خارجی باشند، می باید پذیرای آن باشند که رهبری ای که در راستای منافع دول خارجی باشد، توسط قدرتهای خارجی برای آنها «انتخاب» شود.

اما اگر مردم ایران توسط جنبش همگانی در صدد برقراری دولتی حقوقمدار بر اصول استقلال و آزادی باشند، رهبری خارج از رژیم و داخل ایران- به معنی مستقل از قدرتهای خارجی- را پدید خواهند آورد. از اینرو وظیفه مبرم نیروهای خط استقلال و آزادی است که در ایجاد بدیل متکی بر این اصول تلاش کنند. جامعه می باید اطمینان پیدا کند که سخنگویان آنها در دفاع از خط استقلال و آزادی استوار هستند و کاملاً مستقل از قدرتهای خارجی و وابستگانشان عمل می کنند. با پیدایش این اعتماد و اطمینان است، که جامعه می تواند چشم انداز روشنی پیدا کند تا بدون شک و ترس و تردید وارد عمل گردد، جنبش را گسترده نماید تا به هدف برسد.

مسئله تغییر تناسب قوای سیاسی و مسئله جذب به اصطلاح قشر خاکستری چه میزان دارای اهمیت است و چه راه‌حلهایی برای آن پیشنهاد می‌شود؟

اگر به تغییر از پایین معتقد باشیم، گذر به دولت حقوقمدار را مردم می باید تصدی کنند. از اینرو، قشر خاکستری را اگر اکثر جامعه بدانیم، شرکت آن تعیین کننده است زیرا تا فعال نگردد و به جنبش عمومی نپیوندد، تحولی صورت نخواهد گرفت. همانطور که در سطور بالا یادآور شدیم، جامعه برای وارد شدن به حرکت، نیازمند چشم اندازی روشن است:

تغییر برای کدام هدف، دولتی ملی یا دولتی وابسته، دولتی بی طرف نسبت به ادیان و مرامها یا دولتی ضد دین... و با چه کسانی؟ در انقلاب ۵۷ مردم ایران، از هر طیف عقیدتی، از سوی آقای خمینی که لزوماً در همه امور با آن موافق نبودند، اما کاملاً به آن اعتماد داشتند، ضربه ای مرکب‌دار دیدند. این تجربه تلخ، مسئولیت کنشگران سیاسی ایران امروز را بسیار سنگین می کند زیرا جامعه برای به حرکت درآمدن، محتاج به اعتماد نیز هست. و بخشی از این اعتماد در استوار ماندن بر اصولی که شخصی بنام آن اصول مبارزه می نماید، بدست می آید. از این رو ست که

جمهوریخواهان باورمند به اصول استقلال و آزادی، می باید در دفاع از اصول خویش کمترین تزلزلی به خرج ندهند تا جامعه اعتماد پیدا کند که می توان چشم اندازی را با افرادی باورمند ساخت. برای «جمع کردن» بدنبال ایجاد ابهام نباشند بلکه در شفافیت مواضع خود را بیان کنند و از حقوق همه نیز دفاع نمایند.

مسئله تشکلیابی جنبش در داخل چه اهمیتی دارد و چه راه‌حلهایی برای آن متصور است؟ (اعم از اعتراضات، اعتصابات و ...)

تشکلیابی جنبش مسئله اساسی است. اگر خواهان تحول از پایین باشیم و جنبش عمومی را روش گذر از رژیم استبداد ولایت فقیه به رژیم حقوقمدار بدانیم، تشکلیابی جنبش در داخل در سطح جامعه صورت می گیرد، و برعهده کسانی است که در داخل مبارزه را پیش می برند. تشکلهای صنعتی و مدنی گوناگون که در ایران سالها فعالیت می کنند، از جنبش کارگران تا معلمان، بازنشستگان و ... قدم اول و بسیار مثبتی در راه ایجاد جنبش رنگارنگ برداشته و منشور اصول حداقلی را تدوین کرده اند. دفاع کنشگران سیاسی از اصول استقلال، آزادی و عدالت و حقوقی که بیانگر این اصول باشند، بر میزان مشارکت مردم در جنبش بسیار تاثیر گذار است. به میزان گسترش شرکت مردم، تشکلیابی خودجوش توسط مردم صورت خواهد گرفت. در مرحله فعلی، آنچه بنظر اهمیت دارد روشن سازی اصول راهنمای فکر و بیان جنبش است زیرا تا ماهیت آن شفاف نگردد، جنبش همگانی صورت پذیر نیست.

اگر به رهبری و راهبری جمعی باور داشته باشیم، مسئله همگرایی نیروهای سیاسی و مدنی باید در برگیرنده چه نیروها و طیف‌هایی باشد و چگونه شکل بگیرد؟

از نظرمن، ایجاد رهبری رنگارنگ پایدار و مورد اعتماد مردم تنها بر اصول استقلال، آزادی، عدالت و دفاع از حقوق بر میزان این اصول امکان پذیر است. برای ضعیف نمودن نقش هژمونی در رهبری، هدف رهبری باید مشخص گردد: برقراری دولت حقوقمدار و نه تسخیر قدرت. با اینحال، عدم هژمونی باید یکی از اصول هر اتحادی باشد. اخیراً متنی را امضا کرده ام که در آن ۱۰ اصل [۱] بطور شفاف آمده است به گمانم این اصول می توانند پایه همگرایی نیروها قرار گیرند. در این روند، منشورنویسی چه نقش و اهمیتی دارد و چگونه باید صورت بگیرد؟ آیا رهبری و راهبری جنبش باید در داخل شکل بگیرد و یا آن که چون در داخل امکان پذیر نیست، باید در خارج تحقق یابد؟ نسبت داخل و خارج در مسئله راهبری جنبش چگونه است؟

منشور نویسی امکان می دهد مواضع مشخص و شفاف مدون گردند و امضاکندگانش خود را به مواضع اعلام شده، متعهد اعلام کنند. رهبری باید خارج از رژیم و داخل ایران به معنی مستقل بودن از قدرتهای

عدم هژمونی باید یکی از اصول هر اتحادی باشد. اخیراً متنی را امضا کرده ام که در آن ۱۰ اصل بطور شفاف آمده است به گمانم این اصول می توانند پایه همگرایی نیروها قرار گیرند.

خارجی شکل بگیرد. اگر رهبری بر خط استقلال و آزادی عمل کند، محلی برای ایجاد مرز بین داخل و خارج از کشور نیست و طبیعتاً ارتباطات بین داخل و خارج از کشور پدیدار می گردند. اما اگر قصد رهبری تصرف جنبش و تسخیر قدرت باشد، اتحادها براساس سهم خواهی، چانه زنی و سهم گیری صورت می گیرد و بسرعت به اختلاف و جدایی می انجامند. بدین ترتیب، اصولی که رهبری مدعی دفاع از آن است و مرزبندیها را تعیین می کند، نه مرزهای داخل و خارج از کشور. در هر جنبش، بخشی از مسئولیتها را داخل کشور راحت تر می تواند بگردن بگیرد و برخی دیگر را خارج از کشور. در روند پیشروی جنبش، تقسیم بندی مسئولیتها مشخص تر می گردد.

نسبت رهبری جنبش با افکار عمومی جهانی و نیز دولت‌های خارجی چیست؟

هر جنبش و هر انقلابی، امری هم داخلی و هم جهانی است. افکار عمومی به میزانی که اصول، اهداف و روشهای جنبش، بیانگر و ترجمان دفاع از حقوق و کرامت انسان، از اصول استقلال و آزادی باشد، به همان میزان، جنبش توانایی جذب کردن پیدا می کند، و به همگرایی در درون و بیرون مرزها سرعت بیشتر می بخشد. در طول تاریخ جنبشها و انقلابها، حمایت گسترده افکار عمومی دنیا دو نقش و اثر اساسی را ایفا می کنند: کاهش میزان سرکوب رژیم استبداد و کاهش توانایی حمایت دولتهای خارجی از رژیم سرکوبگر. اگر جلب حمایت افکار عمومی جهان، عامل مثبتی در موفقیت جنبشها است، برعکس، دخالت دادن دولتهای خارجی در امور داخلی و در مبارزه علیه استبداد از عوامل بسیار مهم شکست جنبش و به خطر انداختن سرنوشت کشور است.

در تاریخ مبارزه مردم ایران، خصوصاً در دو قرن اخیر، جنبه ضد استعماری نقش برجسته ای داشته است. نقش دولتهای انگلیس و روس در دوره قاجار، نقش انگلیس و امریکا در تحمیل سلطنت پهلوی، غارت نفت ایران، اشغال ایران توسط انگلیس و شوروی، نقش امریکا در برانگیختن صدام در جنگ با ایران، و باج دهی رژیم فعلی به روسیه، چین و امریکا و ... برای بقای خود، به اصل استقلال و موازنه منفی بمعنی عدم دخالت دادن قدرتهای خارجی در امور داخلی مردم، در مبارزه مردم ایران اهمیت حیاتی بخشیده است. گرفتار شدن کشورهای منطقه نظیر افغانستان، عراق، سوریه و لیبی به محل برخورد قدرتهای خارجی توسط گروههای وابسته به آنها و فرو رفتن در قهر مهلک که مردم اولین قربانی آنند، حساسیت مردم ایران در لزوم خط قرمز قرار دادن و طرد هر فرد و گروهی که با امکانات و کمک دولتهای خارجی مدعی مبارزه است، را بیشتر کرده است. اگر حساسیت در مقابل چنین امری صورت نگیرد، خطر جدی فرو رفتن کشور در جنگ داخلی بین عوامل روس، چین، امریکا، عربستان و اسرائیل... وجود دارد. نتیجه اینکه تلاش برای همراه کردن افکار عمومی دنیا و پرهیز کامل از دخالت دادن قدرتهای خارجی و امکانات گرفتن از آنها را باید مد نظر قرار داد.

باشد که سیمرغ خط استقلال و آزادی به مقصد رسد!

[۱] ما خواستار جمهوری ایران هستیم
<https://www.jomhouriiiran.org/?fbclid=IwARyFzS>
 • WvFcEtoe_a_MlvNjrC6NfJCyvEDWE1dI0s209
 r0qoNjrCWR-i54



جنبش «زن، زندگی، آزادی» و بحران‌های بزرگی که موجودیت نظام را تهدید می‌کند

شاهرخ بهزادی



با نگاهی عمیق به جنبش «زن، زندگی، آزادی» می‌توان با قاطعیت گفت که این جنبش نه تنها خاموش نشده است، بلکه در عمق جامعه در حال گسترش و پیشرفت است. این جنبش، به دریایی شباهت دارد، که با همه بزرگی و عظمتی که در درون خود نهفته دارد، اکنون کمی آرام گرفته است. اما زمان طوفان نیز دیر یا زود فرا می‌رسد. کشتی شکسته جمهوری اسلامی در برابر امواج سهمگین جنبش فراگیر اجتماعی-انقلابی ایران هیچ شانسی ندارد. توان مقاومت نخواهد داشت و در هم خواهد شکست. زمینه‌های اجتماعی اوج گیری دوباره و تشدید جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ایران بسیار محتمل است. از سوی دیگر، با توجه به بحران‌های بسیار بزرگی که هم اکنون در عرصه‌های مختلف، خصوصاً در عرصه‌های اقتصادی و معیشتی و زیست-محیطی در ایران شاهد آن هستیم، زمینه‌های اجتماعی بروز یک جنبش انقلابی فراگیر و بسیار نیرومند در حال ترسیم شدن است.

جنبش بزرگ اجتماعی-انقلابی آینده در واقع برآیند و یا نقطه تلاقی مطالبات گسترده سیاسی، اجتماعی و معیشتی مردم ایران است که طی بیش از چهار دهه حکومت رژیم اسلامی انباشته شده است. پیوستگی این مطالبات در چهارچوب یک جنبش بزرگ انقلابی و فراگیر توان مجهول القوه‌ای را به جنبش انقلابی سرتاسری آینده در ایران می‌بخشد. در صورت اتحاد نیروهای مخالف رژیم اسلامی و ایجاد یک جبهه گسترده ملی با آرگان رهبری منسجم، خصوصاً در داخل کشور، فروپاشی و سقوط نهایی رژیم اسلامی امری غیر قابل اجتناب است. سرعت فروپاشی رژیم اسلامی، بستگی به فرآیند شکل‌گیری اتحاد بین اکثریت نیروهای مخالف رژیم و ایجاد چنین جبهه گسترده‌ای دارد. زمینه‌های ایجاد و شکل‌گیری چنین اتحاد و جبهه‌ای در داخل ایران فراهم شده، ولی تبلور مطالبات گسترده سیاسی، اجتماعی و معیشتی در ساختار یک جنبش بزرگ انقلابی و فراگیر نیازمند زمان بیشتری است. در خارج

با کمال شگفتی می‌بینید که تعداد زیادی از دختران و زنان دیگر حجاب ندارند. دختران و زنان ایرانی در واقع یک نافرمانی مدنی بسیار شدید و گسترده را در برابر رژیم اسلامی نشان می‌دهند. این رفتار آنان در تاریخ جمهوری اسلامی بی سابقه است. به گفته محمود امیری مقدم، «ما دیگر در شرایط قبل از ترور مهسا امینی نیستیم. مهم‌ترین تأثیر این جنبش اعتراضی، توانمندسازی زنان و اقلیت‌های قومی در ایران بوده است.»

رژیم از تمام امکانات خود برای سرکوب گسترده اعتراضات استفاده کرده است

او در ادامه می‌گوید: «رژیم طی هفت ماه گذشته از تمام امکاناتی که در اختیار داشته برای سرکوب گسترده اعتراضات به ویژه در تهران و شهرهای بزرگ ایران استفاده کرده است. نزدیک به ۲۰ هزار نفر تا به امروز دستگیر شده و در زندان هستند. بسیاری از آنان مورد اعمال شکنجه و خشونت‌های جنسی قرار گرفته‌اند. تا کنون حداقل ۵۲۰ نفر در سرکوب‌های رژیم کشته و هزاران نفر زخمی شده‌اند. پس از آنکه صدای نهادهای بین‌المللی حقوق بشر در باره شمار کشته‌شدگان بالا گرفت، رژیم برای ایجاد رعب و ترس از روش‌های دیگری، مانند شلیک گلوله‌های ساچمه‌ای به چشم و صورت معترضان استفاده کرد. تعداد اعدام‌ها نیز به شدت افزایش یافت (+۷۵ درصد

جنبش هم مانند جنبش‌های گذشته در جمهوری اسلامی خاموش شده است؟ در اولین نگاه میتوان مشاهده کرد که رژیم اسلامی ظاهراً با سرکوب شدید و سازمان یافته توانسته است به اکثریت تظاهرات اعتراضی قیام‌گونه در بیشتر نقاط کشور، به غیر از سیستان و بلوچستان و مناطقی از کردستان پایان دهد، اما در اکثریت نقاط کشور، در هفته‌های اخیر اشکال دیگری از اعتراض ظاهر شده است. همانطور که فریاد تنگستانی می‌گوید: «بدنهی سخت قدرت ترک خورده است. ترکی بسیار عمیق. زنان زیادی حالا طعم سرپیچی را چشیده و ترسشان ریخته است. حکومت ناچار به عقب‌نشینی گشته و قسمت‌هایی از سنگر خود را وانهاده است، هرچند که نمی‌خواهد این را باور کند. حالا دیگر تصور ناممکن‌ها، در ذهن هر انسان معتقد به حجاب یا بی‌حجابی، شکل بسته و این نامرئی‌ترین انقلابی است که در ماه‌های اخیر رخ داده است.»

در همین حال محمود امیری مقدم، مدیر سازمان حقوق بشر ایران در نروژ به ابعاد گسترده سرکوب رژیم اسلامی اشاره می‌کند و می‌گوید: «رژیم برای بقای خود می‌جنگد. او می‌داند که دیر یا زود موج جدیدی از اعتراضات به راه خواهد افتاد.» اگر در خیابان‌های هر شهری در ایران قدم بزنید،

در ۲۰۲۲، نسبت به سال (۲۰۲۱)، حتی اگر اکثر اعدام‌شدگان به دلیل جرائم رایج مانند قاچاق مواد مخدر به اعدام محکوم شده بودند. مجازات اعدام ابزار بسیار قدرتمندی در دست رژیم برای گسترش ترس در جامعه است. رژیم اسلامی قبلاً از آن استفاده کرده است، آنها بر این باورند که این روش کار ساز است.

آتش به اختیار و حملات شیمیایی هماهنگ شده رژیم به مدارس دخترانه

در همین حال مدارس دخترانه در سراسر کشور هدف حملات شیمیایی هماهنگ شده قرار گرفته اند. بر اساس آمار رسمی، در این حملات شیمیایی تا کنون صدها دانش آموز دختر مسموم شده و برای درمان در بیمارستان‌ها بستری شده اند. در پنج ماه گذشته نزدیک به هزار مدرسه در ایران مورد این حملات قرار گرفته است. هیچ شخص و یا اشخاصی به جز خود رژیم نمی‌تواند کاری به این بزرگی و گستردگی انجام دهد. این روش دیگری برای ایجاد ترس و مجازات دخترانی است که در جریان اعتراضات بسیار فعال بودند و نقش مهمی در قیام «زن، زندگی، آزادی» داشته‌اند.

به رغم تمامی سرکوب‌ها، جنبش «زن، زندگی، آزادی» در اشکال جدید خود ادامه دارد. فنونش تنگستانی در یادداشتی که اخیراً در شبکه‌های اجتماعی بازتاب یافت، وضعیت جنبش «زن، زندگی، آزادی» را به نحو بسیار جالبی توصیف می‌کند. او می‌گوید:

«آنچه این روزها در خیابانهای ایران میبینیم، نه تنها خبر از شورش بدنهایی می‌دهد که در مقابل قدرت حاکم عصیان کرده‌اند، بلکه خبر از تضعیف و نفس‌های شمرده‌ی هیولایی میدهد که سالهاست بر زیست عمومی و خصوصی زنان چنبره زده است، هیولای هزار شاخ استبداد.

در یک حکومت الیگارش مذهب، که امر قدسی و سیاسی درهم آمیخته و به هم آلوده گشته است، حجاب صرفاً تکه پارچه‌ای بی‌آزار و سبک بر سر زنان و نمود اطاعت در برابر خدای مذهب نیست، بلکه به عنوان نماد «سلطه» و ابزاری جهت کنترل بدن زن و کارکردهایش در مقابل خداوندان سیاسی، تعریف شده و اهمیت می‌یابد.

ادیان به درستی و هوشمندی هشدار داده‌اند که اولین کسی که در مقابل فرمان قدرت بزرگ، علم عصیان برداشت و با شهامت سبب ممنوعه را گاز زد و چشید، یک زن بود. حوا.

این روزها در خیابانهای شهرهای ایران، دختران عاصی زیادی را می‌بینید که بی‌ترس مشغول گاز زدن سبب‌هایشان هستند. این در حالی است که حکومت بیکار ننشسته و طیف گسترده‌ای از تهدیدها و هراس‌ها از اخراج و احضار گرفته تا احتمال برخوردهای فیزیکی خشونت‌بار که شامل هر عمل آتش به اختیاری می‌شود، را به سمت زنان نشانه گرفته است. به علاوه در آرشيو حافظه‌ی ذهنی هر زنی در این سرزمین، تصویر تلخ جسد ژینا، صورت کبود سپیده‌رشنو و صدها خبر تحقیر و تجاوز به زنان زندانی به جرم سرپیچی‌هایشان وجود دارد.

با اینهمه، زنان علیرغم همه‌ی این هراس‌های پنهان و آشکار، در خیابانها، معابر و هرجایی که بشود تنی را تکان داد، مویی را به باد سپرد یا دهان معشوقی را بوسید، حضور داشته و هیمنه‌ی قدرت را صرفاً با بدن‌های متحرک و عصیان‌های خاموش‌شان، فرو ریخته‌اند.

با اینهمه این صرفاً آغاز راهی بس سخت و طولانی است... اما این «نه» چه کنشی آگاهانه و عقلانی باشد و چه واکنشی ناآگاهانه و هیجانی، همچنان یک «نه» هست.

یک «نه بزرگ» که قرار است به تمامی اشکال ستم، به تمامی مظاهر سرکوب، به تمامی گفتمان‌های سلطه و به هر آنچه که فرنهاست بر شانه و قلب و سر زن ایرانی سنگینی کرده است، گفته شود. انعکاس همین «نه بزرگ» است که از در و دیوار شهرهای کوچک و بزرگ به گوش رسیده و خواب شب و روز حکومتیان را آشفته کرده است.

آنان به خوبی میدانند که جهنم قدرت آغاز گشته است. گره روسری‌ها مانند همه‌ی باید و نباید‌های آهنگین دیگر، شل و وارفته گشته‌اند و در حال نابود شدن هستند، و از همه مهمتر، بازوهای سرکوب رژیم، ناکارآمد و بی‌اثر شده‌اند. بسیاری از زنان قدرت مستقر را به تمسخر و استهزا گرفته و در مقابل این نظام سرکوب پیچیده که مدت‌چهل سال است به نوین‌ترین متدهای شکنجه، اعدام و بازجویی مجهز بوده، نه تنها موهایشان، بلکه زبانشان را هم بیرون آورده‌اند.

برای همین است که اینروزها علیرغم همه‌ی عریده‌های حکومتی، همه میدانیم که دیگر خیلی دیر است. هم برای بستن هر گره‌ی واقعی یا نمادینی بر گلو

نهاد دین هستیم. زمینه‌های این تغییر بزرگ پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران آغاز شده است و همزمان با ناکارآمدی حکومت و فساد فراگیر و سیستماتیک و سلب آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی شتاب فوق‌العاده‌ای به خود گرفته است. جنبش بزرگ اجتماعی-انقلابی «زن، زندگی، آزادی» در این بستر به وجود آمده و بالنده شده است و در واقع هدف این جنبش، تأمین و برقراری آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی در ایران است. آزادی‌هایی که در دهه‌های اخیر بوسیله رژیم اسلامی از بین رفته است. همانگونه که در بالا مشاهده کردید، بخش بزرگی از این مقاله به بحران مشروعیت و جنبش بزرگ اجتماعی-انقلابی «زن، زندگی، آزادی» اختصاص داده شده است.

بحران بزرگ زیست محیطی و به تعبیری بیابانی شدن بخش‌های وسیعی از فلات ایران یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها در سال‌ها و دهه‌های آینده خواهد بود. پیامدهای این آبر بحران، از جمله کوچ وسیع دهها میلیون نفر از جمعیت کشور در آینده، بحران آب، بحران خاک، سهم و نقشی که رژیم اسلامی در پیدایش این بحران داشته و خصوصاً تأثیر این بحران در فروپاشی نظام اسلامی، می‌تواند موضوع مقاله جداگانه‌ای باشد که در آینده بدان خواهیم پرداخت. لذا در اینجا به این موضوع نمی‌پردازیم.

همانطور که فنون تنگستانی می‌گوید: «بدنه‌ی سخت قدرت ترک خورده

است. ترکی بسیار عمیق. زنان زیادی حالا طعم سرپیچی را چشیده و ترسشان ریخته است. حکومت ناچار به عقب‌نشینی گشته و قسمت‌هایی از سنگر خود را وانهاده است. هرچند که نمی‌خواهد این را باور کند. حالا دیگر تصور ناممکن‌ها، در ذهن هر انسان معتقد به حجاب یا بی‌حجابی، شکل بسته و این نامرئی‌ترین انقلابی است که در ماههای اخیر رخ داده است.»

تنش‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی، بحران سیاست خارجی رژیم و برنامه مناقشه برانگیز هسته‌ای ایران و تحریم‌های آمریکا و کشورهای غربی علیه رژیم از جمله بحران‌هایی هستند که می‌توانند بقای رژیم اسلامی را با چالش‌های جدی روبرو کنند. اما به خاطر طولانی‌شدن مطلب در تحلیل آنها در این مقاله صرف نظر می‌شود.

در اینجا صرفاً تلاش می‌شود به بحران‌هایی اشاره شود که در عرصه معیشتی و اقتصادی و در سایه ناکارآمدی و فساد گسترده‌ی رژیم اسلامی گریبانگیر ملت ایران شده است. یاد آور می‌شویم که مشکل اقتصاد ایران ساختاری است و تحریم‌های آمریکا را نمی‌توان مقصر اصلی در به وجود آمدن شرایط اسف‌بار معیشتی و اقتصادی کنونی در ایران دانست.

اقتصاد، پاشنه آشیل جمهوری اسلامی

بحران تورم و معیشت، افزایش فقر و نابرابری، بحران مسکن، نبود رشد اقتصادی، عدم سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، مشکل اشتغال، مشکلات فضای کسب و کار، بالا رفتن نرخ روزمره ارز، تنگنای منابع مالی دولت و کسر بودجه ۴۷۵ هزار میلیاردی، فرسودگی زیرساخت‌ها و صنایع کلیدی کشور، ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی، بحران بدهی در بنگاه‌های اقتصادی و بانک‌ها، بحران سوخت، بحران برق، بحران دارو، بحران در منابع آبی کشور، و

زنان، هم برای سرکوب این «نه بزرگ جمعی» و هم برای احیای بازوهای ناتوان هیولا، دیگر دیر است. خیلی دیر...»

بحران‌های بزرگی که زمینه ساز فروپاشی رژیم اسلامی می‌شوند

این بحران‌ها را می‌توان به سه بحران بزرگ در عرصه مشروعیت رژیم و اسلام سیاسی، بحران در عرصه معیشتی و اقتصادی، و بحران بزرگ زیست محیطی تقسیم کرد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» مشروعیت رژیم اسلامی حاکم بر ایران و اسلام سیاسی، یعنی همان ولایت فقیه ساخته و پرداخته دست آیت‌الله خمینی و سایر ملایا را نشانه گرفته و آن را به چالش کشیده است. رژیم اسلامی به نقطه‌ای رسیده است که دیگر نمی‌توان بازگشتی برایش تصور کرد: رژیم، اعتبار خود را در نگاه اکثریت مردم ایران، خصوصاً جوانان از دست داده و دچار بحران عمیق مشروعیت شده است. بحرانی که هیچ چاره‌ای برای آن وجود ندارد.

روحانیت جایگاه اجتماعی خود را در ایران از دست داده است و نهاد دین برای نخستین بار در تاریخ ایران، اقتدار اجتماعی خود را از دست داده است. معمولاً قرن‌ها طول می‌کشد تا نهادهای اجتماعی، در جامعه‌ای تغییر کنند. اما در دهه اخیر ما شاهد تغییرات در نهادهای اجتماعی، از جمله روحانیت و

دهها بحران بزرگ و کوچک دیگر نتیجه منطقی بیش از ۴ دهه حکومت اسلامی در ایران بوده است. در این نوشتار تلاش شده به برخی از مهم ترین بحران ها در عرصه اقتصادی و معیشتی اشاره شود.

اقتصاد ایران به نهایت ظرفیت خود برای تحمل مشکلات و کمبودها رسیده است

وحید شقایی شهری اقتصاددان مقیم ایران در ارتباط با چالش های اقتصادی کشور می گوید: «... واقعیت این است که اقتصاد ایران به نهایت ظرفیت و توان خود برای تحمل مشکلات و کمبودها رسیده است. طی سال های گذشته بی توجهی به مشکلات منجر به انباشته شدن آن شده است و حالا در موقعیتی قرار داریم که نه تنها این انباشتنی شرایط را سخت تر کرده، بلکه قرار است مشکلات دیگری هم به آن ها افزوده شود. در این شرایط نه مردم و نه اقتصاد ایران توان تحمل آن ها را ندارند. و دولت هم نمی تواند این مشکلات را حل یا حداقل کاهش دهد؛ بنابراین، سال ۱۴۰۲ به طور قطع سال بسیار سختی خواهد بود.»

وقتی مشکلات معیشتی به سقف تحمل مردم می رسد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

هر کدام از چالش هایی که بدان اشاره شد، می تواند به تنهایی منجر به موج جدیدی از اعتراضات ضد حکومتی بشود. چون مردم ایران اکنون به این سطح از آگاهی رسیده اند که اگر اقتصاد کشور به چنین روزی افتاده است، مقصر اصلی، سیاست های نادرست و فساد گسترده رژیم خودکامه و استبدادی تحت رهبری علی خامنه ای بوده است. در نتیجه، مطالبات معیشتی و اقتصادی تغییر حاکمیت سیاسی کشور را هدف قرار خواهد داد. با توجه به وخیم شدن شرایط

دهنده یاس و سرخوردگی از وعده های دولت است. این تصور برای همه خطرناک است. از این ماجرا، خطرناک تر این است که تصمیم گیران [حکومتی] به جای پذیرش ضعف های خود در تمشیت امور، مطالبات به حق مردمی را که کارد به استخوانشان رسیده، به کشورهای خارجی نسبت دهند. مومنی در ادامه سخنانش می گوید که «سیاست های اشتغال زدا و فقرزا در حال شکستن کمر مردم است.» او به نمونه هایی اشاره می کند که حکومتمگران باید فقدان شعارهای اقتصادی را امری خطرناک تلقی کنند: «... اینکه نرخ مشارکت زنان در اقتصاد ایران یک سوم میانگین نرخ جهانی است، نشانه خاک بر سری است. وقتی از هر سه نفری که وارد دانشگاه ها شده اند، دوفردشان خانم است، یعنی اینها به دنبال مشارکت در اقتصاد کشور هستند. از سال ۱۳۷۲ تا امروز، تمام مطالعاتی که درباره بودجه خانوار در ایران صورت گرفته، نشان می دهد در خانوارها، درآمد زنان مکمل درآمد مردان است، یعنی اگر زنان به کمک مردان نیایند، خانواده فرو می پاشد.»

این استاد دانشگاه علامه در ادامه تأکید می کند: «ما با یک نظام تصمیم گیری کاملاً بی کیفیت در سه دهه گذشته روبرو بوده ایم. نظامی که از سال ۱۳۶۹ تا امروز، در تمام سیاست های اقتصادی اتخاذ شده با شکست مواجه شده است. نکته تکان دهنده تر این ماجرا این است که در سه دهه اخیر، نظام درباره هر موضوعی که بیشتر از حیثیت خود مایه گذاشته، با شکست شدیدتری مواجه شده است. مانند آزاد سازی تجاری، خصوصی سازی، یکسان سازی نرخ ارز و... که مشاهده کرده ایم. اینها این روند نزولی اضمحلال را نادیده گرفته اند. شاخص رابطه مبادله که

ایجاد می کند. در آن کتاب که در سال ۱۳۹۶ نوشته شد، من گفتم که نجابت مردم حدی دارد و ابدی نیست. این هشدار را گوش نکردید، تا اینکه در سال ۱۳۹۸ در کتاب «تشی خاموش» نوشته سعید مدنی توضیح داده شد که چرا اعتراضات سال ۱۳۹۸ از همه ناآرامی های قبل از آن شدیدتر بود. او در این کتاب به درستی تحلیل کرد که کلید ماجرا سقوط و فروپاشی بی سابقه طبقه متوسط درآمدی کشور در دهه ۱۳۹۰ بوده است و چون این روند ادامه دارد، اعتراضاتی که پس از سال ۱۳۹۸، پدید خواهد آمد، بسیار شدیدتر و گسترده تر خواهد بود. وقتی ما کارنامه دهه ۱۳۹۰ را بررسی می کردیم به پدیده شگفت انگیزی برخورد کردیم و آن این بود که حتی در اسناد رسمی که خوشبینانه ترین برآوردها را دارند، از دهه ۱۳۹۰ به عنوان دهه از دست رفته یاد می شود. طی این دهه، حدود ۷۰۰ تا ۹۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد ایران تزریق شده، ولی برآیند رشد اقتصادی ایران صفر بوده است. شما که به رشد اقتصادی با برآیند صفر حساس شده اید، مراقب باشید که در همان دهه درآمد ملی سرانه در کشور با سقوط ۲۸ درصدی روبرو شده است. بدین معنی که در این دهه به طور متوسط سفره مردم یک سوم کوچک تر از دهه قبل شده است و این نشان دهنده این است که فقر و فلاکت در کشور بیداد می کند. حکومتمگران ما یک حرف هایی می زنند ولی به تبعات آن توجهی ندارند. شما از زبان یک مقام کلیدی جمهوری اسلامی می شنوید که اگر ۷۵ درصد جمعیت یارانه نگیرند، معیشت شان به خطر می افتد. شما اگر این موضوع را می فهمید، پس چرا هیچ اقدامی نمی کنید؟ اندازه جمعیت فقیر در سه ساله منتهی به سال ۱۴۰۰ دو برابر شده که در تاریخ ۱۰۰ ساله اخیر ایران بی سابقه است.»

تداوم تورم و افزایش شدید قیمت ها

به نظر بخش بزرگی از اقتصاد دانان در داخل و خارج از ایران مهم ترین چالش کنونی اقتصاد ایران تداوم تورم است. در سال ۱۴۰۱ نرخ تورم نقطه به نقطه نزدیک به ۵۰ درصد بود و میانگین تورم ۵ سال اخیر حدود ۴۰ درصد بوده است. اما آنچه موجب می شود که تورم مبدل به یکی از چالش های مهم اقتصاد کشور و بهانه ای برای قیام عمومی علیه حکومت شود، افزایش تورم بیش از ۸۰ درصدی قیمت ها در بخش خوراکی ها و آشامیدنی ها است.

اکوایران گزارش می دهد که تورم نقطه به نقطه مواد خوراکی و آشامیدنی ایران در سال ۱۴۰۱ از مرز ۸۰ درصد عبور کرده است.

هرچند آمارهای مربوط به تورم نقطه به نقطه اسفند ماه در گزارش بانک مرکزی اعلام نشده، اما با استفاده از شاخص قیمت ها می توان به سهولت آن را محاسبه کرد. بررسی روند نرخ تورم نقطه به نقطه در ۱۲ گروه اصلی هزینه خانوار حاکی از آن است که ۹ گروه، تورم بالای ۵۰ درصدی را تجربه کرده اند که بیشترین آن متعلق به دو گروه رستوران و خوراکی ها و آشامیدنی ها بوده است.

تورم بیش از ۸۰ درصدی قیمت خوراکی ها و آشامیدنی ها در ایران در سال گذشته

نتایج بررسی ها نشان می دهد که قیمت خوراکی ها و آشامیدنی ها در اسفند ماه سال ۱۴۰۱ نسبت به اسفند سال پیش از آن، ۸۱.۲۱ درصد رشد کرده است

رشد بیش از ۸۰ درصدی قیمت خوراکی ها و آشامیدنی ها از این جهت حائز اهمیت است که گزارش

روحانیت و نهاد دین نخستین بار در تاریخ ایران، جایگاه و اقتدار اجتماعی خود را از دست داده است. معمولاً قرن ها طول می کشد تا نهادهای اجتماعی، در جامعه ای تغییر کنند. اما در دهه اخیر ما شاهد تغییرات در نهادهای اجتماعی، از جمله روحانیت و نهاد دین هستیم. زمینه های این تغییر بزرگ پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران آغاز شده است و همزمان با ناکارآمدی حکومت و فساد فراگیر و سیستما تیک و سلب آزادی های سیاسی، اجتماعی و مدنی شتاب فوق العاده ای به خود گرفته است.

بیانگر بنیه تولیدی ملی است و جایگاه ما را در اقتصاد جهانی مشخص می کند، در پایان دهه ۱۳۸۰ به کمتر از هفتاد درصد سال ۱۳۶۷ رسیده است. کسانی که دستی در اقتصاد ایران دارند می دانند که در سال ۱۳۶۷ بدترین عملکرد اقتصادی ده ساله اول انقلاب را داشته ایم. از آغاز دهه ۱۳۹۰ تا پایان آن دهه باز یک سقوط ۳۰ درصدی را در این رابطه تجربه کرده ایم... این سقوط وحشتناک به معنی بستر سازی برای ذلت بیشتر ایران و مردم ایران در پهنه جهانی است. وقتی شما آنقدر ضعیف می شوید، طمع خارجی ها را بر می انگیزد این چه شرافتی است که به مردم اتهام می زنید؟ من در کتاب خود به مدارای نجیبانه مردم ایران با فقر اشاره کردم و نشان دادم که مردم دارند از نیازهای حیاتی خود می زنند. یعنی ما با سقوط وحشتناک مصرف مواد پروتئینی، مواد لبنی و برخی مواد نشاسته ای در کشور روبرو هستیم. اینها هزار جور بیماری و آسیب پذیری در برابر اپیدمی ها

اقتصادی در سال جاری، وقوع اعتراضات گسترده تر از سال ۱۳۹۸ بسیار محتمل است. در همین حال، همگرایی چند بحران اقتصادی به مثابه یک «کوکتل» انفجاری بسیار پر قدرت عمل خواهد کرد. «کوکتلی» انفجاری که می تواند رژیم اسلامی را به شدت به چالش کشیده و فرآیند فروپاشی رژیم اسلامی را تسریع کند. با به هم پیوستن مطالبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم و تجلی آن در یک جنبش بزرگ اجتماعی-انقلابی کار رژیم اسلامی خیلی زودتر از آنچه تصور می شود، به پایان خواهد رسید.

از اینکه در اعتراضات اخیر، مطالبات اقتصادی مطرح نشده، علامت بسیار خطرناکی است

فرشاد مومنی، اقتصاددان نهادگرای مقیم ایران در گفتگوی اخیر خود با «نور نیوز» خطاب به حکومتمگران می گوید: «از اینکه در اعتراضات اخیر، مطالبات اقتصادی مطرح نمی شود، به خود بلرزید! چون این یک علامت بسیار خطرناکی است. نشان

سالانه «پایش خط فقر»، که در ۱۱ دی ماه سال گذشته از سوی وزارت کار ایران منتشر شد، نشان می‌دهد که از سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰، شمار کسانی که زیر خط فقر مطلق قرار دارند، دو برابر شده و در سال ۱۴۰۰ بیش از یک سوم جمعیت کشور به زیر خط فقر مطلق کشیده شده‌اند.

گسترش خطرناک فقر در ایران

آخرین اعداد خاک و نرخ فقر بر اساس آخرین داده‌های موجود، مربوط به سال ۱۴۰۰ بوده و خط فقر برای سال ۱۴۰۱ بر اساس برآوردها به طور متوسط در کل کشور به طور سرانه ۲،۸۵ میلیون تومان، حدود ۷،۷ میلیون تومان برای خانوارهای چهارنفره و برای ساکنان تهران ۱۴،۷ میلیون تومان برآورد شده است. با توجه به روند بسیار شدید افزایش قیمت‌ها در سال ۱۴۰۱، برآوردها نشان می‌دهند که هم اکنون بیش از ۴۰ درصد جمعیت کشور (دهک‌های درآمدی ۱ تا ۴) به زیر خط مطلق فقر فرو افتاده‌اند. در همین حال حدود ۳۰ درصد از جمعیت کشور (دهک‌های درآمدی ۵، ۶ و ۷) میزان کالری روزانه را به نحو بی‌سابقه‌ای تقلیل داده‌اند و بسیاری از گزارش‌ها از کوچک‌تر شدن سفره بیش از ۷۰ درصد مردم کشور و کاهش مصرف گوشت، لبنیات و سایر اقلام خوراکی در ایران خبر میدهند.

در همین حال به گزارش اقتصاد نیوز، ارزیابی‌های صورت گرفته، در ماه‌های فروردین تا بهمن سال گذشته، نشان می‌دهند که بخش مسکن سردمدار تورم در بین غیرخوراکی‌ها برای دهک‌های پایین ایران بوده‌است. به عبارت دیگر فقیرترین دهک‌های جامعه، بیشترین تورم را میان گروه‌های غیرخوراکی از سمت گروه مسکن متحمل شده‌است.

قیمت هر مترمربع مسکن در تهران بزرگ که در ابتدای سال ۱۴۰۱ به طور میانگین ۳۴ میلیون تومان بود، اکنون به حدود ۵۵ هزار تومان رسیده است که یک رشد حدود ۶۰ درصدی را نشان می‌دهد. بازار اجاره بها نیز تابعی از قیمت مسکن است و در صورتی که قیمت مسکن افزایش یابد از آنجا که اجاره نیز متناسب با قیمت مسکن تعیین می‌شود، طبیعتاً نرخ اجاره بها نیز افزایش خواهد یافت. مردم از نظر معیشتی روز به روز در برابر هزینه سنگین مسکن که گاهی تا بیش از ۸۰ درصد سبد هزینه خانوارهای دهک‌های پایین جامعه را تشکیل می‌دهد، بی‌دفاع‌تر می‌شوند.

فشار گسترده معیشتی به بیش از ۷۰ درصد جمعیت کشور، زمینه ساز یک انفجار بزرگ اجتماعی است

افزایش ۸۰ درصدی مواد خوراکی و آشامیدنی و تورم حدود ۶۰ درصد مسکن در بودجه خانوارهای فقیر و کم درآمد در حالی که افزایش سالانه دستمزد و حقوق در ایران در فروردین سال ۱۴۰۲ بین ۲۰ تا ۲۷ درصد بوده است، شکاف بین هزینه و درآمد اکثریت خانوارهای ایرانی را آنقدر عمیق کرده که امکان ترمیم آن به سهولت وجود ندارد. این فشار بسیار بزرگ معیشتی بر طبقات فقیر و مردمی که نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت کشور را شامل می‌شود، زمینه ساز یک انفجار بزرگ اجتماعی است که به نظر بسیاری از ناظران بروز آن می‌تواند قریب الوقوع باشد. یعنی احتمالاً در هفته‌ها و ماه‌های آینده فضای اجتماعی و سیاسی ایران آبدستن وقایع بسیار مهمی خواهد بود.

اقتصاد ایران از قطار توسعه اقتصادی جهان

جا مانده است

بررسی اقتصاد ایران طی ۴ دهه گذشته (۱۹۸۰-۲۰۲۰) نشان می‌دهد که این کشور از قطار توسعه اقتصادی جهان جا مانده است. مقایسه حجم اقتصاد ایران با متوسط رشد حجم اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران طی این ۴ دهه کمتر از نصف متوسط اقتصاد جهان رشد داشته است. مقایسه تولید ناخالص اقتصادی جهان طی این ۴۰ سال با تولید ناخالص ملی ایران نشان می‌دهد که طی این مدت، تولید ناخالص اقتصادی جهان در حدود ۷،۵ برابر- از ۱۱ هزار و ۳۴۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۸۵ هزار و ۱۱۰ میلیارد دلار- افزایش یافته است. در حالی که تولید ناخالص ملی ایران فقط ۲،۵ برابر شده است.

اقتصاد چین ۳۷ برابر بیشتر از اقتصاد ایران رشد کرده است

بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول طی این ۴۰ سال، تولید ناخالص ملی اقتصاد چین به

دزدی بیت المال در جهان رکورد زده‌اند و اکثریت مردمان کشوری با سطح نسبتاً مرفه معیشتی را طی ۴۰ سال مبدل به کشوری فقیر کرده‌اند.

مقایسه دو شاخص کلیدی اقتصادی: «تولید ناخالص داخلی» و «سرانه درآمد ملی» ایران با دو کشور ترکیه و کره جنوبی

این مقایسه در چهل سال مورد بررسی، ابعاد فاجعه در باره فقدان رشد کافی اقتصادی در ایران را بیشتر نمایان می‌کند. خوب دقت کنید. در سال ۱۹۸۰ کل تولید ناخالص داخلی ایران ۹۴،۳۶ میلیارد دلار بوده است. در این سال، این رقم در ترکیه ۶۸،۸۲ میلیارد دلار و در کره جنوبی ۶۵،۴۰ میلیارد دلار بوده است. به بیان دیگر در سال ۱۹۸۰ تولید کل ناخالص داخلی ایران حدود ۲۶ میلیارد دلار از ترکیه و ۲۹ میلیارد دلار از کره جنوبی بیشتر بوده است. در همان سال، درآمد ملی سرانه در ایران ۵۷ درصد از ترکیه و ۴۳ درصد از کره جنوبی بیشتر بوده است. درآمد ملی

حسین راغفر اقتصاد دان مقیم ایران می‌گوید: «در طول جنگ ایران و عراق

کل درآمدهای ارزی سالانه کشور در حدود ۷ میلیارد دلار بود که از این محل هزینه‌های جنگ و یارانه برای تأمین کالاهای اساسی کوپنی پرداخت شده است. چه اتفاقی افتاده که امروز ۸۰ میلیارد دلار درآمد ارزی کشور کفاف اشتهای سیری ناپذیر این آقایان را نمی‌دهد و این منابعی است که از کشور خارج شده و ما با فرار گسترده سرمایه از کشور روبرو هستیم. بانک‌های فاسد غده‌های سرطانی اقتصاد کشور هستند و مادامیکه اصلاحات واقعی در این زمینه انجام نشود، امکان حل مشکلات اقتصادی کشور منتفی است. بنابراین یک آینده بسیار تاریک در انتظار حاکمیت جمهوری اسلامی است. منتها نکته مهم‌تر از آن پیامدهای ناشناخته‌ای است که ممکن است به وجود بیاید و ما بیش از هر چیزی نگران حفظ تمامیت ارضی ایران هستیم.»

سرانه در ایران حدود ۲۴۵۰ دلار بوده و این شاخص در دو کشور ترکیه و کره جنوبی به ترتیب ۱۵۶۱ و ۱۷۱۵ دلار بوده است.

حالا ببینیم که وضعیت ایران و دو کشور ترکیه و کره جنوبی در سال ۲۰۲۰ یعنی ۴۰ سال بعد چگونه بوده است: بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، کل تولید ناخالص داخلی ایران در این سال ۲۳۹،۷ میلیارد دلار بوده است، در حالی که تولید ناخالص داخلی ترکیه به ۷۲۰،۳ میلیارد دلار و کره جنوبی به رقم شگفت‌انگیز ۱۶۴۴ میلیارد دلار افزایش یافته است. طی مدت ۴۰ سال، تولید ناخالص داخلی ایران به قیمت‌های جاری تقریباً ۲،۵ برابر شده است. در حالی که تولید ناخالص داخلی ترکیه حدود ۱۱ برابر و کره جنوبی حدود ۲۵ برابر شده است. در همین حال درآمد ملی سرانه با قیمت‌های جاری در ایران به ۲۷۴۶ دلار رسیده است. در حالی که این شاخص در ترکیه به ۸۵۶۱ دلار و در کره جنوبی به ۳۱ هزار و ۷۲۱ دلار افزایش یافته است. در نتیجه می‌توان گفت که مردم ایران که در سال ۱۹۸۰ از نظر اقتصادی وضعیت نسبتاً بهتری از مردم ترکیه و کره جنوبی داشته‌اند، اکنون نسبت به مردم این دو کشور به شدت فقیر شده‌اند: درآمد سرانه

قیمت‌های جاری حدود ۹۳ برابر شده است. تولید ناخالص داخلی چین از ۱۹۱،۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۱۷ هزار و ۷۳۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته است. ۹۳ برابر شدن اقتصاد چین طی این ۴۰ سال در حالی است که اقتصاد ایران از جمله کم‌رشدترین اقتصادهای جهان طی این دوره شناخته شده است. تولید ناخالص ملی ایران به قیمت‌های جاری از ۹۴،۳۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ فقط به ۲۳۹،۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته است.

در حالی که نگاه علی‌خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی و دیگر مسئولان اقتصادی بی‌کفایت و فاسد دستگاه ولایت، سالیان دراز است که به سوی شرق، خصوصاً مدل چین چرخش کرده‌اند، باید از این حضرات پرسید چرا تا کنون قادر نبوده‌اند که راه چین را در زمینه رشد اقتصادی تقلید کنند. کشوری که در سال ۲۰۲۰ اقتصادش حدود ۹۳ برابر ۴۰ سال پیش شده و با این پیشرفت فوق‌العاده مردمانش را از فقر گسترده بیرون آورده و سطح زندگی نیمی از مردمانش را اکنون هم طراز با استانداردهای کشورهای اروپایی کرده است. این در حالی که رهبران رژیم اسلامی در زمینه بی‌کفایتی در اداره کشور، فساد و

ترک‌ها بیش از ۳ برابر ایرانی‌ها و در آمد سرانه کره جنوبی‌ها حدود ۱۲ برابر ایرانی‌هاست.

مقایسه رشد اقتصادی ایران در فاصله ساله های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ با دوران استقرار نظام جمهوری اسلامی

ایران در فاصله ساله های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ خورشیدی یک دوره طلایی رشد و توسعه را در تاریخ معاصر اقتصادی خود تجربه کرد. طی این ۱۵ سال که مورد توافق اکثریت اقتصاد دانان چه در داخل و خارج از ایران است، میانگین رشد اقتصادی ایران بالای ۱۰ درصد در نوسان بوده است. به همین دلیل، حجم کل اقتصاد ایران طی این دوره ۱۵ ساله نزدیک به ۵ برابر شده است و اگر نرخ افزایش جمعیت را در این دوره در نظر بگیریم، تولید ناخالص داخلی سرانه هر ایرانی در عرض ۱۵ سال ۳ برابر شده است. این در حالی است که میانگین نرخ رشد سرانه اقتصادی ایران طی ۴۰ سال مورد بررسی تحت نظام جمهوری اسلامی عددی در حدود نیم درصد برآورد است. ۱۰ درصد رشد کجا و نیم درصد رشد کجا؟ این مقایسه ساده نشان می‌دهد که زوال و انحطاط اقتصادی ایران با استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران آغاز شده است. این زوال در دهه اخیر شتاب فوق العاده ای به خود گرفته است.

مثلت قیمت دلار، کسری بودجه و فساد گسترده در نظام بانکی کشور

سیر صعودی قیمت دلار و دیگر ارزهای معتبر جهانی از فردای استقرار نظام اسلامی در ایران آغاز شد. قیمت هر دلار که در آخرین سال نظام شاهنشاهی در ایران در حدود ۶۷ ریال بود، اکنون به آستانه ۶۰ هزار تومان رسیده است. یعنی طی ۴۵ سال قیمت دلار آزاد حدود ۹ هزار برابر شده است. یا بهتر بگوییم که پول ملی کشور تحت حکومت اسلامی حدود ۹ هزار مرتبه تضعیف شده است. واحد پول ایران، ریال مبدل به «شهر» شده و ناکارآمدی و نادانی و فساد گسترده رهبران و پایوران رژیم اسلامی را بازتاب می‌دهد. پولی که دیگر در هیچ جای دنیا ارزش ندارد، به قول سعدی شیراز: «بزرگ زاده نادان به شهرها ماند/ که در دیار عربیش به هیچ نستانند». از سوی دیگر حکومت اسلامی طی دهه های اخیر با افزایش و ایجاد نظام چند نرخ دلار از ارز برای مخفی کردن فساد های گسترده خود، توزیع رانت بین خودی‌ها و پوشش کسر بودجه های نجومی استفاده ابزاری می‌کند.

حکومت اسلامی فرصت های اقتصادی کشور را بین خودی‌ها تقسیم کرده است

حسین راغفر اقتصاد دان مقیم ایران می‌گوید: «نگاه حکومت اسلامی به اقتصاد کشور نگاهی بوده که فرصت‌ها را بین خودی‌ها تقسیم کرده و یک اقتصاد رفاقتی (بخوانید مافیایی) را ایجاد کرده است. به این معنا که اعتبارات بانکی را بین دوستان و رفقا توزیع کرده اند. با روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد کل دیون معوق بانکی کشور در حدود ۱۲ هزار میلیارد تومان بوده است، در پایان دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد دیون معوق بانکی به بیش از ۲۶۰ هزار میلیارد تومان افزایش یافت. طی این مدت آنها (مافیای حاکم) نزدیک به ۲۵۰ هزار میلیارد تومان را به صورت اعتبارات بین دوستان و رفقا، خصوصا در شهرستان‌ها و روستاها توزیع کردند، این پول‌ها را بدون اینکه تضمین کافی برای بازپرداخت آن بگیرند، بین خودی‌ها توزیع کردند.

این موضوع مبدل به بزرگ‌ترین بحران بانکی کشور در سال ۱۳۹۲ شد. سپس آنها برای جبران منابع و اعتبارات غارت شده بانک‌ها راهبرد افزایش قیمت ارز را به مورد اجرا گذاشتند. پس از آن اقدام به افزایش قیمت سکه کردند. آنها حدود ۷۶ تن و به روایت رسمی ۶۲ تن طلای کشور را آب کرده و تبدیل به سکه کردند و به بانک‌ها دادند تا به قیمت‌های بسیار گزاف فروختند تا فقط دزدی‌هایی را که در بانک‌های کشور انجام شده بود، جبران‌کنند. آنچه امروز به عنوان اعتراضات در خیابان‌ها می‌بینیم، پیش‌تر از سوی برخی از اقتصاددان‌های کشور، از جمله فرشاد مؤمنی هشدار داده شده بود. آنان اخطار داده بودند که عاقبت این دزدی‌های گسترده به کجا ختم خواهد شد. در طول جنگ ایران و عراق کل درآمدهای ارزی سالانه کشور در حدود ۷ میلیارد دلار بود که از این محل هزینه‌های جنگ و یارانه برای تأمین کالاهای اساسی کوبنی پرداخت شده است. چه اتفاقی افتاده که امروز ۸۰ میلیارد دلار درآمد ارزی کشور کفاف اشتباهی سیری ناپذیر این آقایان را نمی‌دهد و این منابعی است که از کشور خارج شده و ما با فرار گسترده سرمایه از کشور روبرو هستیم. بانک‌های فاسد غده‌های سرطانی اقتصاد کشور هستند و مادامیکه اصلاحات واقعی در این زمینه انجام نشود، امکان حل مشکلات اقتصادی کشور منتفی است. بنابراین یک آینده بسیار تاریک در انتظار حاکمیت جمهوری اسلامی است. منتها نکته مهم‌تر از آن پیامدهای ناشناخته‌ای است که ممکن است به وجود بیاید و ما بیش از هر چیزی نگران حفظ تمامیت ارضی ایران هستیم.»

افزایش قیمت دلار ابزاری برای تأمین کسری بودجه

افزون بر استفاده حکومت از قیمت دلار برای پوشش دادن به دزدی‌ها و فسادها در شبکه بانکی کشور، افزایش قیمت دلار ابزاری برای تأمین کسری بودجه‌های نجومی دولت‌های جمهوری اسلامی بوده و هست. طی سه دهه اخیر عملاً دولت‌های جمهوری اسلامی برای تأمین کسری بودجه به سراغ بازار ارز رفته‌اند. حسین راغفر در این خصوص در گفتگو با «فرارو» می‌گوید: «تجربه نشان می‌دهد که ما هر سال دغدغه‌مان قیمت دلار بوده، سال بعد کسری بودجه دولت به شدت افزایش پیدا کرده است؛ لذا با توجه به اینکه کسری بودجه یک منشاء برای چاپ پول و افزایش نرخ ارز محسوب می‌شود، سال ۱۴۰۲، مشکلات اقتصادی کشور نسبت به سال ۱۴۰۱ تشدید خواهد شد... دولت سیزدهم تا توانسته پول چاپ کرده و از سوی دیگر با همین افزایش نرخ ارز، بخش قابل توجهی از کسری بودجه تأمین شود. در واقع هزینه کسری بودجه را از جیب مردم تأمین کردند.» راغفر درباره مکانیزم تأمین کسری بودجه از محل افزایش نرخ ارز به آفتاب گفت: «این یک مارپیچ توری بوده که ساخته شده، به این معنا که دولت قیمت ارز را افزایش می‌دهد برای اینکه کسری بودجه را جبران کند و همزمان قیمت تمام کالاها هم بالا می‌رود. از سوی دیگر دولت بزرگ‌ترین متقاضی کالا در بازار است و با افزایش قیمت کالا، هزینه دولت هم افزایش پیدا می‌کند. هیچ‌گاه درآمد دولت با همان سرعتی که هزینه‌هایش افزایش یافته، بالا نمی‌رود؛ بنابراین شکاف بین منابع و مصارف دولت هر بار بیشتر شده است.»

خدعه رئیسی برای پوشش دادن کسر بودجه

از طریق بانک‌ها

ابراهیم رئیسی با نیرنگ و خدعه اعلام می‌کند که دولت وی کسر بودجه ندارد و برای این کار از بانک مرکزی استقراض نکرده است. روزنامه اعتماد در گزارش اخیر خود دست ایشان را رو کرده است. اعتماد نوشت: «رشد پایه پولی در دوره یکساله بهمن ۱۴۰۰ به ۱۴۰۱ بیش از دوبرابر دوره ۸ ساله ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ شده است. پایه پولی یا همان پول پر قدرت، نقدینگی چندبرابری خلق می‌کند و احتمالا در ماه‌های پایانی سال گذشته تحت تأثیر کسری بودجه دولت با افزایش رشد مواجه شده است. اما دولت بارها اعلام کرده که استقراضی از بانک مرکزی نداشته، پس این پول چگونه چاپ شده است؟

اعتماد در ادامه این گزارش می‌نویسد: «در واقع اتفاق خاصی افتاده که در تاریخ سیاستگذاری پولی ایران بی‌سابقه است و در آن دولت به جای استقراض «مستقیم» از بانک مرکزی، به بانک‌ها فشار آورده و از آنها پول گرفته است. بانک‌ها هم خودشان اجازه خلق پول ندارند، کم و کاستی خودشان را با منابع بانک مرکزی تأمین کرده‌اند. [با این خدعه] صورت مساله پاک شده، اما مشکل کماکان پابرجاست، کسری بودجه دولت به افزایش پایه پولی تبدیل می‌شود که نهایتاً به صورت رشد نقدینگی و تورم بروز پیدا خواهد کرد.

همتی، رییس کل اسبق بانک مرکزی رشد ۴۰ درصدی پایه پولی در یکساله ۱۴۰۱ را «بسیار نگران‌کننده» دانسته و نوشته است: «به خاطر تغییر روش از استقراض مستقیم از بانک مرکزی برای تأمین مالی دولت، به روش غیرمستقیم از طریق بانک‌ها، در کنار تسهیلات تکلیفی و کژمنشی برخی بانک‌های غیردولتی موجب برداشت غیرقابل قبول بانک‌ها از بانک مرکزی در قالب اضافه برداشت و عملیات رپیو شده است. این رشد بالای پایه پولی ضمن فعال نگه داشتن انتظارات تورمی می‌تواند روند کاهشی رشد نقدینگی را وارونه کند که باید برای آن چاره‌جویی شود.» او افزوده که «کنترل تورم، در گرو اعمال جدی سیاست‌های انقباضی پولی است که تقاضای کل در اقتصاد را کاهش دهد. تا زمانی که کسری بودجه دولت (مازاد تقاضا از سوی دولت) ادامه دارد، کنترل تورم بسیار سخت خواهد بود و البته هزینه آن، در صورت موفقیت، کاهش تقاضای بخش خصوصی خواهد بود.»

غلامرضا کشاورز حداد، اقتصاددان مقیم ایران در گفتگو با نشریه تجارت فردا به ابعاد دیگری از یک دور باطل و خطرناک در اقتصاد کشور اشاره می‌کند. او می‌گوید: «وقتی به تراز مالی بنگاه‌ها نگاه می‌کنید، می‌بینید آنجایی که کنترل قیمت وجود داشته، بنگاه زیان‌ده شده و در نتیجه چنین بنگاهی با کسری مالی مواجه است چراکه نمی‌تواند متناسب با افزایش قیمت نهاده‌ها تأمین هزینه کند و در نتیجه گرفتار زیان انباشته می‌شود. دولت برای اینکه این زیان‌دهی را به نوعی جبران کند به صورت تکلیفی به بانک‌های تجاری دستور می‌دهد که به آنها وام کم‌بهره اعطا کند. به این ترتیب ناترازی بنگاه‌ها به نظام بانکی منتقل می‌شود و بانک‌ها هم برای تأمین مالی به دلیل ناترازی در منابع و مصارف خود، با دستور دولت یا مصوباتی که از مجلس می‌آید، به بانک مرکزی مراجعه می‌کنند. حاصل این روند تحمیل تورم بیشتر و کاهش قدرت خرید مردم است.

در ضرورت ایجاد جبهه نجات ملی

بهر روز بیات



توصیف وضعیت جمهوری اسلامی

آنچنان که سرنوشت همه رژیم های دیکتاتوری ایجاب کرده است، رژیم جمهوری اسلامی (ج.ا.) نیز با گام های بلند به سوی درغلتیدن در پایان خود به پیش می رود. انقلابی که آرمان شهرش را در ۱۴۰۰ سال پیش در صدر اسلام جستجو میکرد بدیهی بود که در این مسیر نامعقول و ناشدنی به بانلاق ج.ا. ختم شود.

رژیم ولایت فقیه نظر به ساختار تبعیض آمیز و ضد دمکراتیک اش و نظر به ناکامی نهفته در ایدئولوژی واپسگرای زمامتاریش آغازین اش هرگز بخت عادی و متعادل شدن را نداشته است. آگاه از این وضع رژیم زیستن در آشوب را به گمان خود فضیلت انگاشته و تا کنون زندگی کرده است. اما در چند سال اخیر به خوبی قابل پیشبینی بود که رژیم اسلامی در کژراهه خروج از پایداری صوری اما در واقع آشوبمند خود راه می پوید و آستان دگرگونی است. تنها زمان دقیق رخ دادن دگرگونی را نمی شد تعیین کرد. از آن روی که رژیم های دیکتاتوری حتی در کوشش برای بقای خویش دستخوش اشتباه میشوند، قتل حکومتی مهسا رخ میدهد. قتل مهسا- ژینا خشم فروخورده شهروندان از رژیم وحشی ج.ا. را به غلیان درآورد و آتشی بر جان ولی فقیه علی خامنه ای انداخت، که در میان مدت از آن اش گریزی نیست.

اصلاح ناپذیری ساختاری ج.ا.

وضعیت ایران تحت انقیاد ج.ا. اکنون چنین است که رژیم در همه عرصه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و انزوا بین المللی در ابر بحران بسر میبرد و ناکارآمدی و فساد نهادینه شده در آن امکان گذر از بحران ها را به او نمیدهد. نه تنها قانون اساسی اش اصلاحات درون نظام را ناممکن ساخته است بلکه میتوان ادعا کرد که ج.ا. با دوقطبی کردن به شدت نا متقارن جامعه برای تامین سیادت اش، قابلیت اصلاح را از خود بکلی ربوده است. حکومت ملایان که خرده اقلیتی بودن را در درون خود نهفته دارد، ناچار بوده است با امتیاز دادن بر یک بخش کمترین از مردم ایران حمایت آن ها و فراتر از آن آماده گی

شان را برای سرکوب بر ضد بیشترین کلانی از شهروندان جلب کند. انگیزه این حامیان و سرکوبگران ج.ا. در وجه غالب دیگر نه بر ایدئولوژی که بر پایه امتیاز های مادی و کسب رانت ها قدرت و ثروت استوار است. چنین ترکیب و ساختاری از حکمرانی راه اصلاح از درون را تماماً بسته است، زیرا که هر گونه کوشش احتمالی از سوی رژیم برای حل یا ملایم کردن ابر بحران ها با منافع مادی این قشر

کوچک ولی ممتاز در تناقض میافتد. هر رفرمی در ج.ا. که قرار باشد اندکی شدت این ابر بحران ها را بکاهد، میتواند منجر به نخست مقاومت و خرابکاری از سوی این پایه نازک اجتماعی و نهایتاً از دست دادن حمایت شان شود؛ امری که رژیم را به سوی سقوط اش سوق میدهد. از این روی بدیهی است که از ولی فقیه، علی خامنه ای، نمیتوان انتظار اصلاحات داشت.

وحشیگری ج.ا. و خروجش از طیف تمدنی جهان

خودکامه گی ولی فقیه، علی خامنه ای، بدانجا منجر شده است که پیرامون او نالایق ترین، کم سواد ترین، فاسد ترین، چپاول گر ترین، جاهل ترین و خرافاتی ترین کارگزاران گرد هم آیند. همین بس که بگوئیم، سلسله جنیان شان یک قاتل تبه کار و بیسواد چون ابراهیم رئیسی است، مشاور اقتصادی اش سردار محسن رضانی است که گروهان گیری را به عنوان مدل اقتصادی توصیه میکند و فرمانده کل سپاه اش یک جعبه فلزی را برای تشخیص کرونا به جهان عرضه میکند. در واقع بیشترین از کارگزاران ج.ا. را نمیتوان نامی دیگر نهاد به جز محفل اراذل و اوباش. بازتاب عمل این گونه اشخاص خروج ج.ا. از طیف تمدنی رایج جهانی است، طیفی که حتی دربرگیرنده

رژیم های دیکتاتوری موجود جهان نیز هست. کدام رژیم استبدادی را در جهان کنونی سراغ داریم که چندین هزار اسیر زندانی خود (کشتار ۱۳۶۷) را به چوبه دار بسپارد و مسئول کشتاران زمان و رئیس کنونی اش درخواست تقدیرنامه برای این "خدمات اش" بکند، کدام رژیم دیکتاتوری را در جهان سراغ داریم که به کشتار صدها جوان معترض اکتفا نکند و در کشتن کودکان معترض نیز کوتاه نیاید، کدام رژیم استبدادی در جهان موجود است که دختران دانش آموزش را برای انتقام گیری از اعتراض شان مسموم کند، کدام رژیم استبدادی در جهان سراغ داریم که شهروندان دیگر کشور ها را همچون شهروندان دوتابعیتی خود برای اخذی گروگان بگیرد؟ کوتاه سخن: رژیم ولایت فقیه در ستیز با همه هنجار های تمدنی متعارف جهانی است؛ به این رژیم نامی دیگر نتوان نهاد به جز یک رژیم وحشی.

چرایی ضرورت جبهه نجات ملی

حکمرانی رژیم اسلامی در ایران هستی کشور را در همه عرصه های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، زیست محیطی، روابط بین المللی و تمامیت ارضی به مخاطره انداخته است. هر روزی بیشتر ماندن رژیم اسلامی کشور را به پرتگاهی کشنده نزدیک تر میکند. از این رو است که موضوع جبهه نجات کشور باید در دستور روز مخالفان قرار گیرد.

درخواست های ایجابی از یک جنبش خودجوش زنان و جوانان کشور در کف خیابان، هر چند با پشتیبانی هم فعال و هم خاموش دیگر شهروندان، نمیتواند جایگزین کار منظم و سامانمند یک اپوزیسیون ساختارمند شوند؛ اپوزیسیونی که مرکب از حزب هائی باشد که در درون کشور زائیده شده و ریشه دوانده باشند و بتوانند با ارتباط ارگانیک با گروه های اجتماعی مخاطب شان همدلی و نمایندگی آنان را بدست آورده و در عین حال در معرض نظارت شان باشند. چنین حزب ها میتوانند نه تنها به دفاع از منافع اقتصادی و فرهنگی مشترک پیروان شان همت گمارند بلکه زمینه و پشتوانه اجتماعی کافی برای گفتگو، همکاری و ائتلاف با سازمان های دیگر نیز داشته باشند.

یک اپوزیسیون ساختارمند نه در دیکتاتوری سکولار پهلوی و نه در استبداد مذهبی ج.ا. امکان سازمان یابی داشته است. نتیجه این شد که سقوط رژیم پهلوی در یک خلا سیاسی صورت گرفت که به سرعت از سوی عوام فریب واپسگرایی مانند روح الله خمینی (و البته در مراحل پایانی با دوپینگ رسانه ای کشور های غربی) پُر شد. اکنون هم راست افراطی شوینیستی در اپوزیسیون سلطنت طلب، نه مشروطه خواه، امیدوار است که در خلا سیاسی ای که ج.ا. ایجاد کرده است همان نقشی را بازی کند که خمینی در سقوط پهلوی ایفا کرد.

پرسش این است که چگونه اپوزیسیون از این وضعیت برای گذار از جمهوری اسلامی میتواند بهره بگیرد.

راه نخست: شهروند محور و دگرگونی از پائین
مناسبتترین راه چیره شدن بر رژیم ولایت فقیه گسترش اعتراضات مانند نافرمانی مدنی، اعتراضات خیابانی و اعتصابات انبوه میلیونی است که رژیم را فلج کرده و در آن شکاف بیندازد. نشانه های این ترک ها و شکاف ها هم اکنون هویدا شده اند منتها با گسترش، سازمان دهی و ژرفایابی جنبش انقلابی مهسا-ژینا، این شکاف ها میتوانند منجر به ریزش حامیان رژیم، تغییر تناسب نیروها به سود انقلاب و نهایتاً تسلیم ج.ا. شوند.

اگر اپوزیسیون ج.ا. در ایران بتواند با همگامی پیش از فروپاشی و از هم گسیختن شیرازه های نظم عمومی رژیم را به تسلیم وادار و همان هنگام وارد روند دموکراتیزاسیون ایران شده و برای برگزاری انتخابات مجلس موسسان گام بردارد، احتمال تحقق دموکراسی به شدت افزایش می یابد. در این مسیر موضوع جلب اعتماد متقابل اجزاء اپوزیسیون از یکسو و فرستادن مستمر پیام خشونت پرهیزی به پایوران رژیم حائز اهمیت اند. در این رهگذر موضوع عدالت انتقالی جایگاهی ویژه مییابد: هم دادخواهی قربانیان رژیم را در بر میگیرد و هم جلوگیری از افراطگری هائی که ممکن است از جانب بخش هائی از اپوزیسیون انقلابی خشمگین صورت پذیرند. به عبارت دیگر عدالت انتقالی برای آینده کاربردی اخلاقی و حقوق محور دارد. اهمیت اش برای دوران پیش از گذار در جلب اعتماد کارگزاران ج.ا. نهفته است که در رده های گوناگون دست شان به خون شهروندان آغشته و مرتکب فساد و چپاولگری کلان نشده باشند. تسهیل روند بریدن کارگزاران از نظام اسلامی برای گذاری مسالمت آمیز و خشونت پرهیز از ضروریات مبرم است.

اصرار بر خشونت پرهیزی

یک زندگی (معیشت) عادی برانزده شهروندان یک کشور بالقوه ثروتمند است، دربر میگیرد. "آزادی": این جزء در واقع آن حلقه پیوند و آن پوسته محیط بر خواسته های بالا است. از یکسو در دوران پیشاگذار برای چیره شدن بر رژیم آزادی کش ج.ا. اسلامی، خواست آزادی به رزمندگان ایران انگیزه میدهد و برای دوران پساگذار از مفروضات و متضمن دموکراسی خواهد بود. تنها آزادی های اجتماعی همراه با آزادی های سیاسی اند که میتوانند به پاینده گی دموکراسی و توسعه اقتصادی منجر شوند. جنبش زن-زندگی-آزادی رسالت خود را که از بطن

از این روی که پیکار کنونی میان تمدن جهان روا ی زنان و جوانان ایران و توحش جهان ستیز حاکم بر ایران رخ میدهد، امر نزدیک شدن نخله های مختلف اپوزیسیون را آسان تر میکند. با فرض وجود دغدغه برای نجات کشور بسیاری از اختلافات بعضاً بنیادی در سایه این وحشیگری ولایت فقیه رنگ میبازند.

دستاورد های جنبش زن-زندگی-آزادی به عنوان آغازگر راه نجات ایران

جنبش مهسا-ژینا "زن-زندگی-آزادی" بر پایه یک دگرگونی شگرف فرهنگی در زیر پوست جامعه ایران و در مخالفت با هنجارهای زمانپیش ج.ا. رخ

کدام رژیم دیکتاتوری را در جهان سراغ داریم که به کشتار صدها جوان معترض اکتفا نکند و در کشتن کودکان معترض نیز کوتاه نیاید، کدام رژیم استبدادی در جهان موجود است که دختران دانش آموزش را برای انتقام گیری از اعتراض شان مسموم کند، کدام رژیم استبدادی در جهان سراغ داریم که شهروندان دیگر کشور ها را همچون شهروندان دوتابعیتی خود برای اخاذی گروگان بگیرد؟ کوتاه سخن: رژیم ولایت فقیه در ستیز با همه هنجار های تمدنی متعارف جهانی است؛ به این رژیم نامی دیگر نتوان نهاد به جز یک رژیم وحشی.

و متن جامعه ایران زائیده شده اند، انجام داده است. آنچه که مسلم است جنبش انقلابی زن-زندگی-آزادی تا هم اکنون اثراتی ماندگار و ناواگشتنی در جامعه ایران به جای گذاشته است. ترس ها به میزان زیادی شکسته و جنب و جوش در سراسر کشور برانگیخته شده است. ترک ها در رژیم اسلامی تبدیل به شکاف شده اند و با ادامه جنبش انقلابی به علت ناتوانی و ناکارآمدی حکومت اسلامی به شکل های دیگر پدید خواهند آمد. کافی است به گسستن کامل میرحسین موسوی از نظام ج.ا.، جرات یافتن محمد خاتمی در فاصله گرفتن محتاطانه از قانون اساسی و درخواست رفراندوم از سوی حسن روحانی به عنوان چند نمونه برجسته از صدها مورد دیگر بنگریم تا متوجه شکاف ها و ترک ها در ساختار رژیم ملایان بشویم.

در ادامه مسیر جنبش انقلابی مهسا-ژینا هم اکنون شاهد اعتصابات گسترده در ۶۰ کارخانه صنایع نفت و پتروشیمی و فولاد هستیم؛ به عبارت دیگر انقلاب زن-زندگی-آزادی را سر باز ایستادن نیست.

مشکل گذار از رژیم های دیکتاتوری

این واقعیت که در حدود ۹۰ سال دوران دیکتاتوری پهلوی و استبداد تمامیت خواه ج.ا. (به جز ده دوازده سال ۱۳۲۰-۱۳۲۲) امکان فعالیت آزاد برای اتحادیه ها و حزب های سیاسی مردم بنیاد و مستقل وجود نداشته است، امر گذار از دیکتاتوری به دموکراسی را دشوار کرده است. دموکراسی در یک جامعه به لحاظ سیاسی بی شکل، یعنی فاقد ساختار های حزبی و اتحادیه های حرفه ای و جامعه مدنی مردم بنیاد، آزاد و مستقل، به سختی متحقق میشود؛ به عبارت دیگر میتوان بیم آن را داشت که یک رژیم دیکتاتوری پس از سقوط اش که پایان بیشترین از چنین رژیم ها است، یک دیکتاتوری دیگر به ارمغان آورد.

و چنین است که با وجود نارضایتی همه جانبه و فراتر از آن خشم شهروندان ایران از ج.ا. حرکت بزرگ و بی همتای مهسا-ژینا از مرز درخواست های سلبی فراتر نرفت و نمیتوانست برود. به عبارت دیگر انتظار

نموده است و به میزانی سترگ ترس را که همزاد و هیبت دهنده به هر رژیم دیکتاتوری است، شکسته است.

جنبش با اجزاء شعار زن، زندگی، آزادی سه خصلت فاجعه آمیز ج.ا. را اماج خود قرار داده است:

"زن": ساختار تبعیض بنیاد ج.ا. و بزرگترین نمادش تبعیض نسبت به زنان و متعاقب آن دیگر تبعیض ها مانند دینی و مذهبی، اتنیکی، پیروان خودی و ناپیروان غیرخودی هدف قرار داده است. رژیم اسلامی ولایت فقیه تنها بکمک تبعیض به مثابه شاکله وجودی، همزاد و گریز ناپذیرش قادر به ادامه حیات است؛ با رفع تبعیض واقعیت وجود ج.ا. نیز مرتفع میشود.

رژیم ملامها به نظر میاید که تا پای جان از به زمین افتادن حجاب اجباری بر موهای زنان به مثابه پرچم "پیروزی" اش در ایران جلوگیری کند. نشانه های ناموفق این تلاش های مذبحخانه را در تهدیدهای رادان در روزهای اخیر مشاهده کرده ایم.

"زندگی": این شعار همه آن نیازهایی را در برمیگیرد که برای معیشت شهروندان اهمیت دارند و ج.ا. قادر به برآورده کردن شان نبوده است. این پیامد فقدان لیاقت و کاردانی در حکمرانی و ساماندهی به اقتصاد کشور است. این شعاردرخواست توزیع متعادل فرصت ها میان شهروندان فارغ از وابستگی های جنسیتی، سیاسی، دینی، قومی و غیرو احتراز از بی عدالتی اقتصادی به شیوه ای که هم اکنون در ایران ج.ا. جاری است: درخواست "زندگی" اعتراض به این واقعیت است که توده عظیم شهروندان درنداری و فقر به سر میبرند در حالیکه جمعی از پایوران جمهوری اسلامی غوطه ور در ثروت و دارائی اند. به عبارت دیگر با تفسیر و تبلیغ درست این بخش از شعار میتوان به جامعه پیام داد که جنبش "زن-زندگی-آزادی" در برگیرنده است. نه تنها به لحاظ فرهنگی بلکه به علل ساختاری ضد تبعیض است و به لحاظ معیشتی همه اقشار جامعه ایران را که دغدغه شان در وهله نخست

هائی مفید و ضروری در جهت شفاف سازی صحنه و فراهم آوردن زمینه همکاری نخله های گوناگون فکری تلقی کنیم.

نقش ایرانیان مهاجر

برای پیروزی یک انقلاب دمکراتیک باید گرانیگاه جنبش و کنشگری سیاسی بی شبهه در درون کشور باشد. با توجه به خیل عظیم ایرانیان مهاجر در بیرون از کشور و نظر به اینکه در عصر اینترنت و شبکه های اجتماعی جدائی جغرافیائی دیگر آن اهمیت پیشین را ندارد، این گروه ها میتوانند نقش یاری دهنده و بلند گوی جنبش ایران در جهان شوند؛ آنان متأثر از جنبش اعتراضی و انقلابی، نسبت به رخداد های درون کشور به ابعدادی بی سابقه حساس شده و با بهره گرفتن از جذابیت جهانی جنبشی که پیشقراولان اش زنان هستند، نقشی ستودنی برای بردن صدای انقلاب زن-زنگی-آزادی به دورترین نقاط جهان بازی کنند. اما مهاجرین نمیتوانند نقش جایگزین برای رهبری دگرگونی های ایران را به عهده بگیرند. نخست اینکه مهاجرین کنونی ایران در وجه غالب با همه علائق و دلبستگی ها به میهن مادری شان، از بطن و متن جامعه ایران گسسته اند. با احتمالی قریب به یقین بخشی کلان از آنان هرگز برای زندگی به ایران باز نخواهند گشت. نظر به اینکه آنان از زندانی که ج.ا. در ایران برایشان ساخته است، گریخته اند، واکنش شان به رخداد های درون ایران میتواند باز هم در وجه غالب احساسی و نشات گرفته از نفرت مشروعی باشد که به رژیم وحشی ج.ا. پیدا کرده اند. اما زندگی روزمره شان دیگر در معرض تهاجمات رژیم ولایت فقیه نیست و واکنش شان اثر چندانی برای زندگی

پیشبرد انقلاب مهسا-ژینا

بدیهی است که گذار از رژیم وحشی ج.ا. از طریق مبارزان پراکنده شدنی نیست. شبکه های افقی میتوانستند در مرحله های آغازین جنبش مفید باشند و بودند زیرا که آنان را از دسترس نیروهای سرکوب تا حدودی مصون نگه میدارد. اما هیچ رژیم را نمیتوان فقط با درخواست های سلبی از میدان بدر کرد. ارائه نظم جایگزین یا به اصطلاح آلترناتیو از چند جهت شایان اهمیت است:

یکی تقویت امید مبارزان که پیامد جانفشانی شان آینده ای است دمکراتیک با شاملی متمدنانه امروزی، دیگری اطمینان بخشیدن به توده های بزرگ ناراضی (به اصطلاح خاکستری) جامعه که در عین ناراضی مفرط از رژیم، به سبب ترس درونی شده در دو رژیم گذشته از پیامد های کنش سیاسی و فزون برین از بیم هرج و مرج در پا نهادن به میدان پیکار بر ضد رژیم اسلامی تردید دارند.

و مورد سوم، عرضه دورنمای یک رژیم دمکراتیک جایگزین به کشور های خارج اطمینان میدهد که خلا سیاسی رخ نخواهد داد و خاورمیانه دچار آشوبی دیگر نخواهد شد بلکه وارونه آن یک سرچشمه آشوب که همانا ج.ا. است خشک خواهد شد. پشتیبانی عملی و اخلاقی کشور های خارجی به ویژه دمکراسی ها از جنبش مردم ایران و فشار بر ج.ا. برای کاستن از وحشیگری اش مطلوب است. مرز این پشتیبانی عدم دخالت در کار اپوزیسیون و عدم دخالت نظامی در کشور است. منزوی کردن ج.ا. و مشروعیت زدائی جهانی از آن پایوران رژیم را از ادامه حیات رژیم نامطمئن و کمک به شکاف در نظام ملاها و ریزش

از نگاه من تنها آن گونه گذار نوید یک جامعه دمکراتیک پسا ج.ا. را میدهد که اکیداً از بکاربردن خشونت در برخورد به نهاد های سرکوب جمهوری اسلامی بپرهیزد. در کار برد عبارت "دفاع مشروع" باید بیشترین وسواس را بخرج داد. میدانیم که عبارت دفاع مشروع به خودی خود حد و مرزی نمیشناسد؛ میتواند چنین تلقی شود که مثلاً از دستگیری همرمز ات در میدان اعتراضات جلوگیری کنی، که قطعاً اخلاقی، درست و پسندیده است و میتواند چنین نیز تلقی شود که هنگام روبرو شدن با مامور مسلسل بدست به دنبال به دست گرفتن مسلسل باشی که پیامد اش مخرب و میتواند جنگ داخلی باشد.

در اینجا دو نوع اخلاقی یا اتیک در روبروی هم قرار میگیرند: اخلاقی معطوف به وجدان شخصی که در این صورت میگوید دفاع متقابل ات هرچه که باشد مشروع است؛ معنی اش این است که برای دفاع دست به اسلحه هم بزنی. تکیه بر اتیک وجدان محور میتواند کبریتی برای افروختن آتش جنگ داخلی باشد. روش اخلاقی دیگر بکارگیری اخلاق معطوف به مسئولیت برای پیامد های یک عمل اخلاقی است به این معنی که اگر کرداری دروازه را به سوی بر خورد خشونت آمیز با رژیمی که همه هستی اش وحشیگری و خشونت است بگشاید، باید در مورد پیامد این کردار که یک جنگ داخلی میتواند باشد تامل کنیم.

فزون بر این، وارد شدن به یک جنگ نا متقارن با رژیم وحشی و سرتاپا مسلح بخت موفقیت ندارد مگر اینکه به دنبال پشتیبانان خارجی برای کسب جنگافزار بگردیم. نتیجه اش وارد شدن پای قدرت های خارجی است که جنگ آزادیخواهانه را میتوانند به یک جنگ نیابتی ویرانگر تبدیل کنند.

اما مهمتر از همه نابودی یک دورنمای دمکراتیک است. آنچه باقی خواهد ماند در بهترین حالت یک ایران ویرانه خواهد بود. برون رفت یک چنین روندی نیز به طور قطع دمکراسی نخواهد بود.

دو راه دیگر برای تغییر از بالا میتوان انگاشت راه دوم: عدم توانائی حکومت و اپوزیسیون در غلبه بر یکدیگر در حالیکه ناآرامی ها ادامه یابند. در این صورت به طور کلاسیک نوبت نظامیان فرامیرسد که با بدست گرفتن قدرت برای کسب مشروعیت نخست از ملایان خلع ید کنند بدون تغییر جدی در ساختار غیر دمکراتیک. در این صورت رژیم بدون ملایان به حیات خود ادامه میدهد.

راه سوم: باز هم تغییری از فراز سر جامعه است. در این حالت میتواند تحت شرایط ضعف رژیم ولایت فقیه، سازشی میان بخش هائی از اپوزیسیون دارای گرایشات اقتدارگرایی با بخشی از روحانیون محافظه کار اما نامطمئن از ادامه وضع موجود و ناراضی از ولی فقیه و بخشی از نظامیان صورت بگیرد. نتیجه به نحوی بازگشت به یک اقتدارگرایی ملایم تر نیمه سکولار میتواند باشد. به نظر میاید که این راه حل مورد علاقه بخشی از طرفداران سلطنت برای بازگشت به رژیم پهلوی آریا مهری با بیعت با متحدهای تاریخی شان یعنی روحانیت سنتی محافظه کار باشد. سخنان امیر طاهری و پاره ای دیگر از سلطنت طلبان در این اواخر اشارتی به این سمت و سو دارند. امیر طاهری در مصاحبه ای سکولاریسم را بحثی انحرافی و دربرگیرنده آپارتاید مذهبی مینامد و طرفدار خارج ماندن سپاه از لیست تروریستی اند، به عبارت دیگر دست زدن به سپاه با دستکش مخملین هستند.

ضرورت تشکل و ایجاد رهبری جمعی برای

با وجود ناراضی همه جانبه و فراتر از آن خشم شهروندان ایران از ج.ا.

حرکت بزرگ و بی همتای مهسا-ژینا از مرز درخواست های سلبی فراتر رفت و نمیتوانست برود. به عبارت دیگر انتظار درخواست های ایجابی از یک جنبش خودجوش زنان و جوانان کشور در کف خیابان، هر چند با پشتیبانی هم فعال و هم خاموش دیگر شهروندان، نمیتواند جایگزین کار منظم و سامانمند یک اپوزیسیون ساختارمند شوند؛ اپوزیسیونی که مرکب از حزب هائی باشد که در درون کشور زائیده شده و ریشه دوانده باشند و بتوانند با ارتباط ارگانیک با گروه های اجتماعی مخاطب شان همدلی و نمایندگی آنان را بدست آورده و در عین حال در معرض نظارت شان باشند. چنین حزب ها میتوانند نه تنها به دفاع از منافع اقتصادی و فرهنگی مشترک پیروان شان همت گمارند بلکه زمینه و پشتوانه اجتماعی کافی برای گفتگو، همکاری و ائتلاف با سازمان های دیگر نیز داشته باشند.

شخصی شان ندارد. با این وجود آن بخش از مهاجرین که هنوز احساس وابستگی به خانواده های سیاسی درون ایران را دارند میتوانند با حفظ تفاوت های اساسی میان شان نشان دهند که در راه نجات ایران از ورطه ج.ا. بر روی مشترکات تاکید و از تبدیل تفاوت ها به دشمنی، پرهیز کنند.

البته با علم به اینکه دامنه کنشگری سیاسی آزاد در درون کشور بسیار محدود است (هر چند که در پرتو جنبش مهسا-ژینا اندازه ای محدود از فعالیت های کنشگران سیاسی به رژیم تحمیل شده است) فعالان سیاسی برونمرزی میتوانند با استفاده از آزادی

در آن میشود. طبیعی است که جنبش بدون رهبری هماهنگ کننده اعتراضات و اعتصابات از یکسو و تدوین خواست های ایجابی از دیگر سو نمیتواند به گذار از ج.ا. نائل شود. این واقعیت که اکنون در درون و بیرون کشور گروه های مختلف اپوزیسیون به تکاپو برای بیان اهداف و راهکارهای خود پرداخته اند، نشانه نیکویی است برای ممانعت از پدید آمدن خلأ سیاسی هنگام سقوط بس محتمل ج.ا. . در این ارتباط چندین منشور تدوین شده اند که با وجود کمی و کاستی های آن ها در مجموع باید آن ها را به عنوان کنش

فعالیت سیاسی در دموکراسی های جهان تا حدودی این محدودیت کنشگری در درون کشور را جبران کنند. اما باید به خاطر داشته باشند که سرنوشت کشور به میانجی جنبش اعتراضی و انقلابی درون کشور رقم میخورد. گفتگو، نزدیک شدن و ائتلاف میان ایرانیان برون مرزی و سازمان هایشان میتواند بدون ادعای جایگزینی نیروهای درون ایران به طور نمادین نشان دهد که نزدیکی و ائتلاف میان نخله های سیاسی متفاوت ممکن است. تشکیل شوراهای هماهنگی مرکب از شخصیت های درون کشور و برونمرزی اما با محوریت شخصیت های درونمرزی میتواند مطلوب و تسهیل گر روند پیشرفت جنبش زن-زندگی-آزادی باشد.

نخله های سیاسی موجود در ایران

به سان همه کشورهای جهان و علیرغم محدودیت های ۸۰-۹۰ سال اخیر، در ایران، با وجود غیاب حزب های سیاسی پایه دار، نخله ها یا خانواده های سیاسی بالقوه وجود دارند:

جمهوریخواهان به مثابه بخشی در درون خود متکثر از راست نئولیبرال، لیبرال دمکرات، تا لیبرال ملی گرا (راه مصدق) تا ملی مذهبی ها تا نهضت آزادی، اصلاح طلبان بریده از رژیم ولایت فقیه، تا سوسیال دمکرات ها تا چپ سوسیالیست دمکرات جمهوریخواهان قومی (اتنیکی) با تکیه بر خواست های منطقه ای

پادشاهی خواهان مرکب از طرفداران بازگشت به دوران سلطنت مطلقه دو شاه پهلوی

پادشاهی خواهان مشروطه طلب و راغب به دموکراسی و حقوق بشر

همانگونه که در بالا سخن رفت، از مفروضات برقراری سامانه دموکراسی وجود حزب ها، اتحادیه ها و جامعه مدنی مستقل است که بتوانند منافع بخش های مختلف جامعه را بازتاب دهند. شرط اینکه جریانهای سیاسی نامبرده بتوانند با هم در مسیر گذار از جمهوری اسلامی همکاری کنند این است که گروه های جمهوریخواه و پادشاهی خواه در درون خود نضج و انسجامی یافته باشند تا بتوانند به عنوان نیروهای سیاسی متکی بر پایه اجتماعی بالقوه و بالفعل خود با حقوق برابر به تعامل دست یا زند.

در مورد جمهوریخواهان میتوان گفت که در ۸۰٪ امور مربوط به تاسیس دموکراسی در ایران اتفاق نظر دارند. اما پراکندگی شان که تا اندازه ای زیاد ناشی از ۸۰-۹۰ سال محدودیت کنشگری سیاسی جمهوری گرا در دو رژیم پهلوی و ج.ا. بوده است، مانع ایجاد شکل ها شده است. طبیعتاً نزدیک شدن و احیاناً ائتلاف احزاب و سازمان هائی که اجازه زیستن ندارند چندان با معنا نیست. دو رژیم پهلوی و اسلامی بیشترین تلاش خود را به عمل آورده اند که از برآمدن سازمان ها و شخصیت های مرجع جمهوریخواه جلوگیری کنند. در نتیجه، جمهوریخواهان از فقدان ارتباط سامانمند و ارگانیک با پایه اجتماعی شان رنج میبرند. جنبش مهسا-ژینا در انکشاف خود میتواند شرایط برقراری رابطه میان نخله های مختلف جمهوری خواهی و پایه اجتماعی شان را فراهم کند. چنین پشتوانه اجتماعی طبیعتاً به جمهوری خواهان اعتماد به نفس برای تعامل، هماهنگی و گزینش رهبری متکثر را خواهد داد.

در مورد سلطنت طلبان و مشروطه خواهان پراکنده گی سازمانی به سان جمهوری خواهان است. اینان اما یک امتیاز اساسی نسبت به جمهوریخواهان دارند

و آن وجود رضا پهلوی به مثابه یک قطب یا رهبر پادشاهی خواهان است که طبق تعریف ولیعهد و وارث تخت و تاج پهلوی و برای پیروان غیر قابل چشمپوشی است؛ به عبارت دیگر عدم وجود رضا پهلوی پروژه بازگرداندن پادشاهی به ایران را بلا موضوع میکند.

اکنون که امر نجات ایران از گروگانگی ج.ا. در دستور کار مخالفین قرار گرفته است و با تمرکز بر این موضوع که در ایران نبردی میان توحش رژیم ج.ا. و تمدن شهروندان ایران، تبلور یافته در پیکار زنان و جوانان شجاع میهن، در جریان است، اختلافات، هر چند بنیانی، میان دو نگرش جمهوریخواه و پادشاهی خواه را نسبی میکند. میشد تصور کرد که در این رهگذر ائتلاف نه اما همکاری هائی برای هماهنگ کردن اقدامات سلبی و ایجابی برای گذر از ج.ا. شکل بگیرند.

برای افزایش بخت دموکراسی در ایران، آنچه که در بالا رفت، جمهوریخواهان باید انسجام، گرانگاه و سازمان های خود را بیابند تا بتوانند اصولاً وزنه ای هم تراز برای همکاری با جریان سلطنت طلب بشوند. نظر سنجی های، هر چند نادقیق، که از طرف گروه گمان منتشر شده اند، نشان میدهند که اقبال شهروندان ایران به سامانه جمهوری بسیار بزرگتر است تا پادشاهی و شمار مخالفان با یک رژیم موروثی باز هم بزرگتر است. از طرف دیگر رضا پهلوی مشهورترین چهره اپوزیسیون است که این هم شگفتی زا نیست.

اکنون پرسش این است که آیا رضا پهلوی و حامیان اش اصولاً آماده گی تعامل برابر با دیگر نخله های فکری ایران را دارند. تا کنون نشانه ها بر این دلالت دارند که سلطنت طلبان در وجه غالب اکثریت انگارانه و مستظهر به پشتیبانی رسانه های بزرگ خارج از کشور، آماده گی پذیرش دگراندیشان سیاسی و همکاری با آنان را نداشته باشند.

رضا پهلوی به عنوان رهبر بلامنازع پادشاهی خواهان تا کنون رفتاری متناقض را به منضم ظهور رسانده است. از یکسو تمایل خود را به سامانه جمهوری ابراز میدارد و از سوی دیگر راه پادشاه شدن را باز میگذازد با قید "اگر مردم بخواهند". معلوم نیست که این مردم کی هستند و چگونه خارج از ساز و کار انتخاباتی خواستن شان را بیان میکنند. به نظر می آید که او از کفایت پشتیبانان سلطنت طلب اش مطمئن نیست و امیدوار است در جمع جمهوریخواهان که از وحشیگری ج.ا. به ستوه آمده اند، بتواند پشتیبان ثست و پا کند. در هر حال بر خلاف ادعا هایش که میگوید قصد به عهده گرفتن هیچ مسئولیتی را در ایران آینده ندارد، عملاً رفتار شخصی را میماند که آرزوی رهبر شدن بر فراز دیگر نیروهای سیاسی را در سر میپرواند. کوشش اخیرش برای تدوین منشور همبستگی در کنار ۶ شخصیت دیگر میتوانست نشانه عدول اش از ادعای رهبری باشد اما با سرعتی بیش از انتظار تجدید نظر کرد. رضا پهلوی تحت فشار طرفدارانش در طیف راست افراطی مانند فرسگردی ها، رضا تقی زاده ها و امیر طاهری ها گردن خم کرد و نشان داد فاقد ستون فقرات سیاسی پایدار است. او میخواهد نقش هماهنگی بیطرفانه را میان نخله های گوناگون اپوزیسیون ج.ا. به عهده بگیرد در حالیکه مشاورین ارشدش در زمره تندروترین راستگرایان افراطی ایران از جمله از گروه فرسگرد هستند. این گروه هر آنچه را که پهلوی پرست نباشد به عنوان فتنه گر پنجاه وهفتی مجرم میدانند.

از آزمون تاریخی به ویژه ما ایرانیان باید آموخته باشیم که به گفته های هیچ شخصیتی که داعیه

رهبری داشته باشد، حتی اگر کاملاً صادقانه و دل انگیز جلو کند، اعتماد نباید کرد. زیرا که رفتار شخصیت ها را روندها و محیط سیاسی پیرامون میسازد. رهبر "پارسا" هم اگر هژمون شود دیگر خدای را نیز بنده نخواهد بود (نمونه عده های خمینی در پاریس و بیانات خامنه ای که باید "خون گریست به حال ملتی ...") باید به اندازه کافی عبرت انگیز باشد). برای عبور از رژیم ولایت فقیه با نام تقلبی ج.ا. میتوان و باید همه نخله های سیاسی همکاری کنند. از مفروضات این همکاری شفافیت کامل رفتاری است. پادشاهی خواهان و قطب شان رضا پهلوی میتوانند برای نجات ایران نقشی مثبت بازی کنند اگر که به عنوان یک بلوک سیاسی با نام مطلوب شان وارد پهنه مبارزه با جمهوری اسلامی شوند. مفید میتوانند باشند اگر دست از انحصار طلبی، توهم خود اکثریت پنداری و هژمونی جوئی بردارند، برای نخله های فکری و دیگر خانواده های سیاسی ایران احترام و حق حیات قائل شوند.

برای دمکرات های ایران بدهی است به هر آنچه نماینده گان شهروندان ایران در مجلس موسسانی که در یک روند دمکراتیک و در انتخاباتی آزاد و منصفانه به میانجی صندوق رای برگزیده شده باشند، احترام گذاشته و بر مصوبات آنان پایبند باشند یا گردن نهند.

ایران ملک مشاع همه ایرانیان است.

اگر عمیقاً به دموکراسی باور داشته باشیم باید بپذیریم که همه نخله های فکری متصور در جامعه ایران از اسلامگرایان گرفته تا راست افراطی سلطنت طلب، تا مشروطه خواه پادشاهی تا گروه های جمهوریخواه لیبرال-دمکرات تا ملیون پیروان راه مصدق تا سوسیال دمکرات تا چپ دمکرات و بالاخره چپ افراطی، به این شرط که همه قواعد بازی سامانه دمکراتیک تاسیس شده آینده را بپذیرند، باید بتوانند مشارکت داشته باشند. طبیعتاً نفوذ هر یک از این گرایشات برای ساختن آینده ایران بستگی به وزنی خواهد داشت که در روند انتخابات آزاد و منصفانه کسب کرده باشند.

از هم اکنون تا رسیدن به ایران دمکراتیک رویاهای مان و پس از آن باید روا داری و انعطاف را اعمال و زندگی کنیم. به رقابت سالم "آری"، به دشمنی "نه"، به انتقاد "آری"، به هتاک و تهمت و ترور شخصیت "نه" بگوئیم. کسی که بخواید به بهانه حفظ وحدت تا پس از گذار از ج.ا. دهان برای پیسنهاد و انتقاد نگشاییم، مشاوری مشفق نیست. در هیچ لحظه ای نباید تبادل اندیشه های متکثر به حرمت "وحدت کلمه" فروخورده شوند. بیان تمایل به هرگونه سیستم حکمرانی و توضیح علت های آن از سوی هر شهروند یا سازمان سیاسی و مدنی باید از هم اکنون نه تنها مجاز که مطلوب باشد، زیرا که نظر شهروندان در مورد امور حکمرانی ابتدا به ساکن و ناگهانی شکل نمیگیرد بلکه از پروسه اطلاع رسانی، تبلیغات و بحث و جدل میان عرضه کننده گان بدیل های حکمرانی نضج میگیرد و به تصمیم آگاهانه میرسد. آنکه اصرار بر سکوت در مورد تفاوت ها و اختلافات بکند یا غافل است یا سوء نیت دارد. شفافیت شرط هرگونه تعامل اعتماد برانگیز و کارساز است.

هدف مشترک کوشش برای گذار از وحشیگری جمهوری اسلامی و ولایت فقیه به یک نظم دمکرات و سکولار است. اشتراکات پُر وزن اند و انگیزه کافی برای مبارزه عرضه میکنند. پنهان کردن دیدگاه ها برای ساختن ایران پسا جمهوری اسلامی رهگشا نیست.

ایران در آستانه انقلاب «زن، زندگی، آزادی»

فرهنگ جهانپور



در چند ماه گذشته سخنان زیادی در مورد اعتراضات سراسری در ایران به رهبری زنان در پی درگذشت غم انگیز مهسا امینی با شعار قدرتمند و زیبای «زن، زندگی و آزادی» بیان شده است. به جای پرداختن به برخی از نکاتی که برای همه ما کاملاً شناخته شده است، می‌خواهم به برخی از کلیات بپردازم.

در تاریخ طولانی ایران فراز و نشیب‌های زیادی وجود داشته است. برخی از آن تغییرات بسیار مهم و دوران ساز بوده است، مانند تأسیس سلسله مادها، تأسیس امپراتوری هخامنشیان، حمله اسکندر، اشکانیان، ساسانیان، حمله اعراب و تأسیس اسلام، حمله مغول و تأسیس شاهنشاهی صفوی. در تاریخ اخیر ایران، انقلاب مشروطه دوران جدیدی را برای پایان دادن به حکومت مطلقه و حرکت به سوی نظام دموکراتیک آغاز کرد. اما نهضت مشروطه با وجود فداکاری‌های فراوان به همه اهداف خود نرسید. جنگ‌های جهانی اول و دوم و دخالت قدرت‌های خارجی آن جنبش را خنثی کرد. بعدها، تأسیس خاندان پهلوی، اگرچه منجر به اصلاحات و مدرنیزه شدن ایران شد، خلع رضاشاه توسط انگلیسی‌ها، کودتای ۱۹۵۳ و تردید شاه فقید در مورد سلطنت کردن به جای حکومت کردن، از حرکت به سوی استقلال واقعی و دموکراسی جلوگیری کرد.

انقلاب ۱۳۵۷ با شعار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی آغاز شد، و خیلی‌ها تصور می‌کردند که انقلاب ادامه جنبش مشروطه خواهد بود، اما خیلی زود بیشتر مردم متوجه شدند که فریب خورده‌اند. انقلاب نه تنها آزادی سیاسی را تثبیت نکرد، بلکه مردم را از بسیاری از آزادی‌های اجتماعی که در آن زمان از آن برخوردار بودند محروم کرد. به جای برقراری دموکراسی، رژیم اسلامی یکی از خشن‌ترین، خودسرترین، واپس‌گراترین و مستبدترین رژیم‌های تاریخ معاصر ایران را تأسیس کرد. به نظر من، ایران در آستانه تحولات مهم و دوران ساز دیگری است. سوال این است که آیا این بار هم این جنبش سراسری به دلیل خشونت، جاه‌طلبی بیش از حد، بی‌صبری و

فقدان برنامه مشخص شکست خواهد خورد یا اینکه این بار دوران جدیدی از توسعه و دموکراسی را در ایران باز خواهد کرد؟ ضرب‌المثل خوبی در انگلیسی هست که می‌گوید نباید ایده آل را دشمن بهترین‌ها کرد. به عبارت دیگر، گاهی به امید دستیابی به کمال، می‌توانیم در دستیابی به بهترین چیزی که در دسترس است شکست بخوریم.

انقلاب الهام‌بخش دیگر گروه‌های ضدغربی و اسلام‌گرا در خاورمیانه و فراتر از آن بود و آغازگر دوره‌ای از ظهور اسلام سیاسی بود. اما اعتراضات سراسری که پس از درگذشت مهسا امینی ۲۲ ساله در بازداشت موسوم به گشت ارشاد ایران در ۲۵ شهریور ۱۳۹۱ به اتهام عدم رعایت حجاب ادامه یافته است، پایه‌های رژیم آخوندی را بی‌اندازه متزلزل کرده است.

تفاوت اعتراضات کنونی با اعتراضات قبلی این است که قیام جدید عمدتاً توسط زنان با شعار زیبا و قدرتمند «زن، زندگی، آزادی» آغاز شد که به زودی مورد حمایت بخش بزرگی از مردم قرار گرفت. این قیام به تمام نقاط کشور سرایت کرد و علیرغم خشونت‌های گسترده دولتی، ماه‌ها ادامه یافته است.

تحلیل دلایل شکست جمهوری اسلامی مهم است. دوام جمهوری اسلامی که توانسته طوفان‌های زیادی را پشت سر بگذارد بر ۶ عامل استوار است:

۱. رژیم برخی از عناصر مشروعیت دموکراتیک را حفظ کرد، به این معنا که در حالی که خود را اسلامی می‌نامید، یک جمهوری با برخی ارگان‌های منتخب مانند مجلس یا مجلس و رئیس‌جمهور نیز بود.
۲. ماهیت مذهبی انقلاب از حمایت تعداد زیادی از مردم متدین، از جمله دستگاه قدرتمند مذهبی برخوردار بود.
۳. برنامه‌های اقتصادی پوپولیستی رژیم

و توجه بیشتر به طبقات پایین و مناطق روستایی، در مقابل سیاست‌های حامی شهری و نخبگان محور شاه، حمایت طبقات فقیرتر را که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، جلب کرد. تجربه وحشتناک جنگ‌های حمایت‌شده توسط ایالات متحده در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و یمن، بسیاری از ایرانیان را متقاعد کرد که به جای فرو بردن کشور در هرج و مرج، به شیطان‌ی که می‌شناختند بچسبند. جایگزین واحد و قابل دوام چه در داخل و چه در میان ایرانیان خارج از کشور وجود نداشت. ۶- توسل به خشونت گسترده و شدید برای سرکوب هر نوع مخالفت، حتی مخالفت مسالمت‌آمیز. در سال‌های اخیر، عملاً تمام مزایای فوق‌معکوس شده است. ادعاهای دموکراتیک رژیم در انتخابات مجلس گذشته و ریاست جمهوری به طور جدی تضعیف شده است. شورای نگهبان در آخرین انتخابات مجلس شورای اسلامی در ۲۱ بهمن ۱۳۹۹ تقریباً تمامی نامزدهای اصلاح‌طلب و میانه‌رو رد صلاحیت کرد. در نتیجه، محافظه‌کاران اکثریت قریب به اتفاق کرسی‌ها را به دست آوردند. اوضاع در آخرین انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۹۰ بدتر بود. شورای نگهبان پس از رد صلاحیت تمامی نامزدهای برجسته اصلاح‌طلب و میانه‌رو، فقط تایید صلاحیت هفت نامزد شامل ابراهیم رئیسی، نامزد منتخب آقای خامنه‌ای، را اعلام کرد و آقای رئیسی برنده

میان مدت غیرممکن است. تنها انتخابی که آنها دارند این است که یا به زور از قدرت خارج شوند که برای آنها و ایران گران تمام می شود یا تسلیم خواسته های عمومی شوند و اجازه دهند تغییرات مسالمت آمیز رخ دهد. اگر گزینه دوم را انتخاب کنند، به خود و ایرانیان صبور و مظلوم لطف بزرگی خواهند کرد. اگر آنها به موقع اقدام کنند می توانند از سرنوشت صدام یا قذافی در امان بمانند. آنها باید کمی فروتنی بیاموزند و دل‌های سخت خود را نرم کنند. به قول مولانا: ز بهارن کی شود سرسبز سنگ

خاک شو تا گل برویی رنگ رنگ
سالتها تو سنگ بودی دلخراش
آزمون را یک زمانی خاک باش
انتخاب با آنهاست حاکمان کنونی انتخابی ندارند

رقابت‌بیهود روند قضایای آزادی زندانیان سیاسی و زندانیان خانگی‌رغف محدودیت های رسانه ایماز به با فساد دولتی‌بازنگری در نقش و ترکیب مجلس خبرگان رهبری، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام‌کاهش نقش ارتش در سیاست و اقتصادسیاست خارجی مبتنی بر گفتگو و نه انزواطلبی چه ایرانیان پیشنه‌ادات خاتمی و چه موسوی را بپذیرند یا اقدامات بازگشت به وضعیت قبل از مرگ مهسا امینی امکان پذیر نیست. ایرانیان پس از تجربه ۴۴ سال گذشته، چهره واقعی دیکتاتوری مذهبی را دیده و تشنه آزادی و دموکراسی هستند. به جای بحث در مورد پیشنهادهای اعضای مختلف رژیم ما باید بر اهمیت منشور سازمان ملل که مورد قبول تمامی کشورهای جهان از جمله

اعلام شده به این ترتیب خامنه ای و شورای نگهبان با دستکاری در انتخابات سعی کردند تیمی همگن داشته باشند. آنها به این امر دست یافته اند زیرا اکنون محافظه کاران قوه مجریه، مقننه و قضائیه را کنترل می کنند. ولی همه اینها گسست های جدی در کشور و حتی در داخل دستگاه مذهبی ایجاد کرده است. حداقل هفت آیت الله پیشرو استفاده از زور بیش از حد علیه معترضان را محکوم کرده و از رژیم فاصله گرفته اند. از جمله آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی، «رفتارهای» مسبب درگذشت «تأسف بار» امینی را «غیرقانونی، غیرمنطقی و نامشروع» توصیف کرد. وی هشدار داد که استفاده از زور توسط نیروهای دولتی هیچگاه به گسترش و تثبیت ارزش های الهی و انسانی در هیچ جامعه ای منجر نشده است. او در یک فتوا گفت که همه مسلمانان موظف هستند «در برابر عوامل لباس شخصی که با اسلحه یا چاقو به معترضان حمله می کنند» دفاع کنند. سیدحسن خمینی، نوه آیت الله روح الله خمینی که در کنار اصلاح طلبان قرار گرفته است، از قوه قضائیه خواست تا «فوری» با «مقصران» مرگ امینی برخورد کند. او گفت که دولت «بهتر است شروع به گوش دادن به مردم کند.» مخالفت با آیت الله خامنه ای به اعضای خانواده خودش هم کشیده شده است. بدری حسینی خامنه‌ای، خواهر رهبر و همسر یک روحانی برجسته، در نامه ای سرگشاده در اوایل آذرماه نوشت: «رژیم جمهوری اسلامی خمینی و علی خامنه ای چیزی جز رنج و ظلم برای ایران و ایرانیان به ارمغان نیاورده است.» او با شجاعت تأکید کرد: «میدوارم به زودی شاهد پیروزی مردم و سرنگونی این ظلم حاکم بر ایران باشم.» این سطح از انتقاد تعداد زیادی از آیت الله های برجسته و نزدیکان خمینی و خامنه ای بی سابقه بوده است و نشان می دهد که بسیاری از اعضای سلسله مراتب مذهبی کشتی در حال غرق شدن را ترک می کنند. این علاوه بر اظهارات تند حسن روحانی رئیس جمهور سابق، علی لاریجانی رئیس سابق مجلس، و جواد ظریف وزیر سابق امور خارجه در محکومیت توسل به زور علیه معترضان است. در این میان دیدگاه های دو تن از اعضای اردوگاه اصلاح طلبان خودنمایی می کند. نخست وزیر سابق میرحسین موسوی در نامه ای سرگشاده خواستار قانون اساسی جدید برای جایگزینی قانون اساسی فعلی شد. پیشنهادهای او عبارت بودند از: یک: برگزاری رفراندوم آزاد و «سالم» درباره لزوم ایجاد تغییرات در قانون اساسی فعلی یا تدوین قانون اساسی جدید. دو: در صورت پاسخ مثبت مردم، تشکیل «مجلس مؤسسان» مرکب از نمایندگان واقعی ملت از طریق انتخابات آزاد و عادلانه. سه: برگزاری رفراندوم در مورد متن مصوب آن مجلس به منظور ایجاد نظام مبتنی بر حاکمیت قانون برخاسته از اراده مردم که با رعایت اصول حقوق بشری و کرامت انسانی نیز باشد. اینها پیشنهادهای انقلابی است. آنها خواهان برچیده شدن کامل جمهوری اسلامی و استقرار یک نظام جدید بر اساس خواست مردم هستند. پیشنهادهای موسوی حمایت زیادی را در داخل کشور و در میان ایرانیان خارج از کشور را جلب کرده است. در ۵ فوریه ۲۰۲۳، یک روز پس از انتشار نامه سرگشاده موسوی، محمد خاتمی، رئیس جمهور سابق، بیانیه ای صادر کرد که در آن تلاش کرد تا خواسته های موسوی را تعدیل کند. خاتمی خواستار اصلاحات به جای سرنگونی جمهوری اسلامی شد. خاتمی در بیانیه طولانی خود ۱۵ پیشنهاد را مطرح کرد از جمله: انتخابات آزاد و

با وجود نارضایتی همه جانبه و فراتر از آن خشم شهروندان ایران از ج.ا. حرکت بزرگ و بی همتای مهسا-ژینا از مرز درخواست های سلبی فراتر نرفت و نمیتوانست برود. به عبارت دیگر انتظار درخواست های ایجابی از یک جنبش خودجوش زنان و جوانان کشور در کف خیابان، هر چند با پشتیبانی هم فعال و هم خاموش دیگر شهروندان، نمیتواند جایگزین کار منظم و سامانمند یک اپوزیسیون ساختارمند شوند؛ اپوزیسیونی که مرکب از حزب هائی باشد که در درون کشور زائیده شده و ریشه دوانده باشند و بتوانند با ارتباط ارگانیک با گروه های اجتماعی مخاطب شان همدلی و نمایندگی آنان را بدست آورده و در عین حال در معرض نظارت شان باشند. چنین حزب ها میتوانند نه تنها به دفاع از منافع اقتصادی و فرهنگی مشترک پیروان شان همت گمارند بلکه زمینه و پشتوانه اجتماعی کافی برای گفتگو، همکاری و ائتلاف با سازمان های دیگر نیز داشته باشند.

که در برابر انقلاب قریب الوقوع مقاومت کنند، اما این انتخاب را دارند که این دوره گذار را برای خود و همه ایرانیان و حتی کل منطقه آسان کنند. سوتیترها: انقلاب ۱۳۵۷ با شعار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی آغاز شد، و خیلی ها تصور می کردند که انقلاب ادامه جنبش مشروطه خواهد بود، اما خیلی زود بیشتر مردم متوجه شدند که فریب خورده اند. انقلاب نه تنها آزادی سیاسی را تثبیت نکرد، بلکه مردم را از بسیاری از آزادی های اجتماعی که در آن زمان از آن برخوردار بودند محروم کرد. به جای برقراری دموکراسی، رژیم اسلامی یکی از خشن‌ترین، خودسرترین، واپس‌گراترین و مستبدترین رژیم‌های تاریخ معاصر ایران را تأسیس کرد.

به نظر من، ایران در آستانه تحولات مهم و دوران ساز دیگری است. سوال این است که آیا این بار هم این جنبش سراسری به دلیل خشونت، جاه طلبی بیش از حد، بی صبری و فقدان برنامه مشخص شکست خواهد خورد یا اینکه این بار دوران جدیدی از توسعه و دموکراسی را در ایران باز خواهد کرد؟

دوام جمهوری اسلامی که توانسته طوفان های زیادی را پشت سر بگذارد بر ۶ عامل استوار است:

۱. رژیم برخی از عناصر مشروعیت دموکراتیک را حفظ کرد، به این معنا که در حالی که خود را اسلامی می‌نامید، یک جمهوری با برخی ارگان‌های منتخب مانند مجلس یا مجلس و رئیس‌جمهور نیز ادامه در صفحه ۲۱

ایران قرار گرفته است که از آزادی، صلح و برابری صحبت می کند تأکید کنیم. ایران و سایر کشورهای دیکتاتوری یا باید مطابق منشور عمل کنند یا سازمان ملل را ترک کنند. دیگر مقررات مهم آن منشور عبارتند از:

احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی
آزادی تشکل
آزادی بیان و عقیده
دسترسی به قدرت و اعمال آن مطابق با حاکمیت قانون

برگزاری انتخابات دوره ای آزاد و منصفانه با رای عمومی و رای مخفی به عنوان بیان اراده مردم سیستم کثرت گرا از احزاب و سازمان های سیاسیستفکیک قوااستقلال قوه قضائیهشفافیت و پاسخگویی در مدیریت دولتی رسانه های آزاد، مستقل و متکثر تغییرات در ایران باید توسط خود ایرانی ها و با حمایت اخلاقی دیگر کشورها و سازمان های بین المللی شکل بگیرد. غرب می تواند با تأکید بر اینکه هر تغییری منجر به یک رژیم تمحیلی از خارج نمی شود، به جنبش دموکراتیک ایران کمک کند. با عدم مداخله در امور داخلی ایران، غرب می تواند به ایرانیان کمک کند تا کارهای لازم را برای خود انجام دهند و اولین دولت واقعا دموکراتیک در خاورمیانه را جایگزین یک رژیم ورشکسته و فاسد کنند. پیشنهاد من به رهبران رژیم این است که فرصت را برای تغییر مسالمت آمیز فراهم کنند. ادامه رژیم فعلی در بلند مدت یا حتی

توصیفی از امروز؛ توصیه‌ای برای فردا

مهرداد خوانساری



نظام حاکم و دولت پنهان علیرغم تمام فشارهای ناشی از بحران‌های عظیم داخلی و خارجی، و در پی پشت سر گذاشتن گسترده‌ترین جنبش مدرن و مدنی و سراسری پس از انقلاب در ایران، نه تنها در آستانه سقوط قرار ندارد بلکه با لجاجت بیشتر و بدون کوچکترین توجه به امیال عمومی، در پی تحمیل همه سیاست‌های بی اعتبار و منفور «سیاسی-اجتماعی-اقتصادی» خود می‌باشد. این مقاله نخست به «توصیفی از امروز» و سپس به «توصیه ای برای فردا» می‌پردازد.

توصیفی از امروز

اخبار مستند رسانه‌های داخل کشور از توطئه مسمومیت دختران دانش آموز در سراسر کشور خبر می‌دهند. حملات وحشیانه «ساجمه ای» از سوی نیروهای سرکوبگر باعث کوری و زخمی شدن صدها نفر از جوانان ما گردیده است. این در حالی است که رژیم با فرماندهی دولت پنهان، در نیمه دوم سال گذشته، قتل بیش از ۵۰۰ نفر و بازداشت حداقل ۲۰ هزار نفر از هموطنان جوان و آزادیخواه مان را بر کارنامه سیاه خود افزوده است.

این در شرایطی است که مملکت در عین حال با بحران‌های عظیم و بی سابقه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دست به گریبان است به گونه ای که همگان - حتی نزدیکان به مراکز قدرت - آشکارا می‌دانند که مسئولین کنونی اغلب فاقد هر نوع صلاحیت و توان برای رویارویی و پایان بخشیدن به این بحران‌ها می‌باشند.

پیماد ادامه چنین سیاستی که ناکارآمدی آن آشکارتر از همیشه است، و خودداری لجبازانه دولت پنهان از تغییرات اساسی، که با خواسته‌های به حق آزادی خواهانه جامعه هماهنگ باشد، کوچکترین امیدی برای بهبود اوضاع اقتصادی و زندگی روزمره مردم، و همچنین پایان یافتن فشارهای غیرمعقول و ناپذیرفتنی در برابر خواسته‌های طبیعی نسل جوان کشورمان باقی نگذاشته است.

در عین حال انگار تجربیات تلخ ۴۴ سال گذشته کافی نبوده که اکنون زمزمه هولناک تری به راه افتاده

است؛ زمزمه ای که درگیری‌های جدی تری برای آینده مملکت به همراه خواهد داشت و آن، برنامه‌ریزی‌ها و توطئه‌های حساب شده برای تداوم بخشیدن به حکومت ولایتی و احتمالا موروثی ساختن نهاد ولایت فقیه، توسط اقلیتی کوچک، انحصار طلب و خودکامه است که توانسته‌اند به منظور ادامه سلطه خود در قدرت، با مرور زمان هر صدای معترضی را - چه خودی، چه غیرخودی

- در طول ۴ دهه گذشته خاموش کنند و از صحنه سیاسی کشور کنار بزنند.

در عرصه بین المللی نیز، اگرچه سیاست خارجی نظام حاصلی جز انزوا و تحریم و بی‌آبرویی و بدنامی برای ملت ایران به‌همراه نداشته است، ولی اقدامات خرابکارانه و غیر عرفی نظام از گروگانگیری و ترور و جنگ‌های نیابتی گرفته تا تهدید جدی در راستای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های دوربرد، همه و همه به نوعی دنیای غرب و بسیاری از کشورهای منطقه را - برخلاف همه شعارهای ظاهرا تند و خشمگین‌شان، عملا وادار به نوعی تمکین با نظام نموده است، زیرا که در نهایت هیچ یک از کشورهای عمده غربی یا منتقد پر سرو صدای منطقه ای، فراتر از شعار دادن و تشویق مردم بی‌پناه ما به ایستادگی و مقاومت در برابر سرکوبگران، به‌خصوص در پی تجربیات نافرجام‌شان در ممالکی چون عراق و افغانستان، هرگز بطور جدی آمادگی و اراده ایستادن به معنی واقعی در کنار آزادیخواهان ایران را تاکنون از خود نشان نداده‌اند.

با توجه آغاز جنگ اوکراین که منجر به ایجاد یک اتحاد نامقدس و افزایش همکاری‌های اقتصادی و نظامی میان ایران و روسیه گردیده است، نفوذ و دخالت روسیه در امور داخلی و بویژه مسائل امنیتی

کشورمان هم به میزان زیادی افزایش پیدا کرده است - خطری که به باور برخی از کارشناسانی که این مسائل را از نزدیک دنبال می‌کنند، حتی زمینه دخالت مستقیم و احتمالا تعیین کننده روسیه در ارتباط با مساله جانشینی علی‌خامنه‌ای را هم فراهم آورده است.

در این وضعیت به نظر می‌رسد در صورتی که کشورهای غربی برابر با توصیه‌های سطحی و احساسی برخی از نیروهای سیاسی در تبعید، تصمیم به قطع رابطه با جمهوری اسلامی بگیرند و یا با اخراج نمایندگان جمهوری اسلامی از ممالک خود، سفارتخانه خود را نیز در تهران تعطیل کنند، شرایط برای نزدیکی و دخالت‌های هرچه بیشتر کشورهای غیر دموکراتیک و اقتدارگرا چون روسیه و چین در ایران همراه با مداخلات حساب شده آنها به منظور تداوم بخشیدن به منافعتشان که تنها با ادامه حیات دولت پنهان گره خورده است، بیشتر و بیشتر خواهد شد.

قربانیان این وضعیت، یعنی مردم مستأصل و ستمدیده نیز دیگر نه امیدی به اصلاحات و یا وعده‌های واهی و فریبنده حاکمیت دارند و نه هرگز حاضرند که در برابر سرکوب و خشونت دولت پنهان سکوت کنند و تسلیم شوند!

این توصیف، مسئولیت ما در به مقصد رساندن هدف و مطالبه واحد همگی مان - یعنی تبدیل هرچه

تبلیغات و سر و صدا، هرچند وسیع و دامنه دار، عرصه قدرت را رها نخواهد نمود. تنها با بکار گرفتن استعداد های مختلف (که همه آنها در دسترس ما قرار دارد) می توانیم با بسیج مردم خسته و به تنگ آمده همراه با حمایت افکار عمومی در جهان آزاد، دولت پنهان را مجبور به عقب نشینی و تسلیم نمائیم.

جا دارد با در نظر گرفتن تمام تجربیات چهار دهه اخیر، متوجه این حقیقت غیرقابل انکار بشویم که تنها یک راه حل برای پایان بخشیدن به کابوس این سال های تیره در زندگی مردم و ملت ایران وجود دارد و آن ایجاد آن نیروی متعهد و متحد در صحنه سیاسی داخل کشور است که مرکب از چهره های معتبر، توانا و با ظرفیت و ملی باشد. اما چگونه می توان زمینه های لازم را برای رسیدن به سرانجامی اخلاقی و انسانی و برابر با مصالح ملی، و تامین منافع همه ایرانیان فراهم آورد؟

تا زمانیکه نیروی، هرچند در ابتدا کوچک، ولی منسجم و منطقی پدید نیاید که بتواند در داخل کشور با یک خواست واحد سیاسی (همان جابجایی حاکمیت ولایتی با حاکمیت ملت) با دولت پنهان رقابت کند و آن را به چالش بکشد، شرایط لازم و در نهایت تعیین کننده برای پایان دادن به وضعیت موجود فراهم نخواهد آمد. هر حرکت سیاسی فردی یا جمعی، که از سامان دادن این نیرو در داخل کشور غفلت کند و تمام تخم مرغ های خود را در سبد دولت های خارجی یا مانورهای تبلیغاتی بگذارد نه تنها محکوم به شکست است بلکه با ایجاد امیدهای غیرواقعی، انرژی جنبش اعتراضی ملی را هدر خواهد داد.

که یک راه حل کارساز و مسالمت آمیز را جستجو می کنند.

تجربه و مشاهدات ۴ دهه گذشته، مرا به این باور رسانده است که می توان از طریق توسل به مقوله آشتی ملی، و با دوری از هر نوع خشونت و انتقامجویی، به تغییرات و تحولات دلخواه دست یافت، بدون آنکه هزینه های سنگین ناشی از هرج و مرج و بی ثباتی بر مردم تحمیل شود یا خدای نخواستگه کشور به ورطه هولناک جنگ داخلی بیفتد.

اما این آشتی ملی چگونه قابل تحقق است؟ در نخستین قدم، اینکه در گذشته چه بوده ایم و چه کرده ایم باید جایش را به این بدهد که امروز چه می کنیم، به چه نتایجی رسیده ایم و چه آینده ای را برای نسل های بعدی ایرانیان می خواهیم. در اینصورت است که می توانیم با صداقت کامل و به دور از هر حرکت یا اقدام فرصت طلبانه در کنار هم قرار بگیریم و شرایط

سریعتر حاکمیت ولایت به حاکمیت مردم و عبور از استبداد دینی - را سنگین تر می کند و نشان می دهد این مسئولیت تنها بر دوش و در گرو همت و تدبیر خود ماست و بس.

توصیه ای برای فردا

عبور از وضعیت پیچیده و تاریکی که توصیف شد تنها با داشتن ظرفیت و قدرت تحمل یکدیگر، همراه با برخورد های واقع بینانه، مسئولانه و فارغ از شعارهای سطحی امکان پذیر است و می تواند سرنوشت دیگری را برای آینده ایرانی آباد و آزاد و مستقل رقم بزند. حکومت استبدادی، با همه نیروهای سرکوبگری که در اختیار دارد، دیگر در موقعیتی نیست که بتواند دستاوردهای اعتراضات شجاعانه "زن، زندگی و آزادی" و فداکاری های بی مانند هزاران جوان حق طلب را نادیده بگیرد و عقربه زمان را به گذشته برگرداند؛ اما شکستن این بن بست به کوشش های همه جانبه و

تجربه نشان داده که حکومت اسلامی صرفا به زور تبلیغات و سر و صدا، هرچند وسیع و دامنه دار، عرصه قدرت را رها نخواهد نمود. تنها با بکار گرفتن استعداد های مختلف (که همه آنها در دسترس ما قرار دارد) می توانیم با بسیج مردم خسته و به تنگ آمده همراه با حمایت افکار عمومی در جهان آزاد، دولت پنهان را مجبور به عقب نشینی و تسلیم نمائیم.

ایجاد آن نیروی منسجم و معتبر لازم را فراهم آوریم. تجربه نشان داده که حکومت اسلامی صرفا به زور

مبارزه ای خستگی ناپذیر نیاز دارد و در گرو همسویی و هم اندیشی صمیمانه میان افراد و نیروهایی است

ادامه از صفحه ۱۹

بود، ۲. ماهیت مذهبی انقلاب از حمایت تعداد زیادی از مردم متدین، از جمله دستگاه قدرتمند مذهبی برخوردار بود. ۳. برنامه های اقتصادی پوپولیستی رژیم و توجه بیشتر به طبقات پایین و مناطق روستایی، در مقابل سیاست های حامی شهری و نخبگان محور شاه، حمایت طبقات فقیرتر را که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، جلب کرد. ۴. تجربه وحشتناک جنگ های حمایت شده توسط ایالات متحده در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و یمن، بسیاری از ایرانیان را متقاعد کرد که به جای فرو بردن کشور در هرج و مرج، به شیطانی که می شناختند بچسبند. ۵. جایگزین واحد و قابل دوام چه در داخل و چه در میان ایرانیان خارج از کشور وجود نداشت. ۶- توسل به خشونت گسترده و شدید برای سرکوب هر نوع مخالفت، حتی مخالفت مسالمت آمیز در سال های اخیر، عملاً تمام مزایای فوق معکوس شده است... خامنه ای و شورای نگهبان با دستکاری در انتخابات سعی کردند تیمی همگن داشته باشند. آنها به این امر دست یافته اند زیرا اکنون محافظه کاران قوه مجریه، مقننه و قضائیه را کنترل می کنند. ولی همه اینها گسست های جدی در کشور و حتی در داخل دستگاه مذهبی ایجاد کرده است. حداقل هفت آیت الله پیشرو استفاده از زور بیش از حد

ایرانی ها و با حمایت اخلاقی دیگر کشورها و سازمان های بین المللی شکل بگیرد. غرب می تواند با تاکید بر اینکه هر تغییری منجر به یک رژیم تحمیلی از خارج نمی شود، به جنبش دموکراتیک ایران کمک کند. با عدم مداخله در امور داخلی ایران، غرب می تواند به ایرانیان کمک کند تا کارهای لازم را برای خود انجام دهند و اولین دولت واقعا دموکراتیک در خاورمیانه را جایگزین یک رژیم ورشکسته و فاسد کنند. پیشنهاد من به رهبران رژیم این است که فرصت را برای تغییر مسالمت آمیز فراهم کنند. ادامه رژیم فعلی در بلند مدت یا حتی میان مدت غیرممکن است. تنها انتخابی که آنها دارند این است که یا به زور از قدرت خارج شوند که برای آنها و ایران گران تمام می شود یا تسلیم خواسته های عمومی شوند و اجازه دهند تغییرات مسالمت آمیز رخ دهد. اگر گزینه دوم را انتخاب کنند، به خود و ایرانیان صبور و مظلوم لطف بزرگی خواهند کرد. اگر آنها به موقع اقدام کنند می توانند از سرنوشت صدام یا قذافی در امان بمانند. آنها باید کمی فروتنی بیاموزند و دلپهای سخت خود را نرم کنند. انتخاب با آنهاست حاکمان کنونی انتخابی ندارند که در برابر انقلاب قریب الوقوع مقاومت کنند، اما این انتخاب را دارند که این دوره گذار را برای خود و همه ایرانیان و حتی کل منطقه آسان کنند.

علیه معترضان را محکوم کرده و از رژیم فاصله گرفته اند. در این میان دیدگاه های دو تن از اعضای اردوگاه اصلاح طلبان خودنمایی می کند: نخست وزیر سابق میرحسین موسوی در نامه ای سرگشاده خواستار قانون اساسی جدید برای جایگزینی قانون اساسی فعلی شد... یک روز پس از انتشار نامه سرگشاده موسوی، محمد خاتمی، رئیس جمهور سابق، بیانیه ای صادر کرد که در آن تلاش کرد تا خواسته های موسوی را تعدیل کند. خاتمی خواستار اصلاحات به جای سرنگونی جمهوری اسلامی شد. خاتمی در بیانیه طولانی خود ۱۵ پیشنهاد را مطرح کرد... چه ایرانیان پیشنهاد خاتمی و چه موسوی را بپذیرند یا اقدامات رادیکال تری اتخاذ کنند، به جرات می توان گفت که بازگشت به وضعیت قبل از مرگ مهسا امینی امکان پذیر نیست. ایرانیان پس از تجربه ۴۴ سال گذشته، چهره واقعی دیکتاتوری مذهبی را دیده و تشنه آزادی و دموکراسی هستند. به جای بحث در مورد پیشنهادات اعضای مختلف رژیم ما باید بر اهمیت منشور سازمان ملل که مورد قبول تمامی کشورهای جهان از جمله ایران قرار گرفته است که از آزادی، صلح و برابری صحبت می کند تاکید کنیم. ایران و سایر کشورهای دیکتاتوری یا باید مطابق منشور عمل کنند یا سازمان ملل را ترک کنند. تغییرات در ایران باید توسط خود

رفراندوم و جبهه نجات ملی ایران

حسن شریعتمداری



عمدتاً از چهره های اصلاح طلب و تحول خواه با موضع عبور از نظام جمهوری اسلامی و تاکید بر بیانیه موسوی، از نتایج آن بشمار میرود

نوشته زیر کوششی است در جهت واشکافی و تدقیق این دسته از پیشنهادات در جهت رفع ابهام از آنان و عملی کردن این خواسته ها که بنظر نگارنده در صورت تدقیق و رفع پاره ای ابهامات، میتواند راهگشا و مفید باشند.

مهندس موسوی در بیانیه اخیر خود خواستار انجام رفراندومی برای به تصویب رساندن پیش نویس میثاقی جدید است که این پیش نویس باید از سوی نمایندگان منتخب مردم از هر قومیتی و با هر گرایش سیاسی و عقیدتی تهیه شود و در یک همه پرسی آزاد به تایید مردم ایران برسد.

او شرح زیادی درباره محتوای این میثاق بر اساس پیشنهاد خود نداده، ولی از آنجا که بطور صریح خواستار گذار از نظام کنونی است و بازگشت بر طبق گفته های قبیل او دوران طلایی و اجرای بی تنازل قانون اساسی را نیز عملی نمیداند، پس میتوان این میثاق ملی جدید، را پیمانی نو و یک قرارداد اجتماعی جدید و جایگزین میثاقی تلقی کرد که نسل ۵۷ در طی رفراندوم پس از انقلاب اسلامی، آنرا پذیرفته بودند. یعنی این رفراندوم ضمن تاکید بر گذار از جمهوری اسلامی، حاوی پذیرش ارزشها و رویکردهای جدید ملت ایران در راه تعیین سرنوشت جدید خود خواهد بود.

او در همین بیانیه یک پیشنهاد سه مرحله ای شامل برگزاری همه پرسی آزاد و سالم، تشکیل مجلس موسسان و همه پرسی درباره متن قانون اساسی مصوب مجلس موسسان مینماید.

افت نسبی فعالیتهای جوانان و دختران و زنان انقلابی، بعلت سرکوب شدید و سبعانه جمهوری اسلامی، و رفتار دوگانه و متعارض جهان غرب در حمایت از مردم ایران، به همراه توفیق مقطعی جمهوری اسلامی در آغاز نمودن مذاکرات مجدد با غرب و از سرگیری روابط با عربستان سعودی، بسیاری از افراد و گروههای مدنی و سیاسی را که سقوط نظام را نزدیک میدیدند، به بازنگری در فرضیات و مسلمات ذهنی خود واداشته است.

در این میان پیوستن یک تبار سیاسی وسیع از دین باوران دموکراسی خواه، به جمع کوشندگان سیاسی و مدنی گذار محور، طی کنفرانس موسوم به همایش مجازی گفتگو برای نجات ایران و عمدتاً برحول پیشنهادات مذکور در بیانیه آقای مهندس موسوی، خود نشان از پیروزی انقلاب زن، زندگی، آزادی، حداقل در سطح گفتمانی دارد. این انقلاب از جمله موفق شده است، تحول طلبی را از اصلاح طلبی درون سیستمی بوضوح و قاطعانه جدا نماید.

دوران موقت سکون نسبی، نه تنها امیدها را به انتها نرسانده، بلکه دینامیسم گفتمانی آن را همچنان فعال نگه داشته است

این دینامیسم، کوشش عده ای را برحول تشکل نخبگانی معدود در جرج تاون و بر اساس منشور ملقب به مهسا به شکست کشانده و رهبری فردی را مورد مناقشه و عدم اقبال اجتماعی قرار داده است. مرز بین جمهوریخواهان و سلطنت طلبان را بر اساس نوع نگاهشان به این خیزش انقلابی، تفکیک نموده و تحریک امیدوارکننده ای به جمهوریخواهان عرفی ایران داده است.

خواست رفراندوم، از سوی مهندس میرحسین موسوی نیز که در آخرین بیانیه اوعنوان گردید و عکس العمل های مثبتهی که مجموع مواضع اخیر او در همراهی با انقلاب زنان و جوانان و همگامی او با خواست آنان در گذار از نظام جمهوری اسلامی برانگیخته، تحرکاتی را در صحنه سیاسی بوجود آورده که از جمله پیشنهاد کیوان صمیمی در تشکیل جبهه نجات ملی فراگیر و همایش فوق

البته خود او متوجه نقائص و ابهامات احتمالی این پیشنهادات میباشد و در همین بیانیه نیز برای رفع این ابهامات خواستار تامل و همکاری شده است.

این بیانیه از سوی بسیاری قابل توجه تلقی شده و نقشه راه آن نیز حساسیتهای را برانگیخته و برخی از کلیت آن پشتیبانی نموده و دوستانی پیشنهادات تکمیلی داده و در سمینار موسوم به سمینار نجات ایران نیز بیشتر شکافته شده و شرکت کنندگان این نشست که اغلب در گذشته صراحت لازم را برای گذار از جمهوری اسلامی در مواضع خود نداشتند، اینبار در همگامی با مهندس موسوی، اراده خود را برای گذار از این نظام و برپائی یک دموکراسی عرفی مبتنی بر حقوق بشر صریحاً ابراز داشته اند.

این دستاورد را باید گرمی داشت و محیط لازم را برای گفتگوهای فراتر و بین طیفهای وسیعتری از کوشندگان سیاسی و مدنی و حقوق بشری فراهم نمود.

تدقیق این پیشنهادات و ترکیب آنها با پیشنهادهای مشابه و همسو، علاوه بر این که زمینه گفتگوها را فنی تر و دقیق تر مینماید، با توجه به خاصیت ترکیبی همه پیشنهادهای داده شده از طیفهای مختلف، شائبه کوشش برای ایجاد هیرارشی از سوی یک گروه معین را نیز که در بین ایرانیان حساسیت زیادی نسبت به آن وجود دارد می زداید.

در ولی فقیه برهاند و برای این کار بزرگ خواستار همگامی و همسوئی نیروهای مختلف اجتماعی و گرایشات گوناگون حتی مشروطه خواهان قائل به دموکراسی است.

او بدرستی پیشنهادی برای ایجاد یک مرکزیت دموکراتیک برای گذار از نظام موجود و برقراری

آن تمکین کرده و از روی ناچاری بپذیرد؟ یا ناگهان چنان عاقل شده که به آنها تن بدهد؟ جوابها ناپرسیده پیداست.

پس احتمالا در پیشنهادات آقای مهندس موسوی مربوط به دوره پس از سقوط و یا دوران اضمحلال و نزدیک به سقوط جمهوری اسلامی است؛ درحالی

ابتدا برای تدقیق این پیشنهادات، باید به پیش شرطهایی که برای تحقق آنان لازم است بپردازیم. پیش شرطهایی که در خود پیش نهاد تصریح نشده است ولی بدون تحقق آنان، عملی شدن پیشنهادات ممکن نیست.

اصل همه پرسى از مردم یک کشور، مبتنی بر اصل اساسی حقوق بشر یعنی حق تعیین سرنوشت مردم یک کشور در درون مرزهای همان کشور است و چیزی نیست که در سطح آرمانی، کسی بتواند با آن مخالفت کند.

اما اگر منظور دهنده پیشنهاد، اجرای چنین اصل مهمی در حضور نظام سیاسی موجود در ایران است، تا هنگامی که نظامی شناخته شده از سوی سازمان ملل بعنوان نماینده قانونی این کشور در سطح بین الملل وجود دارد، فقط با رضایت حاکمان نظام و یا با تمکین آنان از روی اضطرار، به انجام همه پرسى ممکن است.

علاوه برآن، آقای مهندس موسوی انجام این فرآیند را معلق بر تهیه پیش نویس میثاق جدیدی از سوی نمایندگان انتخابی مردم از هر قومیتی و با هر گرایش سیاسی و عقیدتی میدانند. یعنی قبل از فرآیند نیز باید محیط امنی برای کاندید شدن این افراد فراهم شود و اگر عضو حزبی بودند، فعالیت احزابی که به آن متعلق اند تامین گردد و داشتن شانس و فرصت برابر برای تبلیغ خود و ایده ها و برنامه های کاندیداها باید وجود داشته باشد، بطوری که نظام و سایر مخالفین دموکراسی نتوانند این امنیت را مختل نموده و بهم بزنند و آزادی گردهم آئی و تظاهرات و آزادی بیان و پس از بیان باید فراهم آمده باشد. سپس باید امکان گردهم آمدن امنی ملت برای نظارت بر جریان انتخابات بوجود آید و دستگاه وسیع اجرای انتخابات که تحت نفوذ نظام نبوده و مستقل باشد بوجود آمده و مجریان انتخابات تعلیمات لازم را برای اجرای وظائف خود

مهندس موسوی در بیانیه اخیر خود خواستار انجام فرآیندی برای به تصویب رساندن پیش نویس میثاقی جدید است که این پیش نویس باید از سوی نمایندگان منتخب مردم از هر قومیتی و با هر گرایش سیاسی و عقیدتی تهیه شود و در یک همه پرسى آزاد به تأیید مردم ایران برسد. او شرح زیادی درباره محتوای این میثاق بر اساس پیشنهاد خود نداده، ولی از آنجا که بطور صریح خواستار گذار از نظام کنونی است و بازگشت بر طبق گفته های قبیل او دوران طلایی و اجرای بی تنازل قانون اساسی را نیز عملی نمیداند، پس میتوان این میثاق ملی جدید، را پیمانی نو و یک قرارداد اجتماعی جدید و جایگزین میثاقی تلقی کرد که نسل ۵۷ در طی فرآیندوم پس از انقلاب اسلامی، آنرا پذیرفته بودند. یعنی این فرآیندوم ضمن تأکید بر گذار از جمهوری اسلامی، حاوی پذیرش ارزشها و رویکردهای جدید ملت ایران در راه تعیین سرنوشت جدید خود خواهد بود.

نظمی نوین میدهد تا در سایه آن بتوان مبادرت به انجام انتخابات آزاد و سالم و فرآیندومی مبتنی بر آرای واقعی و سراسری مردم ایران نمود.

من متأسفانه بدایلی که نمیدانم برای سمینار نجات ایران دعوت نشده بودم، ولی تا آنجا که توانستم بعداً به سخنان افراد شرکت کننده در سمینار گوش دهم، سخنان یکی از کسانی را که با نظرات خود بیشتر همسو یافتم، سخنان دکتر هاشم آغاجری بود.

او به نقیصه اصلی هر دو پیشنهاد صریحاً میپردازد و کمبود نقشه راه و استراتژی گذار را در این پیشنهادها مبیند ولی شرح آنرا به جلسات بعدی حواله میدهد.

تنظیم نقشه راه و استراتژی گذار خود یک کار جمعی است، زیرا همه کوشندگان سیاسی و مدنی و حقوق بشری باید در اجرای آن همکاری کنند و آن را پذیرفته باشند. بنا براین ابتدا باید جمعی را تشکیل داد که تنظیم چنین استراتژی و نقشه راه اجرائی آنرا در صلاحیت و اجرای آن را در قدرت خود بدانند. جامعه نیز باید بتواند به این جمع اعتماد کرده و به آن اعتبار ببخشد. پس تشکیل چنین جمعی که به پیشنهاد من، شورای انتقال قدرت و به پیشنهاد کیوان صمیمی جبهه نجات ملی و به پیشنهاد جبهه ملی ایران، کنگره ملی موقت نام دارد و هراتم دیگری نیز میتواند بخود بگیرد، مقدم بر تدوین استراتژی گذار میباشد. اعضای این جمع در شرایط کنونی، نمیتوانند صلاحیت خود را طی یک انتخابات آزاد و سالم احراز کنند. اصرار بر این خواست صحیح ولی حداکثری تعلیق به مجال نمودن تشکیل یک آلترناتیو جامع و شامل است. اما اعضای چنین جمعی میتوانند از میان کسانی انتخاب شوند که سابقه فعالیت سیاسی و اجتماعی کافی برای کسب اطمینان جامعه را داشته و متعلق به طیفهای گوناگون مطرح در جامعه ایران

که نتواند مانعی در راه انتخابات و فرآیندوم ایجاد کند و گرنه پیشنهاد زمینه عملی واقعی نخواهد داشت.

پیشنهاد تکمیلی دوست گرامی کیوان صمیمی، سعی دارد تا این قسمت مبهم را پوشش دهد، او سخن از تشکیل یک جبهه فراگیر نجات ملی میزند و منظورش تا آنجا که من میفهمم تحقق همان پیش شرطهای لازم برای انجام انتخابات آزاد و فرآیندوم و

فقط پس از تشکیل چنین جمعی از زنان و دختران و جوانان و نخبگان سیاسی و مدنی و قهرمانان میدانی و زندانیان سیاسی و نمایندگان از دانشجویان، کارگران، کارمندان، فرهنگیان و اساتید دانشگاه و حقوقدانان و سینماگران و نویسندگان و هنرمندان و ارتشیان و احزاب سراسری و اتنیک و صاحبان ادیان مختلف تحت تبعیض و ستم و دیگر گروههای موثر است که از بخشهای مختلف جامعه ایران تشکیل میشود و میتواند از بین خود هیاتی برای تدوین و پیشبرد استراتژی گذار خشونت پرهیز از نظام را تعیین و آنرا اجرائی کند و از جامعه متوقع باشد که هماهنگ با این تشکل به اعتراضات و اعتصابات سراسری سامان دهند. پس از جا افتادن این تشکل بتدریج بخشهایی از نظام نیز دیوار محکمی برای تکیه خود می یابند و از نظام جدا شده و به اپوزیسیون می پیوندند و صحنه بین المللی هم مخاطب مطمئنی برای مذاکره و تفاهم مییابد.

تصویب میثاق جدید بوسیله ملت ایران است. البته از مصاحبه او و صحبتش در همایش اخیر موسوم به همایش نجات ایران، دقیقاً می توان دریافت که منظور او نجات کشور از حاکمان کنونی است که ملت را باین حال و روز انداخته اند و میخواهد ملت ایران را از چنگ امت فاسد ذوب

دیده باشند. علاوه بر آن باید دستگاه قضائی برای رسیدگی سریع به شکایتهای انتخاباتی و حل و فصل سریع آن نیز بوجود آمده باشد. دستگاهی که تحت نفوذ قوه قضائیه فاسد جمهوری اسلامی نباشد. آیا جمهوری اسلامی، اکنون در چنین موقعیت ضعیفی است که به انتخابات آزاد و فرآیندوم متعاقب

کردن عبور از ولایت فقیه، مورد مذاکره غرب قرار گیرد تا حاکمیت نامقتدر را به حاکمیت نظامی آن هم از جنس سپاه تبدیل کنند.

برای جلوگیری از هر دو این خطرها، باید بتوان توده های بیشمار مردمی را که احساسات و قلوبشان با جوانان انقلابی است و در ذهن خود نیز از این نظام عبور کرده اند، به همراه جوانان به خیابانها و اعتصابات کشاند تا فرزندان خود را تنها نگذارند.

باید دقت کرد که این توده وسیع تنها دلیل تردیدشان در نپیوستن عملی به انقلاب مهسا، ریسک بالای فیزیکی اعمال شده از سوی نیروهای سرکوب نیست. بلکه علاوه بر مطالبات اساسی که همراه با جوانان از نظام حاکم دارند، در پیوستن به فرزندان خود همچنان مردد هستند. آنها سوالاتی نیز از آینده ای دارند که از آن بیمناکند. برای سوالات اساسی خود از آینده، تشکلی معتبر را نمی یابند، تا پاسخهایش را قابل اطمینان و قانع کننده ببینند.

نظام نیز در این میان بیکار ننشسته و برای آنان آینده بسیار وحشتناکی را ترسیم میکند و در ذهنها می کارد که در صورت نبودن او بوقوع خواهد پیوست. از نبود امنیت جانی و مالی، تا انتقام گیری کور، تجزیه ایران، دخالت خارجی، و بالاخره لیبیایی شدن ایران.

ایجاد امید به آینده درحدی که بتواند توده های ساکت بیشمار را به میدان مبارزه بکشاند، کار تبلیغات بدون پشتوانه و اشخاص سلبریتی و نامدار به تنهایی نیست. تشکلی معتبر لازم است که مردم آنرا از آن خود و برخاسته از خود بدانند و سخنانش به دلشان بنشیند و بتوانند کارائی عملی این جمع را در مطابقت با ادعاهایش ارزیابی کنند.

فقط پس از تشکیل چنین جمعی از زنان و دختران و جوانان و نخبگان سیاسی و مدنی و قهرمانان میدانی و زندانیان سیاسی و نمایندگانی از دانشجویان، کارگران، کارمندان، فرهنگیان و اساتید دانشگاه و حقوقدانان و سینماگران و نویسندگان و هنرمندان و ارتشیان و احزاب سراسری و اتنیک و صاحبان ادیان مختلف تحت تبعیض و ستم و دیگر گروههای موثر است که از بخشهای مختلف جامعه ایران تشکیل میشود و میتواند از بین خود هیاتی برای تدوین و پیشبرد استراتژی گذار خشونت پرهیز از نظام را تعیین و آنرا اجرائی کند و از جامعه متوقع باشد که هماهنگ با این تشکل به اعتراضات و اعتصابات سراسری سامان دهند.

پس از جا افتادن این تشکل بتدریج بخشهایی از نظام نیز دیوار محکمی برای تکیه خود می یابند و از نظام جدا شده و به اپوزیسیون می پیوندند و صحنه بین المللی هم مخاطب مطمئنی برای مذاکره و تفاهم مییابد.

من از حدود چهارماه قبل پیشنهاد تفصیلی ایجاد چنین نهادی را داده ام. اما همه این طرحها در جمعی از نخبگان میتواند مورد بازبینی و ادغام در یکدیگر قرار گیرد. اصرار بر روی واژگان ابداعی هر تبار سیاسی، بمعنای کوبیدن نشانی از آن تبار بر پیشانی لکوموتیو گذار تلقی میشود و مخل امر اتحاد خواهد بود. باید سعه صدر داشت و همانگونه که کیوان صمیمی خواسته در فکر نجات ملی از این منجلاب ظلم و فساد و جنایت و واپس گرائی بود. به امید چنین روحیه کارجمعی و به امید ایرانی آباد و آزاد.

مانند دفاع شرافتمندانه و یا خرابکاری شرافتمندانه خود گوپای این واقعیت است که جامعه انقلابی تا ابد خود را در یک مفهوم از نوع مبارزه و آنهم به بنا به اراده و ترجیح ما حبس نخواهد نمود و دینامیسم

باشند. من در پیشنهادی که در تاریخ پنجم آذرماه ۱۴۰۱ منتشر نموده ام، به تفصیل ترتیب این کار بسیار ضروری را شرح داده ام. آنچه که در پایان این مقاله برای موفقیت این

تنظیم نقشه راه و استراتژی گذار خود یک کار جمعی است، زیرا همه کوشندگان سیاسی و مدنی و حقوق بشری باید در اجرای آن همکاری کنند و آن را پذیرفته باشند. بنا بر این ابتدا باید جمعی را تشکیل داد که تنظیم چنین استراتژی و نقشه راه اجرائی آنرا در صلاحیت و اجرای آن را در قدرت خود بدانند. پس تشکیل چنین جمعی که به پیشنهاد من، شورای انتقال قدرت و به پیشنهاد کیوان صمیمی جبهه نجات ملی و به پیشنهاد جبهه ملی ایران، کنگره ملی موقت نام دارد و هر نام دیگری نیز میتواند بخود بگیرد، مقدم بر تدوین استراتژی گذار میباشد. اعضای این جمع در شرایط کنونی، نمیتوانند صلاحیت خود را طی یک انتخابات آزاد و سالم احراز کنند. اصرار بر این خواست صحیح ولی حداکثری تعلیق به محال نمودن تشکیل یک آلترناتیو جامع و شامل است. اما اعضای چنین جمعی میتوانند از میان کسانی انتخاب شوند که سابقه فعالیت سیاسی و اجتماعی کافی برای کسب اطمینان جامعه را داشته و متعلق به طیفهای گوناگون مطرح در جامعه ایران باشند.

مستقل خود را خواهد داشت. بنا بر این گفتمان ما باید نقطه ثقل اساسی خود را بر گذار از جمهوری اسلامی و تاکید بر خشونت پرهیزی تا سرحد امکان بگذارد و از این شرط باشگاه مستقلی برای عضویت جداگانه فعالین سیاسی و مدنی نسازد.

درفقدان یک جایگزین معتبر که مورد اطمینان نسل های انقلابی و کوشندگان مدنی وتشکل های مدنی مطالبه محور و حقوق بشری واحزاب سیاسی و اتنیک ایران قرار داشته و علاوه بر آن بتواند قشر متوسط جامعه و اقشار خاکستری مردم را بخود جلب کند، اعتصابات و اعتراضات سراسری کمرشکن امکان وقوع عملی نخواهد داشت.

پیش دیدنی بود و همچنین قابل پیش بینی است که، معیسان و مقاومت و اعتراضات و جانفشانی های دختران، زنان و جوانان انقلابی و پشتیبانی کردستان و بلوچستان از آنان، با وجودی که دینامیزم گفتمانی را دامن زده و صفوف را مشخص نموده و به شکاف در حاکمیت خواهد افزود، ولی بعلت ریسک بسیار بالائی که فقط با جانفشانی و ایثار و فداکاری میتوان آنرا ندیده گرفت، گسترش آن در سراسر جامعه دشوار بوده و همچنان محدود خواهد ماند و منحصر به افراد و اقشار معینی عمدتاً از دختران و جوانان مبارز خواهد بود، که با وجود جانفشانی های بسیار قابل تحسین، از عهده نیروی سرکوب برنخواهند آمد. اگر کار به همین منوال پیش رود، نه رژیم قادر خواهد بود که از عهده مخالفین خود برآید و نه مخالفین قادر به شکست نظام و گذار همه جانبه از آن خواهند بود. این وضعیت که سالیانی ممکن است به درازا بکشد، همان حالت ایجاد یک حاکمیت فاقد اقتدار یا فیلد استیت است که نتایج تاسف باری تا سرحد فروپاشی اجتماعی را میتواند ببار آورد.

در چنین وضعیتی، سپاهی که هنوز در لیست تحریم سراسری کشورهای غربی قرارنگرفته است، بخصوص پس از خامنه ای، ممکن است با عنوان

سلسله پیشنهادات ضروریست تا ذکر شود، فرا روئیدن ما از ساختار تباری و قبائل سیاسی به کوشندگان مدنی است. برای انجام این مهم باید پیشنهادات متنوع را که متعلق به تبارهای سیاسی گوناگون است جدی گرفت و سعی در ترکیب آنها و ادغام شان درهم نمود و با سعه صدر، آگاهانه از اعمال هیرارشی از هر قبیل حتی از نوع گفتمانی آن چشم پوشی کرد. علی الخصوص که اغلب پیشنهادات اخیر، بهیچ وجه جدید نیستند و دچار گاه تاخیری بیش از چند دهه میباشند.

دوستانی که همایش نجات ایران را بنا نهادند، باید بتوانند با دیگرانی که از مدتها قبل از آنان درهمین مسیر که اکنون آنان نیز به آن پیوسته اند، بوده اند تعاملی سازنده داشته و درعملی نمودن یک برآمد جمهوریخواه سکولارو دموکرات همکاری نمایند. پیشنهادات مهندس موسوی نباید اعلام مواضع یک تبار معین سیاسی، در فاصله گذاری بین تحول خواهان و سرنگونی طلبان تلقی شود.

بلکه باید از آن پلی برای وحدت این دو تعبیر بسیار نزدیک بهم، که تفکیک آنها به آسانی میسر نیست، برای تشکیل اتحادی فراگیر ساخته شود.

اصطلاح گذار در آینده این انقلاب هم میتواند روایتی براندازانه و هم روایتی حاوی گذار نرم را درخود ببذیرد و هر دو نمونه آن نیز در مثالهای تجربیات بین المللی وجود دارد و تحقق یکی از آن دو بیش از آن که به اراده ما بستگی داشته باشد تابعی ازادامه عملکرد حاکمیت جمهوری اسلامی در برخورد با مخالفین است، که تا کنون ترویج و تزریق خشونت به جامعه اساس برخورد با مخالفین بوده است.

خوشبختانه تاکنون جامعه از اعمال خشونت متقابل خویشستنداری نموده است و خواست اکثریت مخالفین جمهوری اسلامی نیز مبارزه مدنی و غیر خشونت آمیز بوده است. ولی پیدایش مفاهیمی

آسیب شناسی دوره گذار و دو قدرت محافظ

کاظم علمداری



هدف "گذار" صرفاً حذف دیکتاتوری حاکم نیست، بلکه فراتر از آن، دست یابی به آزادی و دموکراسی است که از گذرگاه حذف دیکتاتوری ممکن می شود. دیکتاتوری می تواند در یک حرکت تاریخی فرو بریزد. آنگونه که در بسیاری کشورها رخ داده است. اما تنها برخی از آنها به دموکراسی گذر کرده اند. زیرا دو اصل اساسی و اجتناب ناپذیر برای گذار به دموکراسی، یعنی دولت مقتدر برای حفظ امنیت، و دوم تشکل های جامعه مدنی مستقل برای ممانعت از باز سازی یا برگشت دیکتاتوری در این در همه این جامعه ها وجود نداشت.

نی می توان جلوتر از تاریخ حرکت کرد

بی آنکه بخواهیم به دترمینیسم تاریخی فرو افتیم می توان گفت خواست ها و شعارها در هر جنبش اجتماعی و انقلابی باید با شرایط عینی و ذهنی جامعه (زمانی، اجتماعی و سیاسی) منطبق باشد. براین اساس شرایط عینی و ذهنی گذار را می توان اینگونه خلاصه کرد.

زمانی که حکومت غرق در بحران های اقتصادی، سیاسی، فساد و شکاف داخلی شده، و مشروعیت اش را دست داده باشد.

زمانی که بخش بزرگی از مردم برای مقابله با حکومت مصمم به خیابان آمده باشند.

زمانی که اداره نهادهای کار و کارگری و کارمندی از کنترل دولت خارج شده باشد و کمیته های خودگردان موازی اداره امور را بدست گرفته باشند.

زمانی که حکومت دیگر قادر به حکمرانی متمرکز نباشد، و مردم نیز آنرا تحمل نکنند.

زمانی که نیروهای نظامی برای سرکوب مردم دچار تردید شده باشند.

ضرورت جامعه مدنی

ضرورت شکل گیری سازمان های جامعه مدنی مستقل تنها برای مهار حکومت نیست، بلکه برای تداوم مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه حیاتی است. بخش خصوصی نیز باید توسط تشکل های

پی آمد فروپاشی دیکتاتوری جامعه مستعد هرج و مرج و جنگ داخلی است. دولت جایگزین مقتدری که امنیت جامعه را حفظ کرده، مانع از بروز هرج و مرج و فروپاشی نهادهای اجتماعی شود یک ضرورت است. هرج و مرج و نا امنی شرایط را برای بقای دیکتاتوری فراهم می سازد. تنها حضور قدرت دوم، یعنی تشکل های مستقل جامعه مدنی است که می تواند سد راه باز تولید دیکتاتوری شود. درغیاب قدرت جامعه مدنی، دیکتاتوری می تواند تحت پوشش حفظ امنیت جامعه تداوم یابد. از آنجا که حفظ امنیت برای مردم نیز حیاتی است بطور طبیعی آنها دیکتاتوری را به هرج و مرج ترجیح می دهند.

خلا قدرت خطرناک است

ساخت و پذیرش این دو قدرت، به پیش شرط آگاهی مردم نسبت به این واقعیت ها، و ضرورت و کارکرد هم زمان هر دو قدرت نه تنها برای دوره گذار بلکه برای تداوم حفظ آزادی و دموکراسی، و ممانعت از باز تولید دیکتاتوری وابسته است. این گونه مردم بهتر به اهمیت گذار توافقی از نظم قدیم به نظم جدید میان حکومت میرنده و روینده بیشتر پی خواهند برد. این گذار خود یک انقلاب، یعنی جا به جایی سیستمی، بدون اعمال خشونت است. به رغم سالیان دراز نا موفق مقابله نظامی با رژیم

جامعه مدنی نظارت و حفاظت شود. در واقع در فرایند دگرگونی و در دموکراسی نهاد قدرت سه ضلعی (دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی) است و باید سه ضلعی بماند. تأمین آزادی توسط دولت در چارچوب قانون، تأمین عدالت اجتماعی با نظارت جامعه مدنی بر کارکرد دولت و بخش خصوصی. هم زمان بخش خصوصی برای ادامه تولید، توسعه و پیشرفت و کارآفرینی باید از پشتوانه جامعه مدنی و دولت برخوردار باشد.

افزون براین، در دوره گذار و جا به جایی قدرت خطر از هم پاشیدن نهادهای تولیدی و توزیعی، گسترش بیکاری و تورم و سوءاستفاده از ترس و نگرانی مردم را باید جدی تلقی کرد. واقعیت ناگواری که در کشورهای مختلف تجربه شده است.

معمولاً پس از فروپاشی دیکتاتوری و خلا قدرت، جامعه می تواند دچار بحران و خطر تقابل گروه های مدعی قدرت بشود و حتا جنگ داخلی میان آنها در بگیرد. به ویژه در جامعه ناهمگونی که از اتنیک گروه ها و طوایف و قبایل و تنوع مذهبی ساخته شده باشد.

غیبت جامعه مدنی مستقل

درون پاشی دیکتاتوری در بلوک شرق، نوع دیگری از جا به جایی سیستمی، که به قصد انسانی کردن چهره سوسیالیسم انجام گرفته بود پی آمد و

آن‌ها، مانند آمریکا، استرالیا و کانادا مستعد دموکراسی بوده اند. فرهنگ کنفوسیوسی، مسیحیت ارتدکس،

درازی است، یعنی از سال ۶۰ میلادی که به استقلال رسیدند تا به کنون برای ساخت دولت - ملت ناتوان

در صورت گذار جامعه از دیکتاتوری، برای پایداری دموکراسی، طبقات اجتماعی

مختلف باید منافع متفاوت خود را در نظم جدید بیابند تا پشتیبان آن باشند. این منافع در سه حوزه مرتبط بهم یعنی آزادی، توسعه اقتصادی، و عدالت اجتماعی، و همچنین خواست و اراده دولت سکولار در حفظ همه جانبه حقوق شهروندی، حکمرانی قانونی لازم است. نمونه بارز جامعه ای که به دلیل حضور تشکل های مستقل جامعه مدنی توانست از دیکتاتوری گذر کرده به آزادی و دموکراسی دست یابد، اما نتوانست آنرا حفظ کند تونس بود. ناتوانی در تامین عدالت اجتماعی و یا توسعه و پیشرفت مورد انتظار جامعه از جمله مشکلات کار آفرینی زمینه ساز برگشت دیکتاتوری در تونس بوده است.

مانده اند، چه رسد به دموکراسی. جنگ داخلی میان قبایل و گروه های سیاسی مدعی و رقیب که چندین میلیون انسان را قربانی کرده است همچنان ادامه دارد. در این کشور نه دولت متقدری ساخته شده که بتواند امنیت جامعه را حفظ کند و نه جامعه مدنی که بتواند از دیکتاتوری گروه های سیاسی خود مختار مدعی دولت ممانعت نماید.

منافع طبقات محافظ دموکراسی

افزون بر موارد بالا، در صورت گذار جامعه از دیکتاتوری، برای پایداری دموکراسی، طبقات اجتماعی مختلف باید منافع متفاوت خود را در نظم جدید بیابند تا پشتیبان آن باشند. این منافع در سه حوزه مرتبط بهم یعنی آزادی، توسعه اقتصادی، و عدالت اجتماعی، و همچنین خواست و اراده دولت سکولار در حفظ همه جانبه حقوق شهروندی، حکمرانی قانونی لازم است. نمونه بارز جامعه ای که به دلیل حضور تشکل های مستقل جامعه مدنی توانست از دیکتاتوری گذر کرده به آزادی و دموکراسی دست یابد، اما نتوانست آنرا حفظ کند تونس بود. ناتوانی در تامین عدالت اجتماعی و یا توسعه و پیشرفت مورد انتظار جامعه از جمله مشکلات کار آفرینی زمینه ساز برگشت دیکتاتوری در تونس بوده است.

تونس تنها کشوری بود که در بهار عرب گرفتار درگیری های مذهبی، قومی، مداخله قدرت های خارجی و جنگ داخلی نشد، اما نا توانی دولت در فراهم آوردن انتظارات طبقات فرودست جامعه، یعنی ضعف در فراهم آوردن عدالت اجتماعی، به ویژه کار و زمینه تامین معاش طبقات فرو دست جامعه منجر به کودتای کاخی توسط قیس سعید، رئیس جمهور منتخب کشور شد. قیس سعید با شعارهای پوپولیستی، یعنی تکیه بر مشکلات اقتصادی جامعه تونس، و وعده حل آنها توسط او، توانست آرای مردم را جلب کرده به کاخ ریاست جمهوری دست یابد. اما با اقدامات ضد قانونی و ضد دموکراتیک مانند انحلال مجلس و حتا دستگیری الغنوشی، رئیس مجلس، دموکراسی را با شکست روبرو کرد.

می توان نتیجه گرفت که حذف دیکتاتوری تنها نخستین گام گذار به آزادی و دموکراسی است، اما پایداری آن نه تنها منوط به شکل گیری و حضور سازمان های مستقل جامعه مدنی است، بلکه اراده دولتی مقتدر و پاسخگو، و سرانجام تامین منافع متفاوت طبقات اجتماعی مختلف جامعه نیز نیازمند است.

کاتولیسم و اسلام ظرفیت لازم برای شکل گیری دموکراسی را ندارند. آنها بود و نبود فرهنگ دموکراسی را به دگرگونی های تاریخی، ساختاری و فکری مانند فتوالیسم، انقلاب صنعتی، رنسانس، رفرماسیون، نهضت روشنگری، انقلاب فرانسه و لیبرالیسم نسبت می دهند.

بر این اساس ضدیت بنیادگرایهای مذهبی با دموکراسی را می توان از این دریچه، یعنی عوامل و دلایل عقب ماندگی، و تنیدگی دموکراسی با توسعه و پیشرفت نیز نگاه کرد. اما کسب دموکراسی در بیش از ۶۰ کشور در "موج سوم دموکراسی"، در جنوب اروپا، آسیا و آمریکای لاتین، بعد از ۱۹۷۴ در جامعه هایی بدون فرهنگ پروتستانیسم نظریه بالا را زیر پرسش برده است. اگرچه شکست تلاش های

نتایج یکسانی به همراه نداشت. در کشوری مانند روسیه، مقامات حزبی سابق با تغییر چهره سیاسی و حفظ سکوهای قدرت دولتی، دیکتاتوری شبه استالینیستی را به پوتینیسیم و سرمایه داری مافیایی بدل کرده و دموکراسی را از لیست خواست جامعه خارج کردند. دست اندرکاران دولت سابق با تغییر نام و ماسک دموکراتیک نه تنها دیکتاتوری سیاسی را حفظ کردند، بلکه اموال عمومی را که در مالکیت دولت قرار داشت زیر عنوان خصوصی سازی و امکان رشد سرمایه داری به یغما بردند. در کشوری مانند تاجیکستان افزون به برگشت دیکتاتوری، مصیبت پنج سال جنگ داخلی میان طوایف مختلف نیز رخ داد. تقابل های خونین مرزی نیز بخش دیگری از این دگرگونی بود.

اما در برخی کشورهای اروپای شرقی مانند لهستان پیش از گذار از دیکتاتوری، در فرایند شکل گیری جنبش همبستگی، تشکیلات جامعه مدنی مستقل از دولت شکل گرفت و در دوره گذار به دموکراسی نقش اساسی ایفا کرد. و یا در چکسلواکی توافق برای عدم تعقیب و مجازات سران حکومت سابق سبب شد که آرایش لازم برای ساخت جامعه مدنی مستقل و گذار به دموکراسی فراهم گردد.

گذار موفق به دموکراسی

مطالعه ۵۰ کشور در ۵۰ سال گذشته که نتایج موفق و نا موفق به دموکراسی داشته اند نشان می دهد که آمادگی عینی و ذهنی درسه نهاد کلان اقتصاد، به معنی نبود فقر، و آموزش همگانی، سیاست، اشتیاق جامعه برای کسب آزادی، و پایان دادن به حکومت مادام العمری، و فرهنگ، رواداری، وجود نگرش ها، ارزش ها، باورها،

درون پاشی دیکتاتوری در بلوک شرق، نوع دیگری از جا به جایی سیستمی،

که به قصد انسانی کردن چهره سوسیالیسم انجام گرفته بود پی آمد و نتایج یکسانی به همراه نداشت. در کشوری مانند روسیه، مقامات حزبی سابق با تغییر چهره سیاسی و حفظ سکوهای قدرت دولتی، دیکتاتوری شبه استالینیستی را به پوتینیسیم و سرمایه داری مافیایی بدل کرده و دموکراسی را از لیست خواست جامعه خارج کردند. دست اندرکاران دولت سابق با تغییر نام و ماسک دموکراتیک نه تنها دیکتاتوری سیاسی را حفظ کردند، بلکه اموال عمومی را که در مالکیت دولت قرار داشت زیر عنوان خصوصی سازی و امکان رشد سرمایه داری به یغما بردند. در کشوری مانند تاجیکستان افزون به برگشت دیکتاتوری، مصیبت پنج سال جنگ داخلی میان طوایف مختلف نیز رخ داد. تقابل های خونین مرزی نیز بخش دیگری از این دگرگونی بود.

گذار از دیکتاتوری در کشورهای مسلمان خاورمیانه ای پرسش وچالش در این مورد را باز نگه داشته است. حتا سازمان های جامعه مدنی گسترده سنتی از نوع اخوان المسلمین باسابقه نشان دادند که با دموکراسی زاویه دارند. در همین ارتباط می توان گفت دموکراسی که بر محور آزادی فردی استوار است با تفکر اعتقادی که منشا و منبع اراده خود را در مذهب می بیند خوانایی ندارد. این اصل در مورد جمهوری اسلامی هم صادق است. برخی از کشورهای آفریقا مانند کنگو سالیان

رفتارهای مرتبط با دموکراسی لازم است. در حوزه فرهنگی برسر اینکه برخی فرهنگ ها و ارزش های نهفته در آنها مانع از شکل گیری دموکراسی است بیشتر از دو عامل اقتصاد و سیاست جدال برانگیز بوده است. فرهنگ عمیقاً ضد دموکراتیک مانع گسترش هنجارهای دموکراتیک در جامعه می شود. نظریه ای عدم موفقیت گذار به دموکراسی در برخی از جوامع را به نبود فرهنگ دموکراسی نسبت می دهند. آنها استدلال می کنند که تنها جوامع شمالی و مرکزی اروپا و کنلی های

نسبت سه بلوک سیاسی بزرگ در ایران؛ همسویی عملی در سیاست و انسجام و استقلال در تشکیلات

رضا علیجانی



وضعیت اسف بار زندگی مردم و اوضاع بحران زده کشور ما بخش عمده مردمان سرزمینمان را به ضرورت «گذار» رسانده است. به همین خاطر نیروهای مختلف سیاسی و مدنی و صنفی به همگرایی هایی بین خود رسیده و منشورهای منتشر کرده و یا سمینارهایی را برگزار کرده اند.

در این میان یک آسیب مهم این است که برخی از این تلاشها معطوف به گذار و بیشتر پس از گذار بوده است تا وضعیت پیشاگذار کنونی و این که چگونه میتوان تدارک گذار دید. البته مباحث دوران گذار و پس از آن نیز در حد برخی افق گشایی ها و سمت گیری های از هم اکنون برای اینکه پس از گذار مناسبی فراهم شود تا مملکت ما از چرخه استبداد و خشونت و تبعیض و توسعه نیافتگی رهایی یابد، مهم است. اما با حلوا، حلوا کردن دهان شیرین نمیشود و با گذار، گذار کردن گذاری اتفاق نمی افتد.

مسئله مرحله کنونی این است که علیرغم همه تلاشها و جانفشانی هایی که در یکی دو دهه اخیر و در اوج آن جنبش «زن، زندگی، آزادی» صورت گرفته، به علت تصلب نظام ولایی و لجاجتی رهبر فرتوت آن فعلا شرایط قفل شده و نه حکومت می تواند خیزشها و جنبشهای مردمی را برچیند و نه مردم میتوانند حکومت را کنار بزنند. بنابراین مسئله گذار همچنان در فاز اولیه آن یعنی شرایط پیشاگذار فریز شده است. برای هر نوع گشایی در وضعیت کنونی پیش و بیش از هر چیز ما نیازمند «تغییر موازنه قوا» هستیم. رویکردهای سیاسی خواهان گذار تحول طلبانه، تغییر موازنه را مبتنی و متکی بر جامعه مدنی و جنبشهای اجتماعی و از مسیر خیابان می دانند.

مسئله اصلی تغییر موازنه قواست

بنابراین از منظر گذار تحول طلبانه مانع و مشکل اولیه و اصلی ای که باید تغییر کند موازنه قوای سیاسی در وضعیت و لحظه کنونی سیاست در ایران است. عناصر و متغیرهای دیگر در رتبه های بعدی قرار دارند، از جمله مسئله راهبری و رهبری جنبش. با توجه به این اولویت بندی است که می توان مسئله راهبرد کنونی و امر رهبری و و راهبری متناسب این

مرحله را مورد توجه قرار داد. سهمگینی و تصلب استبداد سنگین دینی و اتکاء اصلی آن بر عنصر سرکوب در مواجهه با جنبش های اجتماعی است که بسیاری از دلسوزان مردم و مملکت را به ضرورت اندیشیدن همگانی به مسئله «نجات ایران» و مسئله همسویی جبهه ای و موضوع جبهه نجات ملی و به این ضرورت رسانده است که هر فرد یا جریان، به هر اندازه ای که توانایی دارد، باید در کنار

زدن سنگ بزرگ استبداد دینی یاری برساند و هیچ فرد و نیرویی نباید با برخورد غیرراهبردی دیگری را از این کار بازدارد و یا طرد نماید.

در شماره قبلی میهن (شماره ۴۷) در مقاله ای تحت عنوان «اشتراکات و تفاوت های گذار تحول طلبانه و گذار براندازانه» با ترسیم مختصات این دو رویکرد تاکید شد که هر کدام از این دو رویکرد سیاست و راهبرد خاص خودش را در مرحله کنونی پیگیری میکند. رویکرد مبتنی بر گذار تحول طلبانه مانعی برای گذار براندازانه نیست اما گذار براندازانه می تواند در مسیر گذار تحول طلبانه اختلال ایجاد کند.

چهار بلوک سیاسی و مسئله نجات ملی

حال پیش از آن که امر نجات ملی و ضرورت تشکیل یابی و همسویی نیروهای مختلف را مورد نظر قرار دهیم باید به اختصار اشاره کرد که در ایران کنونی چهار بلوک سیاسی اصلی وجود دارد: نیروهای درون نظام- نیروهای اصلاح طلب- نیروهای جمهوریخواه و نیروهای مشروطه خواه و سلطنت طلب.

نیروی درون نظام مرتب در حال تشتت و ریزش است اما هسته اصلی آن یعنی نیروی ولایی اینک مهمترین مانع شکل گیری یک گذار کم هزینه و مسالمت آمیز است. هر چند در مرحله نهایی این نوع گذار باید بخشی از این نیرو نیز با جنبش مردم همراهی و با آن مصالحه

کند (مثل نمونه های آفریقای جنوبی، لهستان، شیلی و...)، اما اینک توازن قوا در وضعیتی نیست که بتواند زمینه ای برای این مصالحه باشد (در مراحل پایانی گذار نیز ممکن است چنین نیرویی در ساخت قدرت در وضعیت اقلیت و ضعف باشد و اصلا این نوع از گذار عملی نباشد و گذار به سمت یک گذار انقلابی برود. ولی در هر حال یک امکان و فرض هم همین گذار توافقی است که میتواند کم هزینه ترین نوع گذار و از جنس خشونت پرهیز آن باشد که تجربیات مختلف نشان داده که پس از گذار دموکراتیک تری را سبب شده است).

با این حساب در لحظه کنونی سیاست در ایران سه بلوک دیگر باقی میمانند و مسئله کنونی ما تنظیم رابطه بین این سه بلوک است.

در رویکرد گذار تحول طلبانه این سه بلوک علیرغم برخی تفاوتها و بعضا تفاوت های جدی در هدف یا خط مشی اما در مواجهه با نظام ولایی و استبداد سهمگین دینی رابطه شان باید رقابتی باشد و نه حذفی. آنها کم و بیش رقیب یکدیگرند و نه دشمن هم. این فرمول ساده اما تبعات بسیار مهمی دارد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. این نسبت را اما میتوان در دو موضوع سیاست و تشکیلات طبقه بندی کرد.

نسبت سه بلوک سیاسی از منظر «تشکیلات»
به لحاظ تشکیلاتی می توان گفت مهمترین مسئله ای که از سیر همگرایی ها در طول این چهار

دهه (از فهرستهای انتخاباتی مشترک در سالهای ۵۷ تا ۶۰ و تشکیل شورای ملی مقاومت مجاهدین در دهه شصت گرفته تا اتحاد جمهوریخواهان در دهه های بعدی و تا شوراها و جمع های شکل گرفته در سالها و ماه های اخیر)، و تجربه نسبتا ناموفق آنها، بدون نادیده گرفتن برخی دستاوردهای مثبتشان، میتوان آموخت این است که سیر همگرایی ها و جبهه سازی و تشکیل ائتلافها باید در یک روند طبیعی، تدریجی و از ساده به پیچیده و در یک روند تمرین و اعتمادسازی صورت گیرد و نه مکانیکی و یا ناگهانی و غیرروشنمد.

بر این اساس بود که در مقاله «همگرایی از مسیر بلوک های مختلف سیاسی» به این مسئله پرداختیم که به جای مرحله سوزی و دو پله یکی کردن نیروهای مختلف سیاسی اینک هر یک باید به تشکیل بلوک سیاسی خود بپردازند.

اینک باز قابل تاکید است که مهم ترین وظیفه تشکیلاتی نیروهای جمهوریخواه تشکیل کانون و قطب جمهوریخواهی است. بدون تشکیل این قطب هر گونه میل به گفتگو و تعامل با نیروهای دیگر جز تبدیل شدن به چرخ پنجم آنها خواهد بود.

ضمن این که آخرین تجربه همگرایی بین چند چهره معروف که به صورت شتابزده و نزدیک بینانه (با این تصور که ایران در آستانه یک انقلاب است) و به صورت مکانیکی و جهشی آن هم بین چهرهای منفرد (که بعضا سلبریتی بودند که باید سفیر جنبش باشند نه رهبر آن)، صورت گرفت تجربه به سرعت شکست خورده ای شد و درسهای مختلفی در پی داشت از جمله بی تجربگی این جمع در کار جمعی و تشکیلاتی که حتی یک آئین نامه درونی برای نحوه تصمیم گیری و مثلا نفر افزایی نداشتند!

درس دیگر این که نیروهای سلطنت طلب هنوز ماقبل و مادون جبهه و ائتلاف هستند و به احساس نیاز به دیگری که پیش نیاز اصلی هر ائتلاف و جبهه ای است نرسیده اند و با خود اکثریت پنداری (که در طول این چند دهه یک بار مجاهدین و بعد اصلاح طلبها و اینک آنها دچارش شده اند) و با این فرض نادرست و دون کیشوتی که رهبر ما بالاتر و بر فراز همه است، هنوز فاصله زیادی با هر گونه ائتلاف و جبهه دارند. آنها مرتب تکرار می کنند که اسم رهبرشان در کف خیابان شنیده میشود، اما به این نمیپردازند که این نوع شعارها در بخش اقلیتی و در آخرین جنبش داخل کشور در بخش بسیار اندکی در کف خیابان شنیده شده و این نمیتواند دلیلی برای خود اکثریت پنداری و رهبر خود را بر فراز دیگران و بالای همه ملت تلقی کردن باشد که تصور بلوک خود آنهاست و نه بقیه بلوکها و اکثریت مردم.

تجربه برخورد آقای رضا پهلوی هم نشان داد که همان اندازه که در درون جمع جرج تاون و برای نوشتن منشور انعطاف نشان میدهد اما در برابر فشارهای طیف افراطی طرفدار و به خصوص پیرامون خود ضعیف است و استحکام ندارد. این حالت را نیروی درونی دوگانه و دو صدایی خود او که یک وجهش تمایل به شاه شدن است نیز تشدید می کند.

سیر جمع های پیرامون وی در طی این چهار دهه که هر یک بی دستور و بی نتیجه به پایان رسیده اند و شاهزاده آنها را سوزانده و خود به خاطر شاه زاده بودن نسوخته است نیز بر این درس صحنه میگذارد. شخص آقای پهلوی نیز بدون استحکام فردی و غلبه یکی از دوگانه درونی اش نمیتواند قدم به هیچ جبهه و ائتلافی

بگذارد. بنابراین به لحاظ تشکیلاتی برای شخص ایشان و طیف طرفداراش هم همچنان ضرورت این است که به تشکیل بلوک خودشان بپردازند. البته میدانم تا اطلاع ثانوی گوش شنوایی برای این توصیه و پیشنهاد که وی به تشکیل یک حزب مثلا حزب راه پهلوی بپردازد و او و طرفدارنش هم در یک نظام جمهوری به رقابت با دیگر احزاب بپردازند منتفی است.

در همین امتداد و از منظر تشکیلاتی مسئله مبرم جمهوریخواهان نیز تشکیل بلوک و قطب و کانون جمهوریخواهی است. البته میدانیم که در این راه نیز به علت طیف بسیار متنوع جمهوریخواهان مشکلاتی وجود دارد. در مقاله «چند جمهوریخواهی با چند خط مشی چگونه همسویی کنند؟» به این مشکل ها پرداخته شده است. اما در فاصله بیش از سه سالی که از نوشتن این مقاله می گذرد برخی از مهمترین مشکلات حل شده است چرا که جنبش بزرگ مهسا و نیز رفتار انعطاف ناپذیر حکومت ولایی بسیار از اختلاف خط مشی های سیاسی را در این طیف متنوع به شدت کاهش داده است. در باره ضرورت و مکانیسمهای تشکیل قطب و بلوک جمهوریخواهی همچنان میتوان نوشت و گفتگو کرد...

نسبت سه بلوک از منظر «سیاست»

جدا از بعد تشکیلاتی در رابطه بین سه بلوک یاد شده اما از منظر بعد سیاسی نیز میتوان به این نسبت توجه و تمرکز کرد.

همانطور که در ابتدای مقاله آمد سهمگینی استبداد سیاسی، سرکوب خونین هر گونه اعتراض مردمی و ناموزونی موازنه قوا بین مردم و حکومت اقتضاء می کند که تا اطلاع ثانوی اولویت اول سیاست ورزی این باشد که همه نیروها در جهت مواجهه با شکاف و مانع و تضاد اصلی در مسیر آزادی و رهایی مردم و مملکت همسو شوند و هم افزایی کنند. در این مسیر سخت و دشوار جا برای هیچ فرد و نیرویی تنگ نیست و هر فرد و فرصت و ظرفیتی به حد خودش باید در این مسیر اصلی حرکت کند. در بستر این نوع سیاست ورزی است که به تعبیر آقای علی کشتگر باید به حداکثر همسویی روی حداقل توافقات پرداخت. تعبیر از تاجزاده تا شاهزاده، از موسوی تا پهلوی و از هر فرد و جریانی دیگر مثل مهدی نصیری و جریان عدالتخواهان منشعب از جریان ولایی و... را باید در این جاده پر از سنگلاخ دید. آنها به لحاظ هویت، تبار و حتی اهداف سیاسی مشخص شان میتوانند با یکدیگر متفاوت و حتی متضاد باشند اما میتوانند روی حداقلهایی مثل گذار، خشونت پرهیزی، دموکراسی، توسعه، رابطه متوازن و مبتنی بر منافع ملی با جهان و... با یکدیگر تا اطلاع ثانوی همسو عمل کنند. این همسویی سیاسی همان طور که هر بار که به این مهم پرداخته ام، بلافاصله تصریح کرده ام به معنای تشکیل ائتلاف و جبهه بین آنها نیست که فعلا نه ممکن است و نه مفید. ممکن نیست چون فاصله زیادی بین این بلوکها و افراد وجود دارد و تا اطلاع ثانوی مفید نیست چون هر یک بخشی از بدنه شان را از دست میدهند. بخش مهمی از این بدنه ها هنوز به مرحله احساس نیاز به دیگری و حد و سطح ائتلاف و جبهه نرسیده اند.

همسویی عملی اما هم ضروری و هم ممکن است. یک نمونه موفق آن تحریم انتخابات ۱۴۰۰ ریاست جمهوری در ایران بود که دو سر این طیف و بلوکهای مختلف بدون اینکه با یکدیگر حتی هیچ گفتگویی کرده و یا هماهنگی کرده باشند اما با تشخیص راهبردی درستی بدون اینکه به یکدیگر بپردازند متوجه تضاد

اصلی شدند و تجربه موفقی را شکل دادند.

سه بلوک یاد شده در عرصه سیاست اینک رقیب یکدیگرند و نه دشمن. درک این مکانیسم الزاماتی دارد از جمله اینکه میتوانند ضمن نقد پیشینه یکدیگر و یا نقشها و قرائت هایشان از وقایع و تند پیچ های تاریخی (مثل کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب بهمن ۵۷، دهه شصت و ...) و یا نقد هر رفتار و گفتار کنونی یکدیگر، اما لحن و رویکردشان نه حذفی و دشمنانه بلکه رقیبانه و استعلایی (به خصوص در رابطه با پایگاه و بدنه اجتماعی هر فرد و نیرو بلوکی)، باشد.

در هر حال و هر وضعیتی یک نیروی «واقع بین» و «مسئول» باید آنچه شرط بلاغ میدانند به همگان چه در آن سوی صف و میدان و طیف یعنی نیروهای درون حکومت و چه در این سوی صف و میدان یعنی نیروی سرنگونی طلب و از جمله سلطنت طلبان بگوید حال آنها پند گیرند یا ملال منتفی کننده گفتن افقها و راهبردها و شعارهای مرحله ای که ملی تر، ممکن تر و موفق تر تلقی میشوند، نیست.

اینک که جنبش داخلی در حالت «جزر»ی خود است (و در مرحله قبلی یک «مد» بزرگتر به سر میرسد)، احتمال دارد نیروهای ارتدوکسی و افراطی درون هر بلوک دور بیشتری بگیرند و بلوکها هر یک بیشتر در درون پیله خود فرو روند اما همچنان قابل پیش بینی است که در مد و برآمد بعدی جنبش داخلی دوباره این وضعیت تغییر کند.

اما؛ تا اطلاع ثانوی نسبت سه بلوک یاد شده با یکدیگر، در عرصه تشکیلات، بلوک سازی مستقل و در عرصه سیاست رقابت گفتمانی و همسویی عملی علیه دیو سیاه استبداد دینی است.

امیدواریم در آینده بخشی از بلوک متشددت درون نظام نیز بنا به هر دلیل و علت و مصلحتی هم که شده به این سه بلوک بپیوندند و به گذاری مسالمت آمیز و کم هزینه یاری برسانند و گرنه مردم و مملکت ما باید هزینه سنگین تری را برای یک گذار انقلابی و براندازانه بپردازد. تازه معلوم نیست این گذار معمولا همراه با قهر و خشونت چقدر در دوران پس از گذار بتواند دموکراسی ساز و توسعه آفرین باشد. تجربیات مختلف جهانی بنا به تحقیقات خانم چنوت نشان داده که گذارهای خشونت پرهیز چهار برابر امکان جذب نیرو و دو برابر امکان موفقیت بیشتری دارند و باز تجربیات مکرر جهانی نشان داده که امکان شکل گیری دموکراسی در گذارهای خشونت پرهیز بسیار بیشتر از گذارهای خشونت آمیز بوه که گویی نوعی قهر و خشونت را با خود به مرحله پس از گذار نیز حمل میکنند.

بر این اساس بود که در سمینار واقعیت های گذار به فردای ایران که در پاریس تشکیل شد و از مشروطه خواه تا جمهوریخواه و از ملی- مذهبی تا چپ و از لیبرال تا سوسیال دموکرات و از اقوام گوناگون ایرانی نمونه وار در آن به سخنان هم گوش دادند و به گفتگو پرداختند با اشاره به ترکیب سمینار گفتم جای یک صندلی در اینجا خالی است و آن صندلی نیروهایی از درون نظام است. حتی از سپاه. اما نه سپاه سرکوبگر و فاسد و خونریز بلکه بچه های آرمانخواه جبهه و جنگی که خود ناراضی اند و به آینده ایران می اندیشند. و نیز بارها تاکید کرده ام که جمهوری خواهان و هر نیروی ملی ای که به آینده ایران، مردم و مملکت، می اندیشند باید چنان گشودگی داشته باشند که برای نجات ایران از سپاه تا سلطنت را قابل گفتگو بدانند. این رویکرد هر چند امروز بسیار آرزوآوردنی است اما همچنان بهترین سناریو و نقشه اول (پلن آ) برای آینده ایران است.

نه فقط نجات از این نظام، که چگونگی آن!

بهزاد کریمی



جنبش انقلابی، جامعه‌ی جنبشی و روند گذار
جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» تا همین‌جای راه، کاری بس سترگ کرده و در فرهنگ و سیاست کشور نشانی مانا برجای گذاشته است. نه دچار رکود است و نه رو به اعتلاء در خودش؛ حضور در تداوم روند کلانی دارد که «ژینا»ی شکوهمند مرحله‌ای از آن به شمار می‌آید. مرحله‌ای کارستان با دستاوردها و رهاوردهایی درخشان که به هموارتر شدن جاده‌ی گذار ایران از جمهوری اسلامی به سکولار دموکراسی یاری بسیار رسانده است. این جنبش، دنباله‌ی خیزش‌های پیشین (دی ۹۶، آبان ۹۸ و قسماً حتی برآمدهای تیر ۷۸ و «سبز» ۸۸) و فشرده‌ی اعتراضات مطالباتی در بازه‌ی زمانی اخیر است و زمینه‌ساز جنبش متعالی آتی، که چشم انتظارش باید بود و به آب و جاروی راهش برخاست.

روانشناسی جامعه و پرسش ملی، حالا دیگر نه متبلور در چرایی گذار از این نظام، بل بر چگونگی گذار و چند و چون جایگزین متمرکز است. آرزوی عبور از حکومت ولایی و سیستم مبتنی بر دین با گرفتن جنبه‌ی خواست ملی به خود، جا به چاره‌جویی برای تحقیق‌یابی آن داده است.

مولفه‌هایی نوین

در پی جنبش «زن - زندگی - آزادی»، فضای کشور از آمادگی ذهنی برای عبور از نظام به سطح اقدامات و ابتکارات پر دامنه و ممتد فراروئیده است و در همین رابطه می‌باید بر عوامل نوپدید درنگ داشت که آینده‌سازند:

(۱) جسارت‌ورزی نه فقط در شکل دفاع مدنی، که در قالب تعرض میدانی از سوی جوانان و زنان؛
(۲) تحركات تشکلهای مدنی صنفی و محله‌ای با خصلت و جهتگیری سیاسی؛ (۳) شتاب در سمت متشکل‌شدن‌ها، بلوک‌سازی‌ها و یارگیری‌های سیاسی در میان اپوزیسیون؛ (۴) تسریع پروسه پلاتفورمیزاسیون و عرضه‌داشت انواع منشورهای سیاسی؛ و (۵) در برابر این رویش‌ها، ریزش‌ها در بدنه‌ی نظام در سطوحی متفاوت و فروریزی بزرگ ابعاد اتوریته‌ی راس و حلقه‌ی‌واصل نظام.

حکومت امروز نه دیگر در سراب نوع تعرضی «انقلاب اسلامی - حکومت اسلامی - دولت اسلامی - جامعه‌ی اسلامی - تمدن اسلامی» پریروزی و توهم «سلام فرمانده» دیروزی، که آشکارا در وضعیت تدافعی حس خطر با پیامدهای سراسیمگی و دستپاچگی در اقدامات و تصمیماتش قرار دارد. کابوس هراس از آینده‌ی نامعلوم، جایگاه نخست را در مجموع بحران‌های آن اشغال کرده و تشویش بقاء بر سنگینی وزن معضلات نظام افزوده است. تنازعات فعلی درون حکومتی، هرچه بیشتر حول مسئله‌ی «چگونه جمع و

جور کردن خود» چرخ می‌خورد و تفاوت روی کردهای مدیریتی آن در این زمینه، افزوده باری بر تشتت‌های درون‌سیستمی شده است.

جمهوری اسلامی که در طول دو دهه‌ی گذشته مسیر طرد متعلقین به خود و نتیجتاً لاغرشدگی مداوم را طی کرده، اکنون با موج ریزش جدید و دامنه‌داری روبروست و به ناچار می‌باید که پدیده‌ی برائت جویی رو به گسترش از اساس حکومت، کنده‌شدن‌های سریالی از نظام و فرارویی بخشی از آنان به سکولاریسم را با تلخ‌کامی قورت بدهد. از دامنه‌ی «وسط بازی» ابتر در نظام پیوسته کاسته می‌شود و در امر کیستی حلقه ارتباطی میان آن و اپوزیسیون، جابجایی‌های تازه رخ می‌دهد. دغدغه‌ی پایروانی از این نظام اینک نه دیگر اصلاح و تعدیل حکومت ولایی، که بنحوی از انحاء «نجات» دین از حکومت دینی است. از اینرو جادارد چرخش‌های نوپدید در صحنه‌ی سیاسی جدی‌تر به محاسبه درآید.

با سرعت‌گیری تبوتاب میان اسلامگرایان، در لحظه‌ی حاضر می‌توان با اندک مسامحه از تکاپوها در وجود پنج جریان جمهوری اسلامی تبار سخن گفت و با سایه و روشن‌هایی بر خط و ربط‌های سیاسی آنان انگشت گذاشت. اولی در چهره‌ی مهندس موسوی (برای تغییر قانون اساسی)، دومی با نقش نمادین محمد خاتمی (اصلاحات در قانون اساسی)، سومی

ورود جامعه‌ی جنبشی ایران از نیمه‌ی دهه‌ی ۹۰ به چالش کلان با نظام، خصلت تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی دارد و بی‌جا نخواهد بود هرآینه اگر با نظرداشت مجموعه شرایط اجتماعی و اقتصادی، ذهنیت مردم، اوضاع حکومت، مناسبات ایران با جهان و بلوغ اپوزیسیون، مرحله‌ی بعدی به احتمال بالا فاز پایانی روند تعیین تکلیف با نظام ارزیابی شود. روندی تبعیض‌ستیز علیه نظام تبعیض بنیاد که به پشتوانه‌ی فازهای چالشی پیشین، در انباشتی از داشته‌ها و با فراگیری فزاینده می‌خواهد جابجایی قدرت را جامعه‌ی عمل بهینه بپوشاند. لازمه‌ی «نجات ایران» در موقعیت حاضر، اجتناب از کلی‌گویی است و بجای آن، تمرکز بر سیاست کاربردی، ترسیم نقشه‌ی راه و تمهید لازم برای مدیریت جنبش.

این دیگر واقعیتی است محرز و منعکس در انواع نشانه‌ها و نمودها، که بیشترین‌هی جامعه با جمهوری اسلامی وداع گفته و از آن گذشته و تصور بقای نظام در اذهان عمومی فروریخته است. ذهنیت گذار از نظام، فقط هم مختص آنانی نیست که طی چند فاز اخیر به عنوان نیروی میدانی عمل کرده‌اند، بلکه بخش بزرگی از قشر معروف به خاکستری یعنی نظاره‌گران حامی معنوی «خیابان» را نیز دربرمی‌گیرد.

از هم بخوانیم و از احتمالات نتایج محتمل برگزیریم. فقط با این تصریح که در حدس زدن‌ها نباید دچار ساده‌سازی شد و از نظر دور داشت که هر کدام از چهار شق چه‌بسا با عناصری از دیگر سناریوها درآمیزد و شقی مرکب و نوین را از دل خود بیرون دهد. در مروری گذرا، این سناریوها و حد احتمال وقوع آنها چنین‌اند:

سناریو جابجایی درون سیستمی که قابلیت وقوع آن عمدتاً به پساخامنه‌ای برمی‌گردد می‌تواند نقشه‌ی جریان‌ی باشد با داشتن پایبندی در بیت و پایبندی دیگر در سپاه. زیرا هنوز هم حرف اول را اقتدار ولایت خامنه‌ای می‌زند، ولو اینکه طنین ماه‌ها «مرگ بر خامنه‌ای» در آسمان کشور، او را بی‌اعتبارتر کرده و موجب تضعیف کنترل راس بر سیستم شده است. این هم بعید نیست که همین سناریو و یا مشابه آن از سوی خود ولی فقیه ولو در سریت بسیار حول امر جانشینی معماری بشود. اما لحاف چهل تیکه جمهوری اسلامی نمی‌تواند بستر خواب راحت وارث وی قرار گیرد. جامعه‌ای که نه با فلان ولی فقیه بلکه با اصل ولایت طرف است، به طریق اولی ولی فقیه غیر مقتدر را بیشتر زیر رگبار خواهد گرفت.

سناریوی دوم دخالت تعیین‌کننده‌ی غرب است که در مختصات کنونی، نامحتمل‌ترین است. چه نه واقعیت‌های ایران و چه اوضاع جهان چند قطبی - مغایر دوره‌های دو قطبی و تک قطبی - به تکرار بمباردمان بالکانی و یا «آسمان ممنوع اقلیم» و نیز لشکرکشی نوع افغانستانی و عراقی میدان نمی‌دهد. اروپا با هرگونه عملیات نظامی مخالف است زیرا خود را در معرض ترکش‌های ناشی از ماجراجویی‌ها در قلب خاورمیانه می‌بیند. عمده تهدید از برون‌مرز، اسرائیل است که برایش چندان هم آسان نیست بخواهد اقدام انفرادی را از سطح عملیات ایدایی فراتر ببرد. بنابراین نباید مَقهور بزرگ‌نمایی خطر سناریوی دوم شد.

سناریوی سوم و چهارم برآیند نبرد جامعه با نظام‌اند. سومی فروپاشی ناگهانی سیستم قدرت است که خود این می‌تواند مواجه با دو حالت شود. در بهترین حالت منجر به استقرار قدرتی نوین، هرگاه اپوزیسیون مرتبط با جامعه و دارای مشروعیت ملی شکل گرفته باشد و در حالت نارسایش، متحمل دوره‌ی تلخی از کشاکش‌های شبه «جنگ داخلی» بشود. این سناریو، در وجه نخست خود با توجه به توازن قوای کنونی نامحتمل نیست؛ وجه دوم آن اما، یعنی پیشی گرفتن سرنوینی بر شکل‌گیری جایگزین، دغدغه‌ای است مطرح با پیامدهای آتارشیکی. گرچه این نیز نه بکلی عاری از این امید که بلبشو دوام نیابد؛ زیرا سطح شعور سیاسی جامعه آن اندازه است که ایران، بدل به لیبی و افغانستان نشود.

و اما سناریوی چهارم این می‌تواند باشد که بخشی از اسلامی‌های رانده از قدرت و یا نه هنوز بکلی دل‌کنده‌ها از سیستم، چه دلخواسته و چه ناگزیر وارد تعامل با جامعه‌ی پساخامنه‌ای شوند که به پشتوانه‌ی مبارزه‌ی فرساینده‌اش، توانسته باشد برج و باروی قدرت را به محاصره درآورد. تحقق چنین سناریویی با همی بغرنجی‌هایش کم‌هزینه‌ترین است. راهبرد سکولار دموکراسی لازم است احتمال چنین سناریویی را زیر رصد بگیرد اما فقط و فقط از جایگاه مشی گذار در معنای «نه به جمهوری اسلامی» و تغییر حکومت و مرزبندی روشن با مشی اصلاح‌آمیز غیرساختاری و ساختاری این حکومت‌ای که کوس اصلاح‌ناپذیری‌اش اگر هم از قبل در صدا بود، طی این دو دهه کرکننده‌تر

آمده در سیاست منطقه‌ای موکد می‌دارد (ناشی از رو به ورشکستگی گذاشتن مشی امپریالیسم منطقه‌ای با هزینه‌های سنگینی که داشته و دارد)، و بالاخره تندشدن برخوردهای عمومی غرب با جمهوری اسلامی که ضرورت سردزدیدن مقطعی برای آن را ناگزیر می‌کند (بر اثر نافرجامی برجام و ارسال پهباد

به سخنگویی حسن روحانی (فرانادوم سر سیاست معین)، چهارمی با چراغ خاموش محمود احمدی‌نژادها (اقتدار غیر ولایی) و پنجمی نیز کمین نشستگانی از درون قدرت با ترکیب احتمالی بیت و سپاه (حفظ قدرت موجود با تغییراتی در پساخامنه‌ای). آرایش سیاسی صحنه، خبر از احتمال نقش‌آفرینی اینها در

در پی جنبش «زن - زندگی - آزادی»، فضای کشور از آمادگی ذهنی برای عبور از نظام به سطح اقدامات و ابتکارات پرآمنه و ممتد فراروئیده است و در همین رابطه می‌باید بر عوامل نوپیدیدی درنگ داشت که آینده‌سازند: (۱) جسارت‌ورزی نه فقط در شکل دفاع مدنی، که در قالب تعرض میدانی از سوی جوانان و زنان؛ (۲) تحركات تشکلهای مدنی صنفی و محله‌ای با خصلت و جهتگیری سیاسی؛ (۳) شتاب در سمت متشکل شدن‌ها، بلوک‌سازی‌ها و یارگیری‌های سیاسی در میان اپوزیسیون؛ (۴) تسریع پروسه پلاتفورمیزاسیون و عرضه‌داشت انواع منشورهای سیاسی؛ و (۵) در برابر این رویش‌ها، ریزش‌ها در بدنه‌ی نظام در سطوحی متفاوت و فروریزی بزرگ ابعاد اتوریته‌ی راس و حلقه‌ی‌واصل نظام.

برای روسیه متجاوز به اوکراین). در حال حاضر، سیاست خارجی رژیم از یک‌سو مبتنی بر راهبرد «نگاه به شرق» و ادامه‌ی تنش با غرب در شکل مهارپذیر است و از سوی دیگر تحمل ناگزیر تعدیلاتی در سیاست‌های تنش‌زا با حکومت‌های عربی و در راس آن‌ها عربستان. عوامل دخیل در اتخاذ این رویکرد متعددند: احساس خطر از حدت التهابات در جامعه و جنگ در دو جبهه؛ بن‌بست‌های پدید آمده در رویکرد «تولید عمق استراتژیک» و تشنات برای ایجاد «حلال شیعی»؛ و نیاز شرکای «شرقی» رژیم و بیش از همه چین به تنش زدایی در منطقه برای تامین امنیت اقتصادی «جاده - کمربند» که ایجاب معاملات کلان زیر آسمان امن است. آرایش قوا در غرب آسیا فعلاً تحت الشعاع جنگ روسیه بالتیک - دریای سیاه است.

با اینهمه، انعطاف‌ها در سیاست خارجی و هسته‌ای، بمعنی چرخش اساسی در این مشی هم‌زاد با نظام نیست. رویکرد جهانی و منطقه‌ای آن نه دکترین ملی و رعایت مصالح کشور در مناسبات با دیگران، که بیشتر جنبه‌ی شناسنامه‌ی عقیدتی دارد. موضوع گرهی اما برای اپوزیسیون دمکرات در سوگیری‌هایش نسبت به چالش‌ها و تنش‌های میان جمهوری اسلامی با غرب و منطقه، اینست که از هیچ نظر با رژیم همسو نشود. ضرورت پیگیری اعمال فشار سیاسی غرب به جمهوری اسلامی در سمت حقوق بشری از سوی این اپوزیسیون، هشیاری آن نسبت به خودغرضی‌های آنان را هم لازم دارد. تنظیم نسبت با مشی دوگانه‌ی غرب در قبال حکومت - گاه فشار و گاه مماشات - هم از این زاویه مطرح است.

سناریوهای مختلف

گرچه چشم انداز، تغییر اوضاع است؛ سناریوهای تغییر اما، مختلف و متعددند. یکی صرفاً به درون نظام بر می‌گردد، دومی با تعیین‌کنندگی عامل خارج معنی می‌یابد، سومی و چهارمی ولی محصول نبرد ظفرمند جامعه با نظام‌اند که به ترتیب در شکل سقوط کامل نظام و یا در برخورداری از تعامل بخشی از آن با اپوزیسیون مطرح است. در زیر هر یک را مستقل

فعل و انفعالات سیاسی پیش روی می‌دهد. **بن‌بست‌های نظام و هراس از عقب‌نشینی** این نظام و پس‌گرا بنا به مصالح و منافع رانتی بدنه و پایگاه سازمان‌یافته‌اش که به اقتضای ولایت حامی‌پرور پرور شده‌اند، بنیاداً تهی از ظرفیت تعامل جدی با جامعه ناراضی است. سیستم حاکم کمترین پیامد عقب‌نشینی سیاسی و فرهنگی در قبال جامعه‌ی انباشته از مطالبات راه، از یکسو تعرض دومینووار مردم و از سوی دیگر فروریزی‌های حاد و اجتناب‌ناپذیر در نیروی «خودی» و بدنه‌اش می‌داند و در آیینی بهم خوردن مرگبار چنین توازن قوایی، اضمحلال اقتدار خود و فرارسیدن مرگش را می‌بیند. اشارات مداوم سران حکومت به تجربه‌ی شوروی اصلاً تصادفی نیست و هم از اینرو در مقابله با مخالفت‌های روزافزون، هرچه بیشتر بر روی ابزار سرکوب و پایگاه رانتی حساب می‌کند.

انجام تحول اساسی در اقتصاد تحت سلطه‌ی این نظام نیز منتفی است. زیرا هم به لحاظ ساختاری فاقد چنین ظرفیتی است و هم اینکه مولفه‌های بورژوا آخوندی، نظامی و بوروکرات در پیکره‌ی آن، دگرگونی‌های راهگشا برای اقتصاد ملی را بخاطر مغایرت آنها با منافع‌شان بر نمی‌تابند. در جمهوری اسلامی، اقتصاد وابسته سیاست است و نه برعکس؛ و این، اهمیت محوری در شناخت وضعیت دارد. نظام تهی کیسه وقتی هم به پول ناشی از راهبایی نسبی از تحریم‌ها می‌رسد، آن را بیشتر صرف تحکیم ارکان نظامی و امنیتی‌اش می‌کند. بذل و بخشش‌های تسکین بخش دوره‌ی ۸ ساله‌ی ۸۰۰ میلیارد دلاری هم تکرار ناشدنی است؛ «آن ممه را لولو خورد و برد». عمده کابوس فعلی نظام، شورش گرسنگان است.

در عرصه‌ی خارجی اما، بنا به نشانه‌های مشهود، نمی‌توان عقب‌نشینی‌های سیاسی معین جمهوری اسلامی را منتفی دانست. احتیاج عاجل آن به وجوه بلوکه‌شده، نقش بس جدی در این زمینه دارد. نیاز به جرح و تعدیل‌ها در این رابطه راه، وضعیت ابر بحرانی کشور بر نظام دیکته می‌کند (منجر به مشی سرکوب در داخل - سازش با خارج)، رشته بن‌بست‌های پدید

هم شده است.

فهم دینامیک از گذار، بیشتر از همه متوجه تامین اشتراکات ملی در اپوزیسیون متکثر است و در واقع، مشی گذار پیش از همه در مشخصه تعامل ملی برای تعویض ساختار قدرت معنی دارد. امر گذار اگر هم الزاما با نقش آفرینی جریانانی از تبار حکومت و عناصری از قدرت مستقر فعلیت می‌یابد، اما مشروط به حتمیت حضور رکنی از نظام در روند گذار نیست. اپوزیسیون طبعاً پی‌جوی تطور چنین پدیده‌ای در درون جمهوری اسلامی است، ولی برای گذار از نظام معطل بروز آن نمی‌ماند. این همان تفاوت ظریف گذار است با اصلاح. به همین دلیل در مشی گذار، ثقل تمرکز بر محاصره مدنی قدرت حاکم و تولید یک «مای اپوزیسیونی» است که بر هر توافقی با بخشی از اپوزیسیون تقدم دارد.

راه نجات، کدام؟

نجات ایران از امر گذار از نظام می‌گذرد. اما برای ممانعت از دو سناریوی ابقای نظام و تغییر از بیرون و نیز جهت دادن به فروپاشی در خدمت جایگزینی، می‌باید اهرم تحقق این شق را فراهم آورد که نیرومند شدن جنبش و گرد هم آمدن منادیان جامعه‌ی متکثر (آلترناتیو) است. وگرنه هدایت انرژی دموکراتیک جامعه برای گذار از نظام و فرجام یابی نیک آن ممکن نخواهد شد. از اینرو، هماهنگی‌ها برای شکل‌گیری اهرم «مای بزرگ سکولار دموکراسی» میان اپوزیسیون دموکراتیک، امر کلیدی و متقدم در روند گذار است و عنصر مکمل و ناگسستنی این مشی، تلاش جمهوریخواهان سکولار دموکرات برای ثقل شدن در دموکراسی خواهی و البته با این وسعت دید که اتحاد حول جمهوری خواهی همه چیز نیست.

بن‌مایه‌ی نجات ایران از قید جمهوری اسلامی، وفاق همگانی بر متن دموکراسی خواهی است و سنگ‌پایه‌ی آن نیز احترام به تنوع سیاسی تا بتوان با فرارفتن از هم‌پذیری، به هماهنگی در مبارزه هم‌سو رسید. از آنجا هم که بدل شدن به نیرو در بستر عمل ممکن است، باید تامین و تحکیم دو رکن پایه‌ای یکی رابطه‌ی زنده‌ی اپوزیسیون سکولار دموکرات با فعالان نهادهای، کانون‌ها و تشکل‌های میدانی و دیگری دامن

جنبش بر سر تدوین قانون اساسی نوین جایگزین جمهوری اسلامی؛ ۳) ایجاد هماهنگی میان بلوک‌های سکولار دموکرات و ارایه دهندگان منشورهای همسو در سمت نیل به تاسیس مجلس موسسان با هر تفاوت و تنوعی که دارند؛ و ۴) تدارک از هم اکنون برای

و کمونیست در کلن آلمان و... تحرکات امید بخش از این‌دست در صفوف اپوزیسیون علیرغم هر خودویژگی موردی در آن با تمایزاتی نه چندان اندک و گاه بسیار میان اپوزیسیون، در کل اما از همگرایی کلان برای گذر از جمهوری

بن‌مایه‌ی نجات ایران از قید جمهوری اسلامی، وفاق همگانی بر متن دموکراسی خواهی است و سنگ‌پایه‌ی آن نیز احترام به تنوع سیاسی تا بتوان با فرارفتن از هم‌پذیری، به هماهنگی در مبارزه هم‌سو رسید. از آنجا هم که بدل شدن به نیرو در بستر عمل ممکن است، باید تامین و تحکیم دو رکن پایه‌ای یکی رابطه‌ی زنده‌ی اپوزیسیون سکولار دموکرات با فعالان نهادهای، کانون‌ها و تشکل‌های میدانی و دیگری دامن زدن به گفتگوها در سپهر سیاسی حول نقشه راه را کانون فعالیت دانست. اگر نقشه‌ی راه نیروزاست، ضامن تحقق آن به وجود و ایجاد نیروست. تلفیق مناسب سیاست و نیرو در شرایط کنونی هم، متحقق در راهبرد بسیج نیرو است حول هدف تدوین قانون اساسی در مجلس موسسان محصول انتخابات آزاد.

شکل‌گیری طرح قانون اساسی و کسب آمادگی در این مسیر از سوی گرایش‌های اصلی.

چند منشور و چند نشست

در میان بارآوردها و سربرآوردهای اپوزیسیونیالی جنبش «زن - زندگی - آزادی»، منشور درون‌مرزی ۲۰ تشکل صنفی - مدنی حاوی ۱۲ بند و منشور عمدتاً برون‌مرزی «همگامی» پنج تشکل جمهوری خواه سکولار دموکرات، از پایداری در مواضع برخوردارند و ریشه‌ی اجتماعی به پشتوانه دارند. گرچه اولی نیازمند هم‌پیوندی مستمر با همگانی مدام در حال زایش بر متن مبارزات مطالبه‌محوری است، و دومی گره‌خوردگی با دیگر جمهوریخواهان سکولار دموکرات و نیز چشم انداز شکل‌گیری ائتلاف ملی حول گذار از جمهوری اسلامی به سکولار دموکراسی را لازم دارد که همانگونه که گفته شد این نیاز با سامان‌دهی امر گفتگو و هماهنگی‌های عملی در اپوزیسیون دموکرات به دست می‌آید.

اسلامی و استقرار سکولار دموکراسی در ایران خبر می‌دهد. اهمیت این تلاش‌های سیاسی شتاب‌یابنده بیشتر به اینست که جامعه‌ی جوشان ما محل تولید و بازتولید انواع مبارزات جاری با جهات صنفی، مطالباتی، مدنی و سیاسی است. آخرین نمونه، شروع اعتصابات بسیار گسترده‌ی کارگری جاری در صنایع بزرگ است که بخش وسیعی از جنوب کشور را تحت پوشش خود دارد. نقطه اتکای گرهی برای به فلج کشاندن نظام و نجات ایران، ترکیبی از اعتصابات و تظاهرات و ایستادگی‌های مدنی متداوم است.

در یک کلام، «نجات ایران» و کیفیت مطلوب این نجات را می‌باید در تجمیع همه‌ی پتانسیل مبارزات تبعیض ستیزانه علیه این نظام تبعیض بنیاد و افق گشایی اپوزیسیونی متشکل و هماهنگ در سمت رسیدن به نظامی سکولار دموکرات جست. نیز این تصریح مهم که تاثیر کلان مبارزات مطالباتی بر راهبرد گذار از نظام به نظامی دموکراتیک، به درآمیزی امر مطالبه‌محوری با آزادی خواهی است. روند ارایه منشورها و بروز تحرکات متنوع از سوی جریانان و بلوک سیاسی را علیرغم اینکه هیچ کدام آنها به درجات مختلف و از جهات متفاوت بری از کژی یا نارسایی نیستند و این روند هنوز در ابهام و آشوب پیش می‌رود، نشان از این دارد که اپوزیسیون سکولار دموکرات پروسه‌ی همگرایی را طی می‌کند.

تشخیص فراگیرترین مطالبه‌ی لحظه در مقام حلقه‌ی واصل که مبارزات موضعی را با استراتژی گذار گره زده و آن را تا سطح چالش ملی و حیاتی بریکشد، حالا کانونی در نافرمانی علیه حجاب اجباری است. با این افزوده که مخالفت با پوشش اجباری، در وجه اثباتی جنبه‌ی سکولاریستی دارد و در راستای جایگزینی نظام دینی با سکولاریسم عمل می‌کند. نظام نه از چنین تحمیلی چشم می‌پوشد و نه قادر به درهم شکستن مقاومت‌ها در این عرصه است. ایستادگی زنان به پشتیبانی مردان در برابر این زورگویی سیستماتیک، حکومت را به اتخاذ سیاست‌هایی با پیامد ناراضی‌تراشی تصاعدی واداشته است. این حماقت و خباثت، نه فقط علیه سیاستی معین که بسیج ناخواسته‌ی مردم علیه موجودیت نظام است.

جمهوری اسلامی که در طول دو دهه‌ی گذشته مسیر طرد متعلقین به خود و نتیجتاً لاغرشدگی مداوم را طی کرده، اکنون با موج ریزش جدید و دامنه‌داری روبروست و به ناچار می‌باید که پدیده‌ی برآنت جویی رو به گسترش از اساس حکومت، کنده‌شدن‌های سریالی از نظام و فرارویی بخشی از آنان به سکولاریسم را با تلخ‌کامی قورت بدهد.

زندن به گفتگوها در سپهر سیاسی حول نقشه راه را کانون فعالیت دانست. اگر نقشه‌ی راه نیروزاست، ضامن تحقق آن به وجود و ایجاد نیروست. تلفیق مناسب سیاست و نیرو در شرایط کنونی هم، متحقق در راهبرد بسیج نیرو است حول هدف تدوین قانون اساسی در مجلس موسسان محصول انتخابات آزاد.

شرط موفقیت در نقشه‌ی راه نجات (راهبرد گذار) را نیز در تشخیص دقیق گرهگاه‌های راهکاری باید جست تا مسیر درست نشانه‌گذاری شود و مسیر را بتوان هدفمند و روشمند طی کرد. عمده مولفه‌های کامیابی این نقشه راه عبارتند از: ۱) گسترش و هم‌پیوندی جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی؛ ۲) فعالیت در جهت رسیدن به توافق ملی در سطح

باید بر برگزاری کنفرانس‌های سیاسی حقیقی و مجازی متعدد در دو ماه اخیر با ترکیب‌های مختلف و ثقل‌های گرایشی متمایز تاکید داشت و آن را تکانه‌ای مثبت و امید بخش در اپوزیسیون دانست. از جمله شاخص‌های آن: اجلاس تورنتو با ترکیبی از جریانان و شخصیت‌های دموکرات از لیبرال تا چپ و نمایندگان احزاب ملی («اتنیکی»); سمیناری در استنفورد آمریکا با شرکت افرادی از جریان سلطنت تا جمهوریخواهان لیبرال و دموکرات؛ کنفرانس مجازی دو روزه با شناسه‌ی «گفتگو برای نجات ایران» و شرکت بیش از ۴۰ سخنران دموکرات مقیم درون‌مرز و برون‌مرز از دین‌باور تا آتئیست جملگی باورمند یا ملتزم به سکولاریسم؛ همایش چشمگیر نیروهای چپ

راه نجات ملی و گذار به دموکراسی!

علی کشتگر



نوع نظام موافق باشند. به عقیده من بلوک جمهوریخواهان با این بخش از طرفداران نظام پادشاهی که خود را دموکراسی خواه می دانند و خواهان گفتگو و تفاهم با جمهوریخواهان هستند، می تواند برای همسویی در مبارزه علیه دیکتاتوری مذهبی گفتگو و همکاری کند. به این هم اشاره کنم که شاید درست این است که این گرایش مشروطه خواه به حکم آن که خواستار مشروطه ای از نوع نظام های مشروطه اروپایی است، از هم اکنون نامزد پادشاهی خود را از دخالت در رقابت های سیاسی منع کند.

و اما یک مشکل بزرگ بر سر راه همبستگی ملی، سلطنت طلبان شاه الهی هستند که

از هم اکنون و هنوز به هیچ جا نرسیده با روش های حزب الهی های بعد از انقلاب بهمین با جریانات سیاسی متفاوت از خود برخورد می کنند و در مهد دموکراسی های غربی، در عمل و سخن، چماقداری می کنند، به دیگران دشنام می دهند، صحبت از انتقام و اعدام می کنند و حتی می کوشند گرایش مشروطه خواه را مرعوب اقدامات خود کنند. از شعارهای تهوع آورشان که بارها به آن اشاره کرده ام و همه از آن با خبرند می گذرم. به باور من هم مشروطه خواهان دموکراسی خواه کسانی امثال آقای گلریز از نسل جوان و آقای خوانساری از هم نسلان من، برای دفاع از گرایش و عقاید خود باید در صف مقدم مبارزه با این گونه چماقداران شاه الهی باشند و طبعا جمهوریخواهان نیز مدام با این گروه که کارشان ایجاد تفرقه و پاشیدن بذر نومیدی در مردم (البته در محدوده خود) و در نتیجه خدمت به جمهوری اسلامی است، خود را موظف به نقد و افشا می دانند.

و اما من به راستی نمی دانم موضع واقعی آقای رضا پهلوی چیست؟ آیا به گرایش نخستین نزدیک است و یا با چماقداران شاه الهی طرفدار بازگشت دیکتاتوری سلطنتی؟ آیا یک پا در آنجا و یک پا در این جا دارد؟ آیا نقش بازی می کند به امید زمانی که بخت و وقت اش برسد و ماهیت واقعی خود را عیان کند؟ آیا به نقش دیکتاتوری سلطنتی در روی کار آمدن جمهوری اسلامی

به باور من همه جریانات و کنشگران سیاسی دموکراسی خواه (خطاب به خود من هم هست) باید از همبستگی زنان و مردانی که در جنبش "زن، زندگی، آزادی" به میدان آمدند بیاموزند. در این جنبش همه عقاید و گرایش های سیاسی مختلف و متفاوت دست در دست هم به میدان آمدند و اطمینان دارم که در آینده هم به همین نحو عمل می کنند.

مردم ایران مثل همه مردمان دیگر جهان دارای عقاید مذهبی و سیاسی متفاوت و حتی متضاد هستند، اما همه آنان در ورای این اختلافات بر اساس نقاط مشترک خود که عبور از استبداد دینی و استقرار دموکراسی است، جنبش تاریخی "زن، زندگی، آزادی" را پدید آوردند. جنبشی که به برکت همین همبستگی میان زنان و مردان و دارندگان عقاید و گرایش های متفاوت در برابر جمهوری اسلامی مثل یک تن واحد عمل کرد و می کند و همین رمز پیروزی آن بود در شکستن نخستین سنگر جمهوری اسلامی یعنی "حجاب اجباری"، در ایجاد تحول فرهنگی و سیاسی در ایران و در ایجاد تردید میان نیروهای سرکوب و حتی جلب همدردی برخی از آنان.

به باور من در میان جریانات و کنشگران سیاسی رسیدن به همبستگی بر اساس مخرج مشترک همه این جریانات به خاطر خرابکاری های گرایش های تنگ نظران و یا هژمونی خواهانه به امری دشوار تبدیل شده است.

در این یادداشت من به دو گرایش طرفداران نظام پادشاهی اشاره می کنم که:

یکی بر مشروطه پادشاهی تاکید دارد و بر آن است که می شود در ایران نظام پادشاهی نظیر بریتانیا و سوئد و غیره به وجود آورد که در آن شاه فقط سلطنت می کند و در حکومت دخالت نمی کند. این گرایش شاه را سمبل وحدت ملی می داند. اما حکومتگران در انتخابات پارلمانی توسط رای آزادانه مردم انتخاب می شوند، با رای مردم می آیند و می روند و شاه در تحولات دگرگونیهای سیاسی دخالتی نخواهد داشت. صرفنظر از این که این نوع دموکراسی در ایران قابل تحقق باشد یا خیر کسی نمی تواند این گرایش که خود را تابع رای مردم می داند و خواستار رفراendum برای تعیین نوع نظام سیاسی ایران است نادیده بگیرد. هیچ دموکراسی خواهی نمی تواند با رفراendum برای تعیین نوع نظام مخالف باشد. بنابراین جمهوریخواهان هرچند مخالف بازگشت نظام پادشاهی باشند و بر این اعتقاد باشند که استقرار نظام سلطنتی شبیه انگلیس در ایران دارای ریشه های کهن استبدادی نه امکانپذیر است و نه مفید بازهم ناچارند به حکم جمهوریخواه بودن با برگزاری رفراendum برای تعیین

باور دارد؟ او تاکنون از پاسخ صریح به این پرسشها طفره رفته است.

در پایان لازم است در همین جا از این که تحت تاثیر عصبانیت از این گرایش فاشیستی با حرف به نظرم نادرست دوست عزیزم که گفته بود از "موسوی تا پهلوی" برخورد غیرمنصفانه کرده ام پوزش خواهی کنم. او دهها سال است صادقانه برای دموکراسی مبارزه می کند، در این راه سالها زندان کشیده و امروز نیز در گوشه غربت لحظه ای دست از تلاش برای همبستگی ملی برنمی دارد و من همواره برای او احترام بسیار قائل بوده و خواهم بود.

منظور از این نوشته "راه نجات ملی" و گذار به دموکراسی بود که در این جا خواننده را به مقاله "منشور من و رهبر من" که پیشتر نوشتم و نیز آنچه در گفتگوی راه نجات ملی بیان کردم حواله می دهم (لینک این دو مطلب در پایین یادداشت موجود است).

امیدوارم گفتگو "برای نجات ملی" همچنان ادامه یابد و به همبستگی ملی منجر شود. به امید پیروزی جنبش "زن، زندگی، آزادی" بر تروریسم دینی حاکم و استقرار دموکراسی در ایران.

<https://news.gooya.com/post/04/2023/04/2023-04-20/042023-04-20>

php

<https://twitter.com/iranwire/>

۱۶۴۹۸۳۹۹۵۲۵۸۰۹۶۸۴۴/status

کمبودها و دستاوردهای جنبش «زن، زندگی، آزادی»

علیرضا منافزاده



بر اثر همین «بحران ناامیدی اجتماعی» تشدید شده اند. برای مثال، بحران محیط زیست را در نظر بگیرید که به سبب ندانم‌کاری‌ها و سیاست‌های نادرست جمهوری اسلامی ابعاد وحشتناکی پیدا کرده و تاکنون آسیب‌های جبران‌ناپذیر به کشور زده است. مساحت عظیمی از کشور به برهوت غیرقابل زیست تبدیل شده و این روند هم‌چنان ادامه دارد. دربارهٔ بحران محیط زیست در

در اکتبر سال گذشته مقاله‌ای از شما با عنوان «جمهوری اسلامی، نظامی بحران‌زا، بحران آفرین و بحران‌زی» در مجلهٔ میهن (شمارهٔ ۴۶) چاپ شد. در آن مقاله از بحران‌های ریشه‌دار و ویرانگری سخن گفته‌اید که جمهوری اسلامی به عمد یا بنا به ساختار سیاسی و سرشت ایدئولوژیکی‌اش سبب‌ساز آن‌ها بوده است. ادامهٔ چه بحران‌هایی می‌تواند هستی کشور را به خطر بیندازد؟

با توجه به اینکه نظام جمهوری اسلامی ناتوان از حل بحران‌های ویرانگری است که تاکنون آفریده، ادامهٔ حیات این نظام بزرگ‌ترین خطری است که هستی کشور را تهدید می‌کند. این را تنها مخالفان نظام نمی‌گویند بلکه ناظران بی‌طرف خارجی نیز متوجه این موضوع شده‌اند. امروز کم و بیش همهٔ عرصه‌های حیات کشور با بحران رو به رو است. پیش از پرداختن به بحران سیاسی بهتر است به چند بحران بزرگ اشاره کنم که ایران را تا پرتگاه سقوط پیش رانده‌اند.

یکی از آن‌ها که کم‌تر به آن توجه می‌کنند، «بحران ناامیدی اجتماعی» است که خیزش سراسری جوانان پس از درگذشت مهسا امینی بیان تراژیک و شکوهمند آن بود. اگر جوانان کشور به خونخواهی کشته شدن جانگداز آن دختر جوان با آن شور و دلیری به پا خاستند، به این سبب بود که به تجربه دریافته بودند در زیر حاکمیت این رژیم چنان فاجعه‌هایی هر آن می‌تواند روی دهد و کسی هم پاسخگو نباشد. از بحران ناامیدی کم‌تر سخن می‌گویند. اما این بحران یکی از ویرانگرترین بحران‌هاست. زیرا نتیجهٔ گسیختگی رشته‌های پیوند میان مردم و حکومت است. هنگامی که اکثریت مردم احساس کنند که حکومتگران جز به منافع خود نمی‌اندیشند، اعتماد به نهادهای رسمی کشور را به کل از دست می‌دهند. در چنین وضعی، نباید انتظار داشت که مردم به وظیفهٔ شهروندی خود عمل کنند. زیرا عمل کردن به وظیفهٔ شهروندی حداقلی از اعتماد و اعتقاد به نهادهای رسمی کشور می‌طلبد. باید بپذیریم که بسیاری از بحران‌های دیگر

اشغالگران رفتار می‌کنند؟

بحران مهاجرت نیز که پس از فروکش کردن جنبش شدت گرفته، نتیجهٔ سراسر بحران ناامیدی اجتماعی است. به گواهی مرکز آمار ترکیه سال گذشته ۸۰ هزار ایرانی به ترکیه مهاجرت کرده‌اند. بیم آن می‌رود که کشور رفته رفته از نیروی ماهر و آفریننده تهی شود. برای مثال، در سال گذشته کشور استرالیا ۹۱۸ ویزای کاری برای ایرانیان صادر کرده که در قیاس با سال ۲۰۲۰ سه برابر شده است. مطبوعات ایران خبر از افزایش مهاجرت پزشکان و کارشناسان عالی رتبه می‌دهند. برای همین است که می‌گویم ادامهٔ حیات این نظام بزرگ‌ترین خطری است که هستی کشور را تهدید می‌کند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» امیدهای فراوانی در دل‌ها ایجاد کرد. ابعاد حیرت‌انگیز آن در ماه‌های اول همه را غافلگیر کرد، چنان که خیلی‌ها امیدوار بودند با گسترش آن عمر رژیم دیر یا زود به پایان برسد. این جنبش چه کمبودهایی داشت. بعد به دستاوردهایش خواهیم پرداخت.

کمبود اساسی‌اش این بود که قشر معروف به «قشر خاکستری» را، چنان که انتظار می‌رفت، نتوانست با خود همراه کند. حقیقت این است که این قشر به حمایت گسترده از جنبش «زن، زندگی، آزادی»

ایران بسیار گفته و نوشته‌اند. من خود بارها در این باره نوشته‌ام. برای نشان دادن رابطهٔ شدت یافتن بحران محیط زیست با بحران ناامیدی اجتماعی در ایران، به یک نمونه اشاره می‌کنم.

یک خانوادهٔ ایرانی به اندازهٔ ۲ یا ۳ برابر یک خانوادهٔ آلمانی زباله تولید می‌کند. در حالی که میزان بازیافت زباله در آلمان بسیار بالاست و برپایهٔ آمارهای رسمی در مجموع بیش از ۹۰ درصد است. از حدود ۵۰ هزار تن زباله‌ای که جمعیت ایران روزانه تولید می‌کند، کم‌تر از ۱۰ درصد بازیافت می‌شود. بقیه یا در طبیعت رها می‌شود و یا زیر خاک دفن می‌شود. به گفتهٔ شهردار تهران، شهرداری هر روز ۹ هزار تن زباله از خانه‌ها و سطل‌های آشغال خیابان‌های تهران جمع‌آوری می‌کند و به جنوبی‌ترین مناطق تهران یعنی آرادکوه منتقل می‌کند. بی‌ربطی مردم به حفظ محیط زیست در درجهٔ نخست به سبب بحران ناامیدی اجتماعی است. حاکمیت ویرانگر جمهوری اسلامی بر کشور سبب شده است که بسیاری از مردم رفته رفته با سرزمین آبا و اجدادی خود احساس بیگانگی کنند. چه انتظاری می‌توان از مردم یک کشور داشت هنگامی که می‌بینند حکومتگران‌شان جز پر کردن جیب خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند و نه تنها با مردم بلکه با ثروت‌های زیرزمینی و منابع طبیعی کشور مانند

برنخاست. تنها گروه‌های اندکی از هنرمندان و سلب‌بیتی‌ها از آن حمایت کردند. چرا؟ به سبب آنکه جنبش نتوانست مرحله سلبی را پشت سر بگذارد و به مرحله ایجابی برسد. یعنی نتوانست رژیم را در تنگنایی قرار دهد که ضعف و ناتوانی‌اش را در کنترل اوضاع به نمایش بگذارد. البته باید اضافه کنم که این جنبش هنوز در مرحله سلبی قرار دارد. درست است

نمایش بگذارد. از سوی دیگر، این جنبش تاکنون در چارچوب خواسته‌های سیاسی و اجتماعی باقی مانده است. باید بتواند به گونه‌ای با جنبش‌های دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ ارتباط برقرار کند. خواسته‌های اصلی آن جنبش‌ها، در اصل، اقتصادی بودند. برپایه آمارهای رسمی، جمعیت زیر خط فقر مطلق در یک سال

و موبایل» از آنان یاد می‌کنند. این جوانان هم‌زاد شبکه‌های اجتماعی‌اند، می‌دانند چگونه از طریق آن شبکه‌ها خبررسانی کنند، چگونه با رمز و نشان معترضان را در زمان و مکانی معین گرد هم بیاورند، با چه شعارهای وحدت بخش و برانگیزنده معترضان را برانگیزند، چه رویدادهایی را با تلفن موبایل ضبط کنند و چگونه آن‌ها را در اختیار تلویزیون‌های فارسی زبان خارج قرار دهند تا به اطلاع عموم مردم برسد.

آنان وابسته به طبقات و گروه‌های اجتماعی گوناگون در همه استان‌های کشورند. خواست اصلی‌شان «آزادی» است و می‌دانند که جمهوری اسلامی بنا به سرشت دینی و ایدئولوژیکش نمی‌تواند به آن پاسخ دهد. آنان خواهان همه آزادی‌هایی هستند که در کشورهای آزاد جهان مردم از آن‌ها برخوردارند. مانند آزادی‌های مدنی، آزادی وجدان، آزادی دین و مذهب، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی نقل مکان، آزادی پوشش و به طور کلی همه آزادی‌هایی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آن‌ها تأکید شده است.

تحقیقات نشان می‌دهند که آنان با این مفاهیم بیشتر از راه اینترنت و رسانه‌های برون‌مرزی آشنا شده‌اند. برای همین است که بسیاری از آنان جذب گفتمان‌های ایدئولوژیک نمی‌شوند. جنبش آنان نه منطقه‌ای است، نه قومی، نه دینی، نه صنفی، نه جنسیتی و نه طبقاتی. سراسری است از این نظر که دربرگیرنده همه مردمانی است که امروز در محدوده جغرافیایی واحد سیاسی به نام «ایران» زندگی می‌کنند و به نام «ملت ایران» شناخته می‌شوند.

این جنبش با هیچ‌یک از جنبش‌های پیشین قیاس‌پذیر نیست. (اگر در توصیف این جنبش زمان حال به کار می‌برم به این سبب است که معتقدم جنبش فروکش کرده اما فرونمرده است). نه جنبش مشروطه‌خواهی و نه دیگر جنبش‌هایی که ایران در یک قرن اخیر از سر گذرانده، تا این اندازه سراسری و فراگیر نبوده‌اند. بعضی از کارشناسان از زایش واقعی «ملت ایران» به معنای مدرن کلمه سخن می‌گویند و معتقدند که برای نخستین بار با ملتی یکپارچه و یگانه

کامبود اساسی جنبش این بود که قشر معروف به «قشر خاکستری» را، چنان که انتظار می‌رفت، نتوانست با خود همراه کند. حقیقت این است که این قشر به حمایت گسترده از جنبش «زن، زندگی، آزادی» برخاست. تنها گروه‌های اندکی از هنرمندان و سلب‌بیتی‌ها از آن حمایت کردند. چرا؟ به سبب آنکه جنبش نتوانست مرحله سلبی را پشت سر بگذارد و به مرحله ایجابی برسد. یعنی نتوانست رژیم را در تنگنایی قرار دهد که ضعف و ناتوانی‌اش را در کنترل اوضاع به نمایش بگذارد. البته باید اضافه کنم که این جنبش هنوز در مرحله سلبی قرار دارد. درست است که فروکش کرده، اما خاموش نشده است. شاید دارد نفس تازه می‌کند.

که فروکش کرده، اما خاموش نشده است. شاید دارد نفس تازه می‌کند. این را ناظران داخل کشور بهتر از ما می‌توانند بگویند.

قشر خاکستری گروه‌های اجتماعی پُرشمار و گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که وابسته به طبقات گوناگون جامعه‌اند و در میان اقلیت طرفدار رژیم و گروه‌های نافرمان و سرکش قرار دارند. این قشر در نظام‌های استبدادی و سرکوبگر بیشتر وقت‌ها به رغم میل باطنی‌اش خاموش است و گاه با ترس و لرز از نافرمانی گروه‌های سرکش حمایت می‌کند.

بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که رژیم‌های استبدادی از «قشر خاکستری» یا «اکثریت خاموش» بیش از همه می‌ترسند. قشر خاکستری به علل گوناگون و معمولاً با شرمساری زورگویی آن رژیم‌ها را تحمل می‌کند. اما اگر به ضعف و زبونی رژیم پی برد، به صف مخالفان می‌پیوندد. زیرا به ذات و با توجه به نیازهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی‌اش مخالف رژیم است. بنابراین، رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی نمی‌توانند خاموشی این قشر را به حساب مشروعیت خود بگذارند.

بسیاری از تحلیل‌گران بی‌بهره بودن جنبش را از رهبری بزرگ‌ترین کامبود آن می‌دانند و می‌گویند اگر جنبش در همان هفته‌های اول برخوردار از رهبری می‌بود، می‌توانست به نتیجه برسد. به همین سبب، در ماه‌های آخر که نشانه‌های فروکش کردن جنبش ظاهر می‌شد، گروه‌هایی در خارج کوشیدند خلأ رهبری را به نوعی پُر کنند بی آنکه به این حقیقت توجه کنند که رهبری در بیرون از جنبش شکل نمی‌گیرد. ما دیگر در دوران رهبران کاریزماتیک (فره مند) مانند گاندی، نهری، مانو، هوشی مین یا ناصر زندگی نمی‌کنیم که جنبش یا انقلابی را یک تنه رهبری کنند. بعید به نظر می‌رسد که در عصر اینترنت و شبکه‌های اجتماعی چنین رهبرانی دوباره ظهور کنند. انقلاب‌های بهار عربی این حقیقت را به نمایش گذاشتند.

بنابراین، رهبری (و نه لزوماً «رهبر») از دل همین جنبش بیرون خواهد آمد، به شرطی که جنبش به مرحله ایجابی نزدیک شود. یعنی وضعی پیش آید که رژیم از کنترل اوضاع دربماند و درماندگی‌اش را به

گذشته به بیش از ۳۵ درصد رسیده است. این جنبش باید بتواند پیام روشنی برای این جمعیت عظیم داشته باشد. در چنین حالتی است که صفوف جنبش گسترده‌تر خواهد شد و مسأله نظام جانشین با فوریت تمام مطرح خواهد شد. وظیفه رهبری به ثمر رساندن جنبش در این مرحله است که جز با ترسیم آینده‌ای روشن ممکن نیست.

امروز خطوط کلی آینده برای بیشینه کنشگران جنبش و به طور کلی جریان‌های سیاسی چه در خارج و چه در داخل کم و بیش روشن است. اکثریت مردم خواهان نظامی عادلانه، دموکراتیک و غیردینی‌اند و می‌خواهند چنین نظامی را در چارچوب مرزهای کنونی کشور جایگزین نظام ناعادلانه، استبدادی و دینی کنونی کنند.

این جنبش با هیچ‌یک از جنبش‌های پیشین قیاس‌پذیر نیست. (اگر در توصیف این جنبش زمان حال به کار می‌برم به این سبب است که معتقدم جنبش فروکش کرده اما فرونمرده است). نه جنبش مشروطه‌خواهی و نه دیگر جنبش‌هایی که ایران در یک قرن اخیر از سر گذرانده، تا این اندازه سراسری و فراگیر نبوده‌اند. بعضی از کارشناسان از زایش واقعی «ملت ایران» به معنای مدرن کلمه سخن می‌گویند و معتقدند که برای نخستین بار با ملتی یکپارچه و یگانه سر و کار داریم. علم کردن موضوع «تجزیه طلبی» و ترساندن مردم از فروپاشی کشور شوخی نابهنگامی بیش نبود. جریان‌های قوم‌گرا نیز بهتر است از حقیقت را بپذیرند و خواسته‌های قوم‌شان را با توجه به خواسته‌های این جنبش سراسری مطرح کنند. به عبارت بهتر، به جای آرمانگرایی بهتر است عقلانیت پیشه کنند.

سر و کار داریم. علم کردن موضوع «تجزیه طلبی» و ترساندن مردم از فروپاشی کشور شوخی نابهنگامی بیش نبود. جریان‌های قوم‌گرا نیز بهتر است این حقیقت را بپذیرند و خواسته‌های قوم‌شان را با توجه به خواسته‌های این جنبش سراسری مطرح کنند. به عبارت بهتر، به جای آرمانگرایی بهتر است عقلانیت

در دوره سلبی، جنبش نیازمند مدیریت است. باید بپذیریم که جوانان به ویژه دختران جوان با استفاده از شبکه‌های اجتماعی جنبش را در چند ماه گذشته به خوبی مدیریت کردند. دیدیم که مدیران ناشناخته جنبش، جوانان انقلابی هوشمندی بودند که جامعه‌شناسان زیر عنوان «همسالان اینترنت

این جنبش، چنان که از شعارها و گفتارهای کنشگران اصلی آن برمی آید، جنبشی ملی گراست. اما نه از جنس «ملی گرایی شیعی» است و نه از جنس «ملی گرایی رمانتیک». ملی گرایی شیعی و ملی گرایی رمانتیک به همان اندازه جریان های قوم گرا جدایی طلب اند.

کمبود اصلی این جنبش، همان طور که پیش از این گفتیم، پیوند نخوردن آن با دو جنبش دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ بود. تحلیل گران ایرانی در آغاز، یکی از نقاط قوت این جنبش را گسست آن با جنبش های پیشین می دانستند. در حالی که امروز متوجه می شویم که این گسست نقطه ضعف آن بود. بیشینه مردم کشور که امروز در فقر و تنگدستی به سر می برند، جذب شعارهایی می شوند که پیامی برای بهبود وضع اقتصادی و زندگانی آنان داشته باشند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» چه دستاورد چشمگیری داشت؟

بزرگ ترین دستاوردش تحول فکری عمیقی است که در میان ایرانیان به ویژه جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج به وجود آورده است. این جنبش ما را متوجه جهانی کرد که چندان که باید آن را نمی شناختیم. منظوم جهان شگفت انگیز جوانانی است که زیر عنوان «دهه هشتادی» یا «دهه هفتادی» از آنان یاد می کنند. در توصیف آنان نکاتی را یادآور شدم و دیگر تکرار نمی کنم. کم نبودند کارشناسانی که از همان آغاز متوجه شدند که جنبش این جوانان را با کاربست مفاهیم سیاسی، فلسفی و جامعه شناسی راجع نمی توان توضیح داد و کسانی که کوشیدند آن را در قالب های فکری کهنه بگنجانند، در نهایت، تصویری کژ و کوژ و سر و دم بریده از آن به دست دادند. رهبران و تحلیل گران رژیم نیز نمی دانستند با چه جنبشی سر و کار دارند. این جنبش به ما نشان داد که شناخت جنبش هایی از این دست نیازمند «الگوی تفکر» یا «پارادایم» تازه است. به عبارت دیگر، قالب های فکری کهنه برای تجزیه و تحلیل آن ها کارساز نیستند.

اما جز دستاوردهای ذهنی، این جنبش دستاورد بزرگ عینی نیز داشت و آن موضوع حجاب اجباری است. اکنون زنان و دختران جوان بی شماری با سربلندی و شجاعت بدون حجاب در فضای عمومی ظاهر می شوند. تندرهای رژیم خط و نشان می کشند، اما هنوز جرأت رویارویی گسترده و خشونت آمیز با این زنان را ندارند. اگر رژیم برای در هم شکستن مخالفت و مبارزه کنونی انبوه زنان و دختران با حجاب اجباری جرأت دست یازیدن به خشونت عریان را ندارد، به سبب آن است که نمی خواهد ضعف و زبونی خود را به نمایش بگذارد.

البته نبردی که امروز میان زنان آزادی خواه ایران و جمهوری اسلامی در جریان است، نبرد تازه ای نیست. این نبرد از فردای انقلاب آغاز شده و هرگز فرو ننشسته است. مشعل این نبرد تاریخی را اکنون نسل های تازه ای از زنان به ویژه نسلی که «دهه هشتادی» نامیده می شود، فروزان نگاه داشته اند. آنان در این نبرد نابرابر بسیار قربانی داده اند، اما لحظه ای از پای ننشسته اند. بسیاری از کارشناسان ایرانی و خارجی معتقدند که زنان آزادی خواه ایران در به زانو درآوردن جمهوری اسلامی نقش تعیین کننده خواهند داشت. بنابراین، بعید به نظر می رسد که «رهبری» جنبش کنونی بدون حضور پررنگ زنان آزادی خواه شکل بگیرد. شما بهتر از من می دانید که

چه شخصیت های برجسته و شایسته ای در میان آنان در ایران و بیرون آن، بعضی از آنان رمانتیست یا سرخسرم به سر می برند. مردم ایران به ویژه جوانان کشور با کارنامه درخشان آن بانوان و تاریخ مبارزه دلیرانه شان در راه آزادی آشنا هستند و مطمئن باشید که این بار با وجود چنین بانوانی، زمام امور کشورشان را به دست هر کسی نخواهند سپرد.

اگر رهبری باید در داخل شکل بگیرد، در این صورت، جامعه سیاسی ایرانی در خارج از کشور که بسیار هم گسترده است و گروه هایی از آن، مسقیم و غیرمسقیم، با کنشگران سیاسی و صنفی داخل در ارتباط هستند، چه کاری می تواند بکند؟

ایرانیان خارج از کشور در چند ماه گذشته با کارزارهای ستودنی افکار عمومی جهانیان را برای دفاع از خیزش سراسری مردم در ایران بسیج کردند و از این راه بسیاری از دولت ها و نهادهای بین المللی را به پشتیبانی از آن خیزش واداشتند. نامه های جمعی سرگشاده به رهبران کشورهای غربی به منظور ترغیب و حتی واداشتن آنان به حمایت از مردم ایران، برگزاری تظاهرات ده ها هزار نفری در شهرهای بزرگ، دیدار با سیاستمداران و رهبران کشورهای بزرگ چند نمونه از کنش ها و کارزارهای جمعی ایرانیان خارج در چند ماه گذشته است.

جز افراد سرشناس، کم نیستند ایرانیانی که اعتبار و جایگاهی در جامعه های غربی پیدا کرده اند و به سهم خود در دفاع از جنبش و بسیج افکار عمومی برضد جمهوری اسلامی کوشیده اند و می کوشند. این ایرانیان کم تر شناخته شده بودند. در ژانویه امسال، سید حسین ملانک، سفیر سابق جمهوری اسلامی در چین، در یادداشتی در روزنامه اعتماد نوشت: «در خارج از کشور با حضور شهروندان ایرانی تبار در مناصب مختلف سیاسی در کشورهای اروپایی از رهبری احزاب گرفته تا شهرداری ها، عضویت در پارلمان و حتی معاونت



از جنبش مردم ایران را در خارج از کشور فروزان نگاه می دارند. آنان از اخبار خیزش سراسری در ایران به پا خاستند و بی اعتنا به کشمکش های سیاسی گروه ها و جریان های سیاسی خارج به کوشش های خود همچنان ادامه می دهند.

جمهوری اسلامی نتوانست راه های ارتباطی ایرانیان خارج را با ایرانیان داخل یکسره قطع کند. در این مدت، ایرانیان خارج برای توضیح، توصیف و تحلیل جوانب گوناگون جنبش، سمینارها و کنفرانس هایی در گوشه و کنار جهان برگزار کردند، اما به نظر می رسد به رغم بازتاب گسترده این گونه کارزارها در رسانه های فارسی زبان خارج، دامنه اثرگذاری آن ها در جامعه ایرانی خارج و داخل بسیار محدود بود.

موج منشورنویسی نیز که با دو هدف به راه افتاد، به نتیجه دلخواه منشورنویسان نرسید. بعضی ها گمان می کردند با تنظیم و انتشار منشور زمینه را برای همکاری و احتمالاً ائتلاف گروه ها و جریان های سیاسی فراهم می کنند و مایه دلگرمی مردم به پا خاسته در ایران می شوند. اما سپس متوجه شدند که با این کار به جدایی و پراکندگی در میان طرفداران خود دامن زده اند. برای مثال، بسیاری از مخالفان و منتقدان «منشور همبستگی و سازماندهی برای آزادی» کسانی بودند که تعلق خاطر سیاسی به یکی دو شخصیت امضا کننده آن منشور داشتند. البته باید بپذیریم که خواست اصلی امضا کنندگان آن منشور، گسترش و پایداری جنبش کنونی ایرانیان در داخل و خارج کشور بود. از سویی نیز می خواستند صدای آن جنبش در محافل بین المللی باشند و دولت های غربی را به دفاع از جنبش مردم در ایران ترغیب کنند.

شاید اگر به همکاری و ائتلاف نانوشته ای که در یکی دو ماه اول جنبش به وجود آمده بود، ادامه می دادند، نتیجه بهتری می گرفتند. به عبارت دیگر، بهتر بود کارزارهای خود را در خارج تابعی از نوسان ها و فراز و نشیب جنبش در داخل کنند و نه اینکه در پی

بسیاری از تحلیل گران بی بهره بودن جنبش را از رهبری بزرگ ترین کمبود

آن می دانند و می گویند اگر جنبش در همان هفته های اول برخوردار از رهبری می بود، می توانست به نتیجه برسد. به همین سبب، در ماه های آخر که نشانه های فروکش کردن جنبش ظاهر می شد، گروه هایی در خارج کوشیدند خلأ رهبری را به نوعی پُر کنند بی آنکه به این حقیقت توجه کنند که رهبری در بیرون از جنبش شکل نمی گیرد. ما دیگر در دوران رهبران کاریزماتیک (فره مند) مانند گاندی، نهری، مائو، هوشی مین یا ناصر زندگی نمی کنیم که جنبش یا انقلابی را یک تنه رهبری کنند. بعید به نظر می رسد که در عصر اینترنت و شبکه های اجتماعی چنین رهبرانی دوباره ظهور کنند. انقلاب های بهار عربی این حقیقت را به نمایش گذاشتند. بنابراین، رهبری (و نه لزوماً «رهبر») از دل همین جنبش بیرون خواهد آمد، به شرطی که جنبش به مرحله ایجابی نزدیک شود. یعنی وضعی پیش آید که رژیم از کنترل اوضاع دربماند و درماندگی اش را به نمایش بگذارد.

پُر کردن خلأ رهبری باشند. ایرانیان خارج به شرطی می توانند به جنبش مردم در داخل ایران کمک کنند که خود را پشت جبهه آن جنبش بدانند و توهم رهبری را از سر بیرون کنند. وگرنه، خیلی زود به سرداران بی سپاه تبدیل می شوند.

وزیر، لابی بسیار قدرتمندی ایجاد شده است که بر سیاست خارجی کشور فشار وارد می آورد و حتی رفتار سیاسی غربی ها را با ایران کنترل می کند. بسیاری از ایرانیان خارج در گروه ها و انجمن ها گرد آمده اند و با کوشش های بی دریغشان چراغ پشتیبانی

چرا جنبش انقلابی در چندین ماه گذشته در زاهدان ادامه داشته است؟

مهدی نخل احمدی



با قتل مهسا (ژینا) امینی در ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ به دست گشت ارشاد در تهران، اولین جرقه‌های اعتراضات در کردستان زده شد. در زمان کوتاهی این اعتراضات در دیگر شهرهای ایران هم شروع و جرقه‌ی خیزش انقلابی ماه‌های بعد را رقم زد. در رابطه با دلایل استمرار این خیزش انقلابی بحث‌های بسیاری انجام شده است.

یکم: تنوع در شکل اعتراضات شامل اعتراضات خیابانی، اعتراضات در دانشگاه‌ها و مدارس، دیوارنویسی‌ها، حضور زنان بدون حجاب اجباری در خیابان‌های شهرها و آتش زدن نمادهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در سطح شهرها شامل بنرها و نوشته‌ها

دوم: حضور نسل جوان و نوجوان جامعه‌ی ایران که اساساً حاکمیت جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته هیچ‌گاه نه خواسته و نه توانسته نظر و خواست آنها را در سیاست‌گذاری‌های خود اعمال نماید و این باعث ایجاد شکافی عمیق و غیرقابل ترمیم در جهان‌بینی این نسل و نظام شده است.

سوم: تجربیاتی که معترضین ایرانی از اعتراضات سال‌های گذشته داشته‌اند. اعتراضات سال‌های ۹۶ و ۹۸ و شیوه‌ی سرکوب حکومت تا حدودی تجربه‌ی اندوخته‌ای برای معترضین در ایران برای مواجهه با سبک و سیاق سرکوب توسط نهادهای امنیتی داشته است.

چهارم: قتل مهسا (ژینا) امینی که دختری کرد و اهل سنت بود، مساله‌ی تبعیض را در این دوره از اعتراضات خصوصاً در میان زنان ایران برجسته کرده و بسیاری از اقلیت و طبقات اجتماعی تا حدود زیادی می‌توانستند خود را قربانی این تبعیض بدانند.

پنجم: حمایت گسترده ایرانیان خارج از کشور از روزهای اول شروع این جنبش انقلابی به شکل گسترده و مستمر ادامه داشته است. حمایت ایرانیان خارج از کشور از جنبش انقلابی اخیر هم شکل‌های متنوعی داشته است. راه‌پیمایی‌های گسترده در شهرها و کشورهای مختلف دنیا، ارتباط مستمر با دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی حقوق بشری تحت فشار قرار دادن آنها برای اعلام موضع در برابر اقدامات سرکوبگرانه‌ی جمهوری اسلامی، صدور بیانیه‌های حمایتی از سوی تشکلهای متنوع سیاسی خارج کشور در حمایت از جنبش انقلابی اخیر

ششم: علی‌رغم تلاش‌های جمهوری اسلامی در محدود کردن دسترسی مردم ایران به اینترنت آزاد و جلوگیری از پخش گسترده‌ی اخبار و رویدادهای چهار ماهه‌ی گذشته اما باز هم فضای مجازی نقش به‌سزایی در اطلاع‌رسانی و هم‌رسانی اخبار و آگاهی

به دلایل مختلف آن را به خونین‌ترین روز اعتراضات در جنبش انقلابی اخیر تبدیل کرد.

گمانه‌زنی‌های مختلفی درباره اینکه چرا نظام در ۸ مهرماه دست به چنین کشتار وسیعی در زاهدان زد مطرح شده است. از آن جمله می‌توان به امیدواری جمهوری اسلامی به انعکاس کم‌رنگ ای فاجعه در رسانه‌ها و افکار عمومی و جلوگیری از شروع و ادامه‌ی اعتراضات در این استان، با توجه به مختصات خاص آن، نام برد. این مختصات خاص شاید همان دلایلی باشد که باعث شده است بعد از جمعه‌ی خونین زاهدان اعتراضات در این شهر و دیگر شهرهای استان به شکل مستمر ادامه داشته باشد.

مولوی عبدالحمید و مواضع اخیر

شاید بتوان تغییر مواضع مولوی عبدالحمید، امام‌جمعه‌ی مسجد مکی زاهدان و از شخصیت‌های بانفوذ در میان اهل سنت ایران، را یکی از اثرات چشم‌گیر جنبش انقلابی اخیر دانست. مولوی عبدالحمید در ماه‌های اخیر انتقادات تندی نسبت به ناکارآمدی سیاست‌های حاکمیت مطرح کرده و خواستار برگزاری رفرااندوم و تغییر در ساختارهای کلی نظام شده است. از دلایل این تغییر موضع شاید بتوان به موارد زیر اشاره نمود.

۱. از منظر شخصی: تا پیش از جنبش انقلابی اخیر انتقادات از مواضع مولوی عبدالحمید، خصوصاً بعد از

جامعه از اتفاقات اخیر داشته است. پوشش گسترده‌ی اخبار و تحولات از سوی رسانه‌های خارج از کشور و تودیع فیلتزشکن از سوی برخی فعالین خارج کشور تا حدودی توانست بر فیلتزینگ گسترده فضای مجازی توسط حاکمیت فایق آمده و مردم را در جریان امور قرار دهد.

هفتم: بی‌قاعدگی در جمهوری اسلامی در برخورد با بحران‌ها و ادامه‌ی سیاست نادیده‌نگاری. علی‌رغم آنکه بسیاری راه حل برون‌رفت از بن‌بست‌های چند ماه گذشته را تن دادن حاکمیت به خواست اکثریت جامعه می‌دانستند، اما حکومت همچنان حاضر به عقب‌نشینی از سیاست‌های تبعیض‌گرایانه‌ی خود نبوده

است. تا جایی که علی‌خامنه‌ی، رهبر نظام، در سخنرانی سال جدید کسانی که خواستار تغییر قانون اساسی هستند را دشمن خوانده و هرگونه تغییر در ساختار نظام را منتفی دانست. این شکل از لجباجت در کنار ناکامی حاکمیت در پیشبرد سیاست‌های مطلوب خود در عرصه‌ی اجتماعی، شرایط را به سمت عمیق‌تر شدن شکاف میان حاکمیت و جامعه پیش برده است.

اعتراضات در سیستان و بلوچستان

یک هفته بعد از شروع جنبش انقلابی در ایران و بعد از نماز جمعه‌ی ۸ مهر ۱۴۰۱ حدود ۱۰۰ نفر از مردم زاهدان با شلیک مستقیم نیروهای نظامی و امنیتی در این شهر به خاک و خون کشیده شدند. به گفته‌ی منابع محلی این فاجعه بیش از ۳۰۰ زخمی نیز در پی داشته است. در هفته‌های اول بعد از این جنایت رسانه‌های جمهوری اسلامی تلاش کردند تا گروه‌های تروریستی و تجزیه‌طلب را عامل جنایت معرفی کنند. اما تکرار این جنایت در خاش که منجر به کشته و زخمی شدن حداقل ۴۹ شهروند بلوچ شد روایت‌های جمهوری اسلامی را کاملاً به حاشیه راند. در روزهای پیش از جمعه‌ی خونین زاهدان فراخوان‌هایی برای اعتراض به کشته‌شدن مهسا (ژینا) امینی و همچنین تجاوز به دختر ۱۵ ساله بلوچ توسط فرمانده انتظامی چابهار، در فضای مجازی منتشر شد. روزی که حکومت

حمایت از طالبان و ریاست جمهوری ریسی، حتی در میان افکار عمومی شهروندان بلوچ نیز رو به افزایش گذاشت. جمعی زاهدان شاید نقطه عطفی برای مولوی عبدالحمید بود تا تغییری در برخی از رویکردهای مناقشه برانگیز خود کرده و مرجعیت خود در افکار عمومی را ترمیم کند. وی در ماه‌های گذشته هم‌ه‌ی گروه‌های سیاسی در ایران راه اعم از اصلاح طلب و اصولگرا، بی‌اختیار دانسته و از ایجاد هرگونه تغییر در وضعیت با ادامه‌ی ساختار ساختار کنونی اعلام ناامیدی کرده است. همچنین مولوی عبدالحمید چندین بار انتقاداتی، هرچند بسیار ملایم و احتمالی‌ی تاثیر، بر سیاست‌های طالبان داشته است. سکوت مولوی در هفته‌ی بعد از جمعی خونین زاهدان می‌توانست او را به مهره‌ای بی‌تاثیر در افکار عمومی استان تبدیل کند. اما انتقادات او هرچند باعث خارج شدنش از دایره‌ی خودی‌های نظام شد اما اقبال گسترده‌ی مردمی را در پی داشت.

۲. از منظر مبلغ دینی: از گفتار مولوی عبدالحمید اینگونه برمی‌آید که او همچنان دین را دارای بضاعت برای حکمرانی می‌داند. چالش اساسی مولوی عبدالحمید و برخی دیگر از روحانیان شیعه و سنی، اولاً بی‌اعتبار شدن دین در افکار عمومی به دلیل رویکردهای جمهوری اسلامی و ثانیاً اختلاف در تفسیر و اجرای احکام دین در سیاست‌ها و قوانین حکومت است. مولوی عبدالحمید بروز مشکلات و انباشت مطالبات اجتماعی را نه به دلیل اسلامی بودن حکومت و حاکم شدن دین بر سیاست، بلکه به خاطر اجرا نشدن صحیح احکام و دستورات اسلامی در جامعه از سوی حاکمیت می‌داند. شاید به همین دلیل در اغلب سخنان خود، علی‌رغم انتقاد از سیاست‌های حکومت، اجرای تفسیری متفاوت از احکام اسلام را توصیه می‌کند.

۳. استقلال نسبی حوزه‌ی‌های اهل سنت از حکومت: از آنجایی که طبقه‌ی روحانیت مهم‌ترین خاستگاه جمهوری اسلامی از سال ۵۷ محسوب می‌شود، کنترل و جلب حمایت حوزه‌های علمیه و روحانیت نیز یکی از مهم‌ترین سیاست‌های جمهوری اسلامی در دهه‌ی گذشته بوده است. در این راستا حاکمیت از ابزارهای مختلفی شامل در اختیار قرار دادن منابع مالی کلان، تهدید، ارباب و به حاشیه راندن منتقدان بهره برده است. این سیاست درباره‌ی حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت نیز از سال ۸۶ با رسمیت دادن به شورای نظارت بر مدارس دینی اهل سنت کلید خورد. این شورا زیر نظر بیت رهبری و هسته‌ی اصلی آن متشکل از نمایندگان مستقیم و غیرمستقیم علی‌خامنه‌ی رهبر جمهوری اسلامی است. تلاش این شورا در سال‌های گذشته این بوده که از همان ابزارهای گذشته برای کنترل حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت بهره برد. تعیین حقوق حداقلی برای طلبه‌ها و مدرسین حوزه‌ها و تهدید و به‌حاشیه راندن مخالفان این روند. هرچند حاکمیت تا حدود زیادی در این زمینه موفق بوده اما این پروژه همواره مخالفانی نیز داشته است. مولوی عبدالحمید، مولوی گرگیج و کاک‌حسن امنیتی از جمله مخالفان این سیاست جمهوری اسلامی بوده و هستند. مولوی عبدالحمید در یک دهه‌ی گذشته بارها نسبت به حکومتی شدن و وابستگی حوزه‌های علمیه به حکومت هشدار داده و اعلام کرده که در صورت تحقق چنین مسأله‌ای، تریبون‌های مساجد نه برای احقاق حقوق مردم که برای دفاع از منافع حکومت به خدمت گرفته خواهند شد. بر همین مبنا می‌توان ادعا کرد که برخی از حوزه‌های علمیه اهل سنت در ایران همچنان توانسته‌اند استقلال نسبی خود از حکومت را

حفظ کنند. این استقلال زمینه‌ی ایجاد انعطاف نسبی در موضع‌گیری‌ها را برای روحانیون و مولوی‌های اهل سنت فراهم می‌سازد.

ناکامی حکومت در انحراف افکار عمومی

هرچند جمهوری اسلامی از همان روزهای اول فاجعه‌ی جمعی خونین زاهدان تلاش کرد با نسبت دادن این کشتار به گروه‌های تروریستی و تجزیه‌طلب، از توجه افکار عمومی در دیگر مناطق کشور به آن بکاهد، اما بعد گز گذشت چندین ماه از این حوادث مشخص است که توفیقی در این صحنه‌سازی نداشته است. با مروری بر شعارهایی که شهروندان بلوچ در هفته‌های گذشته در خیابان‌های زاهدان و دیگر شهرهای این استان سر داده‌اند به وضوح می‌توان یکسانی مطالبات آنها و دیگر شهروندان ایران را مشاهده نمود. این شعارها اغلب رأس نظام و نهادهایی مانند سپاه و بسیج را نشانه می‌رود که پایه‌های حکومت جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

مولوی عبدالحمید، امام جمعی مسجد مکی زاهدان، یک هفته بعد از فاجعه‌ی جمعی خونین زاهدان، در موضع‌گیری بی‌سابقه، رأس نظام را مسئول کشتار مردم در زاهدان دانسته و خواستار معرفی و مجازات عاملان این جنایت شد. خواستهای که در تمام خطبه‌های نماز جمعه بعد از آن نیز تکرار شد و عملاً به‌عنوان پاشنه‌اشیل اعتراضات زاهدان تبدیل شد. جمهوری اسلامی تلاش کرد با برخی اقدامات مانند تغییر فرمانده پاسگاه ۱۶ زاهدان، فرمانده نیروی انتظامی سیستان و بلوچستان و فرستادن هیئت ویژه‌ی ازسوی علی‌خامنه‌ی به این استان، نمایی از پاسخ به مطالبه‌ی مردم بلوچ به نمایش بگذارد اما هیچ‌کدام از این اقدامات مورد پذیرش مردم و مولوی عبدالحمید قرار نگرفت. به‌نظر می‌رسد که در شرایط کنونی نظام هیچ ابتکار دیگری در رابطه با رسیدن به مصالحه با مردم بلوچ ندارد لذا با افزایش تهدید و اقدامات امنیتی تلاش می‌کند تا معترضین و مولوی عبدالحمید را مرعوب سازد. تهدیدات و اتهام‌های رو به افزایش از

سوی مقامات مختلف نظام برعلیه مولوی عبدالحمید، افزایش شمار بازداشت‌شدگان و اجرای احکام اعدام در سطح استان و ایجاد تفرقه در میان طوایف مختلف بلوچ از جمله اقدامات نظام در این مسیر است.

سخنان و مطالبات مولوی عبدالحمید در خطبه‌های نماز جمعه در هفته‌های گذشته بر دو محور استوار است. حمایت از اعتراضات سراسری و تعیین و تکلیف فاجعه‌ی جمعی خونین زاهدان. انعکاس این مطالبات راه که شاید بتوان آن را بر دو محور گذار از جمهوری اسلامی و دادخواهی دسته بندی کرد، در شعارهای شهروندان بلوچ، بعد از نماز جمعه در زاهدان، نیز می‌توان دید. شعارهایی که شهروندان بلوچ در آن‌ها هم خواستار عبور از جمهوری اسلامی و هم خواستار معرفی و مجازات مسببان جان‌باختن برادران و خواهران خود می‌شوند. البته باید در نظر داشت که با کنار هم قرار دادن مقصود اصلی مولوی عبدالحمید از مسببان اصلی (مسئولین رأس نظام شامل رهبر) و خواسته‌ی معرفی با نام و مجازات آنها، برآورده کردن چنین سطحی از مطالبه ازسوی نظام بعید به نظر می‌رسد.

هرچند که در حال حاضر حضور خیابانی مردم در دیگر شهرهای کشور کمی کم‌رنگ‌تر شده است اما مردم زاهدان با محوریت این شعارها همچنان در جمعه‌ها به خیابان آمده و برعلیه حکومت اعتراض می‌کنند. هرچند مطالبه‌ی عبور از نظام اساسی‌ترین خواست امروز مردم ایران با هر قومیت، دین، مذهب و عقیده‌ای است اما

ابهامات در رابطه به چگونگی رسیدن به این هدف باعث می‌شود تا خیزش اخیر در ایران فراز و فرودهایی برای روشن شدن برخی دورنماها داشته باشد. اما رسیدگی به فاجعه‌ی جمعی خونین زاهدان مطالبه‌ای است که کاملاً روشن، قانونی و قابل فرمول‌بندی برای هر ذهن سلیم و آگاهی است. قرار دادن این مطالبه در کنار حمایت صریح مولوی عبدالحمید و انسجام اجتماعی مردم بلوچ در اعلام و پیگیری مطالبات خود باعث شده است که علی‌رغم افت و خیزهایی که در رابطه با اعتراضات در دیگر نقاط کشور شاهد هستیم، اعتراضات در زاهدان همچنان به قوت خود باقی بماند. در واقع می‌توان گفت که مطالبه‌ی روشن شدن ابعاد واقعی جنایت جمعی خونین زاهدان، موتور محرک و کمکی برای استمرار اعتراضات و بیان خواست کلان‌تر، یعنی عبور از این نظام در میان مردم بلوچ است.

آینده اعتراضات در سیستان و بلوچستان

بی‌شک آینده‌ی اعتراضات در سیستان و بلوچستان رابطه‌ی معنادار و تنگاتنگی با شرایط اعتراضات در کل کشور دارد. هرچند با فروکش کردن اعتراضات خیابانی در مناطق مختلف ایران، شهروندان بلوچ همچنان اعتراضات جمعی خود را ادامه داده‌اند اما ادامه‌ی این روند مشروط به‌نظر می‌رسد. استان سیستان و بلوچستان به دلایل مختلف یکی از محروم‌ترین استان‌های کشور محسوب می‌شود. این مسأله را می‌توان در ارقام و شاخص‌های منتشر شده از سوی نهادهای رسمی نیز مشاهده کرد. البته این محرومیت الزاماً نتیجه‌ی حاکمیت چهاردهه‌ی جمهوری اسلامی نیست. در نظام گذشته نیز شاهد همین محرومیت، البته در ابعاد و با دلایل متفاوت، در این استان بوده‌ایم. شاید یکی از دلایلی که در شعارهای مردم معترض در جمعه‌های زاهدان شعارهایی در نفی نظام پادشاهی و ولایت‌فقیه‌ی سر داده می‌شود، همین تجربه‌ی ناکام این استان در طول دهه‌های گذشته بوده است. این محرومیت‌ها و تبعیض‌های آشکار باعث شده است که شهروندان بلوچ یکی از مدعی‌ترین بخش‌های ایران برای گذار از جمهوری اسلامی باشند. اما در عین حال با فروکش کردن نسبی اعتراضات در مناطق دیگر ایران، حاکمیت با تمرکز بیشتری پروژه‌ی سرکوب و ایجاد انفعال در مردم و شخصیت‌های تاثیرگذار در این استان را در پیش گرفته است. هرچند به نظر نمی‌رسد اقدامات حکومت در خاموش کردن اعتراضات، چه در استان سیستان و بلوچستان و چه در کل کشور در دراز مدت، منتج به نتیجه باشد، اما می‌تواند تأثیراتی در روند اعتراضات هم‌چنین ایجاد شکاف در میان طوایف مختلف بلوچ داشته باشد. این تهدیدات با افزایش اعتراضات سراسری در کل ایران می‌تواند بلائتر شود.

آنچه مسلم است شکاف میان حاکمیت جمهوری اسلامی و اکثریت جامعه‌ی ایران به حدی رسیده است که امکان ایجاد یک مفاهمه را به حداقل رسانده است. حاکمیت همچنان بر مواضع خود پافشاری می‌کند و اکثریت جامعه نیز از تصور آینده‌ای قابل پیشبینی و قابل قبول، با استمرار این حاکمیت، ناامید است. این شکاف و بن‌بست دورنمای ادامه‌ی اعتراضات را در ایران گریزناپذیر می‌کند. به روشنی قابل پیشبینی نیست که روند این مقابله چگونه خواهد بود و به چه نتیجه‌ای خواهد رسید. عوامل مختلفی وجود دارند که هر کدام می‌توانند در این مسیر تاثیرگذار باشند. اما آنچه فعلاً به نظر می‌رسد، شکل و مختصات جمهوری اسلامی دیگر جایگاهی در مسیر تحولاتی که جامعه‌ی ایران در پیش گرفته و خواهان آن است، ندارد

گذشته، حال، آینده

محسن یلفانی



حکومت فاسدتر و بی‌لیاقت‌تر و ناتوان‌تر و مهم‌تر از همه زائدتر از آن است که در چنین داد-و-ستدهائی به بازی گرفته شود.

در این میان، یعنی در آستانهٔ رو-در-روئی گریزناپذیری که عقلاً و منطقاً پیش روست و جنبش زن، زندگی، آزادی نویدبخش آن بوده است، بیش و پیش از هر چیز باید به کوششی عقلانی و منطقی و منصفانه در شناخت وضعیت عمومی‌ای که در آن

آثار جنبش «زن، زندگی، آزادی» هنوز با ماست و همچنان خواهد بود. این جنبش ناگهان و با اصراری مقاومت‌ناپذیر به خاطرمان آورد که آنچه می‌خواهیم چقدر ضروری، صرف‌نظرناکردنی و حیاتی است و چه آسان، با رضایت و همکاری خودمان و با قهر بی‌مهار و خدعهٔ بی‌امان از آن محروم شده‌ایم. و آنچه به این جنبش رنگ و درخششی بخشید و آن را به صفحه‌ای ماندگار از تاریخ معاصر ما تبدیل کرد و پرتوی نیز بر آینده انداخت، جوانی آن بود با همهٔ تصویرها و تصوراتی که این دوره از زندگی را شکل می‌دهد و به خاطر می‌آورد. همراه با این پرسش مصرانه و جانگاہ که آیا این جنبش ادامه خواهد یافت؟ آیا ما از شایستگی و توانائی و شهادت لازم برخورداریم تا بتوانیم این جنبش را زنده و کارا نگاه بداریم و تا رسیدن به آنچه همان خواست‌های ساده و ابتدائی‌اش بود، پی‌گیرش باشیم؟

پاسخ دادن به این گونه پرسش‌ها که همه حاکی از وخامت و فوریت وضعیتی‌اند که در آن گرفتاریم، به معنی تسلیم شدن به شتابزدگی و رعایت «تا تنور داغ است...» یا از همه وخیم‌تر و آزاردهنده‌تر، فرصت‌طلبی نیست - که فی‌الواقع نمونه‌هایی از این همه اتفاق افتاد و نتایج درخشانی هم به بار نیاورد. جنبش زن، زندگی، آزادی هم به مردم ایران و هم به حکومت اسلامی نشان داد و ثابت کرد که حق با کیست و کدام طرف در پایان این رویارویی پیروز خواهد شد. سرکوبی این جنبش با کشتن و شکنجه و اعدام و انباشتن زندان‌ها، همراه با بسیج و تدارک و نفس تازه کردن دستگاه سرکوب هیچ اثری بر زنده ماندن و تداوم و در نهایت پیروزی این جنبش نخواهد داشت.

حتی آنچه در صحنهٔ بین‌المللی می‌گذرد و یکی از نمودهایش ایجاد یا تدارک برای ایجاد بلوک‌های قدرت در برابر هژمونی تنها ابرقدرت موجود - آمریکا - است و به این تصور یا آرزوی خام دامن زده که حکومت اسلامی هم می‌تواند از این نم‌کلاهی برای بقای خود بیابد، نمی‌تواند کوچک‌ترین تضمین یا امنیتی برای آیندهٔ حکومت اسلامی فراهم کند. این

که فرانسویان از آن با عنوان «سی ساله با شکوه» یاد می‌کنند و انگلیسیان با عبارت «عصر طلایی». ویژگی برجستهٔ این سه دهه که زندگی توده‌های وسیع را در کشورهای غربی دگرگون کرد عبارت بودند از تولید انبوه (=mass production)، مصرف بی حد و مرز که به اسراف ویران‌کنندهٔ محیط زیست منجر شده است. انقلاب سبز نیز که توانست نه تنها جمعیت چند صد میلیونی هند، که جمعیت هفت-هشت میلیاردی کرهٔ زمین را به طور نسبی از گرسنگی برهاند، کم-و-بیش هم‌زمان با فراوانی و مصرف توده‌ای فرآورده‌های صنعتی رخ داد و دشواری‌ها و بغرنج‌هایی را پدید آورد که تا به حال راه حل مطمئنی نیافته‌اند.

ایران دوران شاه به مدت دو دهه از این پیشرفت بزرگ عقب، و تقریباً بی‌خبر ماند. در سال‌های اول دههٔ چهل خورشیدی فقر هنوز پدیده‌ای عمومی بود و نخست‌وزیر وقت - علی امینی که بر اثر دخالت کندی رئیس‌جمهور آمریکا بر سر کار آمده بود- علناً اعتراف می‌کرد که دولت ورشکسته است. شاه سرانجام، یعنی بعد از بیش از دو دهه سلطنت، به خود آمد و - تا حدودی بر اثر دخالت و اصرار آمریکای زمان ریاست جمهوری کندی و طبعاً به دلایلی بس فراتر از حال و احوال و روزگار ایرانیان - برنامهٔ اصلاحات اقتصادی را خود به عهده گرفت و طبعاً متناسب با درک و دانش خود و تصویری که از

بسر می‌بریم، پرداخت. و خواه-ناخواه با نظر داشتن به این پرسش ناگزیر که به راستی در دنیای امروز چه سهم قابل اعتنا و اعتمادی از این گونه توانائی‌های ذهن بشری - عقل و منطق و انصاف-باقی مانده است. پرسشی که خواه-ناخواه بر خواست و هدف و کنش ما اثری تعیین‌کننده دارد. تأکید بر این نکته از آن رو ضروری است که، همانطور که در جریان جنبش اخیر شاهد بودیم، ارجاع و استناد به انقلاب گذشته و آنچه بدان مربوط بود - یعنی وضعیتی که نزدیک به نیم قرن از آن گذشته، آن هم در دورانی که دگرگونی در وضعیت بشری سرعت سرسام‌آوری به خود گرفته - کم نبود و باز کم نبود مواردی که برای تأیید حقانیت خواست‌های جنبش به میزان‌ها و معیارها و به طور کلی به وضعیت دوران پیش از انقلاب اسلامی روی آورده یا ارجاع داده می‌شد. از اندک تأملی بر این گونه پرسش‌ها گریزی نیست.

* رشد و پیشرفت اقتصادی ایران پیش از انقلاب ۵۷، که کم-وبیش همگان و بیش از همه نوستالژیک‌های رژیم گذشته حسرتش را می‌خورند و به گفتهٔ صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران عمدتاً در طول دههٔ چهل خورشیدی فراهم آمد، دنباله و نتیجهٔ تحول و رشد صنعتی در اروپای غربی و طبعاً ایالات متحدهٔ آمریکا بود در سه دههٔ بعد از جنگ دوم جهانی

بر کشورهای کوچک‌تر، دخالت در امور کشورهای ضعیف‌تر تا حد دست زدن به کودتا... و باز برای نمونه، تبدیل شدن سازمان ملل متحد، به یک ارگان تشریفاتی که عملاً از حیز انتفاع افتاده و اعتبار و حیثیت خود را حتی در حد یک مرجع معتبر مشورت و مصالحه و توافق از دست داده است. حال آنکه به حق می‌توانست یکی از بزرگترین دستاوردهای بشر با هدف ایجاد تفاهم و استقرار امنیت و حل اختلافات از راه‌های مسالمت‌آمیز باشد،

*در اندیشیدن به آینده ایران نمی‌توان از سنجش و به حساب آوردن وضعیت خطیر عمومی‌ای که جهان بشری در حال گذار از آن است، صرف‌نظر کرد. به یاد آوردن برخی شعارها یا تصورات رایج در دورانی که انقلاب ۱۳۵۷ در آن رخ داد، بسیار آموزنده است. کاملاً پیداست که تصورات و آرزوهای دوران ربع آخر قرن بیستم هیچ تناسبی با امکانات واقعی ما در ربع اول قرن بیستم و یکم ندارند. شرایط کنونی و وضعیت عمومی‌ای که در حال حاضر در آن بسر می‌بریم، به ما می‌آموزد که از وعده‌ها و شعارهای یکسره خوش‌بینانه‌ای که پایه استواری در واقعیت ندارند، پرهیز کنیم. نگاهی به اوضاع و احوال کنونی کشورهایی که در دوران انقلاب ایران پیشرفته و مترقی به شمار می‌رفتند، می‌تواند مرزهای آرزوها و خواست‌های ما را واقع‌بینانه‌تر کند و در نتیجه به امکان یا احتمال تحقق آنها بیافزاید.

یادآوری و اندیشیدن به وضعیت عمومی دورانی که در آن بسر می‌بریم و اشاره به برخی جلوه‌های ناخوشایند آن به هیچ روی به معنای کاستن از اهمیت و تأثیر از اهمیت و تأثیر جنبش زن، زندگی، آزادی نیست. برعکس، این جنبش، هم با جوانی و معصومیت خود به ما نشان داد و ثابت کرد که حتی در وضعیت کنونی که بحرانی‌ترین نمونه و مورد آن را در میهن خودمان و زیر سیطره حکومت اسلامی می‌بینیم، آرزو و گرایش و خواست صمیمانه و فداکارانه به سوی دگرگونی، آزادی، بهزیستی و... همچنان نیرومند و مقاوم‌ناپذیر است.

از سوی دیگر، تلاش و کنکاش فکری و عقیدتی که این جنبش بدان دامن زد و به آن سرعت و فوریت بیشتری بخشید، به نتایجی رسیده که می‌تواند یا امید می‌رود که به کم‌کاری، نامیدی، و تفرقه پایان دهد و با تکیه بر میراث معتبر و همچنان ضروری‌ای که تاریخ بلاواسطه ما، از مشروطیت به این سو، بر جای گذاشته، راه‌های رهائی از طلسم حکومت اسلامی شناخته شود.

مرجع قرار دادن آرمان و دستاورد مشروطیت به هیچ روی به معنای نادیده انگاشتن تاریخ چند هزار ساله میهن و آشوب و شکست و سرشکستگی - نیست. اما روشن است که از رویداد مشروطیت به این سو و بر اثر آن بود که تلاش و حرکت معنادار به سوی تشکیل ملت و مردمی با سرنوشت مشترک و برخوردار از حق حاکمیت و دیگر حقوق بشری به هدف و خواست اصلی و اساسی تبدیل شد. میراث سیاسی مشروطیت از لحاظ شیوه و عمل نیز همچنان اعتبار خود را حفظ کرده. گرایش‌های افراطی آن هم در اوان مشروطیت و هم در دهه‌های بعد ناکارائی خود را به کرات نشان داده‌اند و بر عکس، بر اعتبار راه مسالمت و سازش افزوده شده است. نکته‌ای که دریافت و رعایت آن در آینده و خیمی که در پیش است، هر آن از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود.

که کارشناسان و مؤسسات مستقل صاحب‌نظر به نتایج این گونه «برنامه‌های تبلیغاتی»، از آنجا که هدف همگی حفظ و بقای همان اقتصاد مبتنی تولید و مصرف لجام گسیخته و در نتیجه تداوم سودهای نجومی اقلیت ناچیز و دست به دهانی اکثریت بزرگ است، سخت بدبین‌اند. (برای پی بردن به وخامت آنچه بحران محیط زیست بر سر بشریت

نقش و موقعیت خود داشت، نوعی «دوران با شکوه» ایرانی را آغاز کرد که در ایران نمی‌توانست نام دیگری جز «انقلاب شاه و مردم» داشته باشد و بدون درآمد نفت هم قابل تصور نبود. اما این انقلاب، یا به زبان ساده‌تر رشد و پیشرفت اقتصادی، در سه-چهار ساله اول دهه پنجاه، یعنی در کمتر از یک دهه، دچار وقفه شد. به نظر حیرتانگیز می‌آید، اما علت اصلی

آنچه به این جنبش رنگ و درخششی بخشید و آن را به صفحه‌ای ماندگار از تاریخ معاصر ما تبدیل کرد و پرتوی نیز بر آینده انداخت، جوانی آن بود با همه تصویرها و تصوراتی که این دوره از زندگی را شکل می‌دهد و به خاطر می‌آورد. همراه با این پرسش مصرانه و جانکاه که آیا این جنبش ادامه خواهد یافت؟ آیا ما از شایستگی و توانائی و شهامت لازم برخورداریم تا بتوانیم این جنبش را زنده و کارا نگاه بداریم و تا رسیدن به آنچه همان خواست‌های ساده و ابتدائی‌اش بود، پی‌گیرش باشیم؟

آورده و خواهد آورد، کافی است به این گفته یکی از پژوهشگران پر تجربه در این حوزه توجه کنیم: در تاریخ جدید چین سه فاجعه بزرگ رخ داده است: فحطی بزرگ اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت که با برنامه «جهش بزرگ به پیش» شروع شد؛ انقلاب فرهنگی-پرولتاریائی از اواسط دهه ۶۰ تا اواسط دهه ۷۰ میلادی؛ و بزرگ‌تر از همه آغاز رشد و پیشرفت اقتصادی از اواخر دهه هفتاد میلادی و آثار و عوارض اقلیمی و زیست‌محیطی که بر جای گذاشته و می‌گذارد!

*تنها در صحنه اقتصاد نیست که جستجوی «عقل و منطق و انصاف» در نظم و نظامی که بشریت برای خود اختیار کرده - یا به عبارت دقیق‌تر، بدان تن در داده، حتی با انتظار و توقعی محتاطانه و محجوبانه، ما را بیشتر با ناکامی روبرو می‌کند تا با رضایت خاطر. در سیاست نیز روابط و مناسبات میان گروه‌های انسانی، هم در میان طبقات اجتماعی درون هر کشور و هم در روابط بین کشورها، بسی بیش از آن که بر اعتماد و همکاری و همزیستی و تفاهم متکی باشد، بر رقابت و بدگمانی و ستیز مبتنی است که بخش بزرگ منابع و نیروهای موجود را به خود اختصاص می‌دهد و تلف می‌کند. شمار کشورهایی که در آنها حداقلی از وفای و همزیستی ملی حاکم بوده کم و کم‌تر می‌شود و آنچه بیشتر و بیشتر می‌شود گسترش کشمکش‌ها و ناسازگاری‌های اجتماعی و کشیده شدن جماعت‌های رهبری سیاسی به افراط و خشونت و خودبینی همراه با پرهیز از هم‌یاری با دیگری است.

این سلطه بدبینی و سینیزم در روابط بین‌المللی تا آنجاست که، فقط برای مثال، در بجهت جنگ دوم جهانی که بزرگترین فاجعه تاریخ بشر شمرده می‌شود، کشورهایی که سرانجام علیه خطر نازیسم متحد و متفق شده بودند، ذره‌ای از بی‌اعتمادی و سوءظن خود نسبت به یکدیگر نکاستند و هر جا و هر وقت مناسب یا لازم می‌دیدند از دروغ و توطنه و تهدید علیه یکدیگر خودداری نمی‌کردند. پس از پایان جنگ نیز که با امیدهای فراوان از جمله با تشکیل سازمان ملل متحد و تدوین و امضای اعلامیه جهانی حقوق بشر همراه بود، باز بلافاصله در بنای چرخیدن بر همان پاشنه قدیمی گذاشت: بلوک‌بندی‌های اقتصادی و سیاسی، اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ

باز هم افزایش ناگهانی و نامنتظر قیمت نفت بود، که شاه و رژیمش هیچ گونه آمادگی برای جذب معقول و منطقی و سالم آن در اقتصاد رو به رشد کشور نداشتند. تا آنجا که مبالغه نخواهد بود اگر گفته شود یکی از عوامل تعیین‌کننده در بروز انقلاب ۵۷، به رغم رشد اقتصادی و رفاه بی‌سابقه طبقه متوسط، همانا چهار برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۳۵۴ بود که عوارض و شرایطی پیش آورد که فهم و پیش‌بینی و کنترل آنها یک سره از توانائی شاه و رژیمش خارج بودند.

* شاید قیاس مع‌الفارق به نظر آید ولی دنیای پیشرفته غرب نیز به رغم بری بودن از ابتلائات و کمبودهای فلج‌کننده رژیم شاه بویژه در عرصه سیاست، و مجهز بودن به دموکراسی و لیبرالیسم کارآموده و پر تجربه، خیلی بهتر از شاه و رژیمش از عهده پیش‌بینی و کنترل عوارض و گرفتاری‌های ناشی از تولید انبوه و مصرف انبوه‌تر «سی ساله با شکوه» برنیامد. راستی راه، به آسانی نمی‌توان مسئولیت کابوس فراگیر زیست-محیطی را که در پی و بر اثر «سی ساله با شکوه» بشریت را در بر گرفته است، به تمامی به سرمایه‌داری و لیبرالیسمش نسبت داد. معضل زیست بوم با انقلاب صنعتی آغاز و دریافته شد. اما عوارض و نمودهای آن چنان نبود که دست-اندر-کاران بتوانند ابعاد هولناک و غیرقابل کنترل آن را دریابند. اما نکته مهم‌تر که نباید فراموش کرد این است که آنگاه که نتایج هولناک و آثار فاجعه‌بار سود سرشار و بادآورده رشد و رونق اقتصاد مصرفی از جانب مسئولان و متصدیان مستقل علمی آشکار و اعلام شد، پیش و بیش از همه این صاحبان سرمایه -کارفرمایان یا کارآفرینان - همراه و همدست با صاحبان قدرت و مدیران سیاسی بودند که راه انکار و دروغ در پیش گرفتند و کم-وبیش نیم قرن دیگر به حفظ و تداوم بخشیدن به دوران «با شکوه» خود ادامه دادند. تا آنجا که به هیچ روی مبالغه نخواهد بود اگر بگوئیم تنها از تايستان سال گذشته بود که مسئولان سیاست و اقتصاد رسیدن به نقطه بی‌بازگشت را پذیرفته‌اند و اینک شب و روز در برنامه‌های تبلیغاتی خود از تلاش و کوشش خود برای مقابله با بحران محیط زیست دم می‌زنند. در این مورد تنها یادآوری این نکته ضروری است



شماره بعدی تابستان ۱۴۰۲

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.
contact@mihan.net